میکروفیلم تهیه شد

کتابخانه [illegible] قدس

اسم کتاب شرح الفیه .... فارسی
مصنف / مؤلف شاخته نشد شارح شیخ محمد جعفر سبزواری
خطی خط نستعلیق مختلف السطر
چاپی
سال چاپ یا تحریر ۱۵ جمادی الثانی ۱۱۷۹ عدد اوراق ۱۵۷
جزء کتب فقه .... شماره ....
شماره عمومی ۸۹۰۳ شماره قبض ....
واقف خریداری تاریخ وقف فروردین ۱۳۲۷
طول ۱۹ عرض ۱۱ گنجه ....

بازبینی شد
۱۳۵۳/۲/۱۳

برای نام شارح به شماره ۲۷۷۷ الیاک بنیاد رجوع شود

ازبابعه جلد   ۱۴۸

بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین

حمدی که ساکنان صوامع ملکوت بالسنه تقدس و تنزه ادا نمایند شایسته جناب
کبریایی واجب الوجودی است که بپایه لطف ازلی ذات کاینات را از سر عدم
بفضای عالم وجود رسانیده وازان میانه نوع انسان را بمزید کرامت مخصوص فرموده
خلعت با زینت ولقد کرمنا بنی ادم را بطراز

این کتاب شرح فارسی است بر الفیه شیخ شهید

قال المصنف طاب ثراه بعد الافتتاح بالبسمله الحمد لله حمد در لغت ثنا گفتن
بجمیل بر قصد تعظیم و تبجیل بر صفتی از صفات محسنه اختیاریه و زیادتی
تعظیم برای احتراز است از وصفی که بدون موافقت قلب با جوارح واقع
شود در صورت ... سخریه واستهزا خواهد بود وازانجا متوهم نشود که مورد حمد
لسان وجنان و ... است زیرا که موافقت جنان وارکان شرط تحقق
حمد است نه جزء ماهیت ... الله اسم ذاتیست که مستجمع جمیع صفات
و منزه است از عیب و نقصان واصل او الاه است مشتق از الاه بمعنی
عبد پس معنی اله معبود باشد ... نیوان بود که مشتق باشد از وله که بمعنی
تحیر است بسبب تحیر عقول ... فهام در او که بسبب ثقل کسره واو
قلب بهمزه کرده باشند و ... بر همزه را برای طلب خفت حذف
الف لام عوض همزه محذوفه ... پس همزه بمعنی جزء کلمه باشد ...

بازبینی شد
۱۳۵۳

جهت است که بایاء ندا جمع نشد و بعضی گفته اند که لفظ جلاله علم ذات
مقدسه است والا لازم می آید که کلمه لا اله الا الله مفید توحید نباشد
لا اله الا الرحمن. و افاده این معنی نماید و این باطل است اتفاقاً و نیز
وضع علم برای ذات مقدسه ممتنع است بسبب آنکه تعقل مشخصات او محال
و در وضع علم ملاحظه مشخصات لازم است مندفع است بآنکه در علم تعقل جمیع مشخصات
لازم نیست بلکه تعقل اجمالی اجمالا بوجهی که از ما عدا ممتاز شود کافی است مثل خالق
السموات والارض و امثال آن و مخفی نخواهد بود که درین صورت نیز موضوع له لفظ موضوع
مذکور بسبب مفهوم کلیه خواهد بود نه جزئی حقیقی چنانچه مدعا است پس بنا بر تقدیر
اثبات علمیت اولی آن است که قائل شویم که حق سبحانه و تعالی این لفظ را برای
ذات مقدسه خود وضع نموده است حیثیت اشتهار این قضیه که اسماء الله تعالی
توقیفی است تایید این معنی مینماید و بملاحظه الف لام جنس یا استغراق
و الف لام اختصاص که مدلول لام ملک است معنی الحمد لله چنین میشود
که جنس و ماهیت حمد یا جمیع افراد آن از هر حامدی که از ازل تا ابد
اتفاق افتد مخصوص جناب کبریاء احدیتست و ممکن است که از الف لام
اراده عهد نمایند باراده فرد اکمل حمد که آن حمد حق سبحانه و تعالی است
از برای ذات خویش بادعای آنکه حمد دیگر را اهلیت آن نیست که بجناب
اقدس احدیت راجع تواند شد کما ورد فی الحدیث لا احصی
ثناء علیک کما اثنیت علی نفسک رب العالمین رب مصدر است
بمعنی تربیت و آن رسانیدن چیزی است باعلاء مراتب کمال بطریق
... و وصفیت او درین مقام بر سبیل مبالغه است و عالمین جمع عالم

عالم است و عالم اسم چیزیست که چیزی بآن دانسته شود و چون جمیع
عوالم ممکنه آینه ذات معرفت باری جل اسمه اند ازین جهت آن را
عالم نامیده اند و عالمین که مفرد جمع محلی به لام است دلالت دارد بر آنکه
جمیع افراد ممکنات استفاضه وجود که اصل وجود هر تربیتی است از جناب
اقدس الهی نموده اند والصلوة علی افضل المرسلین صلوة از حق تعالی
بمعنی رحمت است و از غیر آن بمعنی طلب آن و رسول انسانی است که مبعوث
باشد از حق تعالی بخلق بواسطه تبلیغ احکام و برین تقدیر رسول و نبی مترادف
میشوند و بعضی رسول را مخصوص دانسته اند بآنکه رسول که صاحب کتاب یا شریعت
باشد و برین تقدیر رسول از نبی اخص خواهد بود و بعضی گفته اند که رسول آن است
که واضع شرع باشد و نبی آنکه حافظ شریعت غیر باشد و برین تقدیر میانه
رسول و نبی تباین است و مشهور معنی دوم است و چون مرتبه رسالت از نبوت
ارفع است درین کلام علو مرتبت حضرت رسالت صلعم و دلیل افضلیت او علیه السلام
اجماع است محمد عطف بیان یا بدل است لفظاً بقواعد نحویه و عترته
الطاهرین عترت اقارب است و وصفیت او بکلمه طاهرین که بمعنی معصومین
منحصر میسازد عترت را در ائمه اثنا عشر و حضرت زهرا صلعم و بواسطه آنکه
غیر معصوم صلاحیت آن ندارد که وسیله اقتباس فیض از حضرت نبوت
ربوبیه تواند شد و لیجعل بدانکه کلمه بعد از ظروف مقطوعه
عن الاضافه است که مضاف الیه او منوی است و درین حالت مبنی علیه

برضم میباشد یعنی بعد از ادای حمد الهی و صلوات حضرت رسالت پناه
فصلنه اشارة است بر ترتیب حضور در ذهن اگر وضع دیباجه قبل از تصنیف
رساله بوده است و بر ترتیب حاضر در خارج اگر وضع ان بعد از اتمام رساله
واقع است رسالة رسالة طایفة است از معانی که انها را با یکدیگر
نسبتی بوده وجیزة یعنی اندک لفظ بسیار معنی فی فرض الصلوة
از قبیل اضافه صفت است بموصوف او یعنی انچه مذکور میشود در رساله است
وجیزه در بیان نماز واجب ظرفیت که مفاد کلمه فی است بر سبیل مجاز است
از قبیل تشبیه ملابست معانی رساله در بیان نماز و مقارنه صلوة را
علاقه نسبت ظرف بمظروف اجابة مفعول له فعل مقدر لیست ای
کتبتها وصنفتها اجابة لالتماس من طاعته حتم یعنی نوشتم
این رساله را از جهت اجابت التماس انکسی که انقیاد امر او در تصنیف
این رساله واجب بود و ظاهرا مراد بوجوب درین مقام مبالغه است در لزوم
تالیف این رساله در رجاء ترتب صلوة ثواب بران چنانچه امور در ... است
ولا اثبات وجوب شرعی حقیقی احتیاج دارد بار تکاب بعض تکلفات
که از امثال ان تمنا تمام حاصل است و التماس طلب شخص است از کسی که
بحسب رتبه مساوی ان باشد و استدعا طلب است از کسی که رتبه ان ارفع
از مرتبه سایل و معنی امر بر عکس این است فاسعاف غنم یعنی
یاری دادن به براوردن حاجت او غنیمت بود والله المستعان
یعنی خدای تعالی است یاری دهنده در تالیف این رساله و سایر اعمال
نه غیر او وهی مرتبة یعنی این رساله ترتیب داده شده یافته شده
علی مقدمة در کلمه مقدم کسر دال جایز است بنا بر انکه اسم فاعل باشد از قدم

متعدی که بمعنی پیش دارنده است کجا مقدمة الجیش انکه در مقدم مذکور است
مقدم میسازد مبتدی را بر کسی که انچیزها را میداند یا انکه مشتق باشد از
قدم لازم که بمعنی تقدم است یعنی پیش شده بنفس خود بادعا و انکه این
معانی بنفس خود مقدم اند بی انکه احتیاج باشد بانکه انها را کسی
مقدم دارد و بفتح دال نیز میتواند بود بنا بر انکه اسم مفعول باشد از فعل
مذکور بمعنی پیش داشته شده بانکه مصنف رحمه الله مقدم ساخته است او را
بسبب توقف مطلب بر او حقیقة یا ادعاء و مقدمه درین مقام طایفه است
از کلام که انها را بطلب مقصود ... و فصول ثلثة و خاتمة فصل در لغت بمعنی
جدا ساختن است و گویا فصول اربعه ثلثه را از این جهت فصل نامیده اند
که جدا میسازد فصل ثانی را از فصل اول و در اصطلاح عبارت است از جدا ساختن
طایفه از مسائل از طایفه دیگر و این رساله مشتمل است بر سه فصل فصل اول
در مقدمات نماز است فصل ثانی در مقارنات نماز است فصل ثالث در
منافیات ان و خاتمه مشتمل است بر بعضی مسایل که ذکر ان لازم بوده در
مباحث سالفه مذکور نگشته و سبب حصر رساله در مقدمه و سه فصل و خاتمه
ان است که انچه در رساله مذکور است از ان بیرون نیست که موقوف علیه
شروع است حقیقة یا ادعاء یا نه اول مقدمه است و ثانی اما مقصود
بالذات است یا نه ثانی خاتمه است و اول اما بیان ماهیت است
یا غیر ان اول فصل ثانی و ثانی یا بیان شروط است یا غیر ان اول
فصل اول و ثانی فصل ثالث و برین تقدیر حصر عقلی میشود و در مقدم

فصول

مقدمه بر فصول ثلاثه ظاهر است و وجه تقدیم فصل اول آن است که چون
درین فصل شروط صلوة مذکور میشود و شروط بر مشروط مقدم میباشد
پس باید که این فصل بر باقی فصول مقدم باشد و وجه تقدیم فصل ثانی که
در بیان ماهیت موجوده است بر فصل ثالث که مشتمل بر ذکر منافیات است
و اکثر آن عدمیات اند در کمال وضوح است اما المقدمة و این
مقدمه مشتمل است بر ذکر ماهیت صلوة و چگونگی آن و ذکر بعضی از وعده
و وعید که در فعل و ترک آن وارد است و چون موضوع این رساله و آنچه
درین رساله از آن بحث میشود صلوة مفروضه است و دانستن ماهیت
هر چیزی مقدم است بر بحث از آن از این جهت مصنف رحمه الله تعریف
صلوة را مقدم داشته میفرماید فالصلوة افعال معهودة مشروطة
بالقبلة والقیام اختیارا یعنی نماز عبارتست از چند فعل که
کمیت و کیفیت آن از جانب شرع معهود و منقول است و مشروط است
باصل شرع بقبله و قیام هرگاه مصلی مختار باشد یعنی او را قدرت بر قیام
و استقبال قبله باشد این است ترجمه ظاهر عبارت رساله و ظاهرا مراد
از صلوة صلوة واجبه است بقرینه آنکه مبحوث عنه درین رساله
غیر از نماز واجب چیزی دیگر نیست و بسبب آنکه قیام و استقبال در نماز
نافله باعتقاد اکثر اصحاب شرط نیست و مؤید این کلام است آنکه در
بعضی نسخ واقع است که فالصلوة الواجبة و باید دانست که افعال
بمنزله جنس است چه بر نماز و بر سایر عبادات بدنیه و مباحات
و محرمات نیز صادق می آید و معهوده بمنزله فصل است که باین قید

محرمات

محرمات و مباحات از تعریف صلوة خارج میشوند و هم چنین از نماز
ریا باین قید احتراز واقع شده زیرا که نماز ریا از طرف شارع معهود نیست
و باشتراط قبله اخراج زکاة و خدمت والدین و سایر اعمال بدنیه
از تعریف خارج میشوند و باشتراط قیام ذبح و دفن و تغسیل میت
از تعریف بیرون میروند و بقید اختیار صلوة مطارده و مغیوب و عاجز
از قیام مثل مریض و نماز کسی که در جهت قبله شک داشته باشد و وقت مضیق
بحیثیتی که وسعت فعل زیاده از یک نماز نداشته باشد و نماز کسی که مامور باشد
بخروج از ملک غیر بعد از آنکه باذن مالک شروع در نماز کرده باشد و وقت
مضیق باشد و امثال اینها در تعریف صلوة داخل میشوند بعد از آنکه قبله و قیام
مقید گردانیدیم باینکه بحسب اصل شرع باشد نقضی که برین تعریف بذکر
منذور مشروط بقبله و قیام وارد می آید مندفع میگردد زیرا که ظاهر است که
باصل شرع ذکر مشروط بقیام و استقبال نیست و اشتراط قبله و قیام درین مقام
بسبب آن است که قیام و استقبال نیز متعلق نذر واقع شده اند و
برین تعریف اعتراض کرده اند که این تعریف بر ابعاض صلوة مثل قرائت
فقط صادق می آید چه اشتراط آن بقبله و قیام باصل شرع ظاهر است و جواب
گفته اند که مدعا آن است که بالذات مشروط بقیام و قبله باشد و قرائت
و باقی اجزاء صلوة بالذات مشروط به قبله و قیام نیستند بلکه اشتراط

اشتراط بقبله وقیام بسبب اینست که جزء اخیر رایند که ان جزء بالذات مشروط است
بقیام وقبله واین کلام محل تامل است زیراکه نزد ما محقق نیست که اشتراط اجزاء
نماز بقبله بسبب اینست که کل ان مشروط بقبله است یا انکه اشتراط کل بسبب
اشتراط جمیع اجزاست پس معترض را رسد که کوید شاید که اجزاء بالذات مشروط
بقبله باشند و اشتراط کل بسبب اشتراط جزء [illegible] ودفع این سخن باینطور
ممکن است که نقض بامور محققه می باشد نه امور محتمله پس مادامی که محقق نشود که اشتراط
اجزاء صلوة بقبله بالذات است وکل بواسطه اشتراط اجزاء مشروط بان است
تعریف منتقض نمیکردد و اثبات این مقدمه مشکلتر از خرط القتاد است
پس بانچه مذکور شد تعریف صلوة جامع و مانع است واحتیاج بضمیمه دیگر ندارد
تقربا الی الله چون معنی لغوی قربت نزدیک شدن است پس ذکر آن در
نیات عبادات لایق نباشد بواسطه انکه توهم ان می شود که حسی یا
رامکانی باشد که مکلف بسبب فعل عبادت بان نزدیک شود تعالی الله
عن ذلک علوا کبیرا و دفع این کلام در کمال سهولت است چه مراد از قرب
قرب مکانی نیست بلکه قربت بحسب رتبه و شرف که بسبب ان مکلف
مستحق حصول رفعت و نیل ثواب میشود که ان معنی مجازی قربت است و در
محاورات ازین قبیل بسیار است چنانچه کویند امروز فلانی امیر مقرب پادشاه است
یا انکه بفلان سخن کیرو از پادشاه دور باشد یا انکه از قربة الی الله بر سبیل
معنی موافقه ارادة الله اراده شده یا انکه مراد نزدیکی است
برحمت خدا وسبب اختیار این لفظ ان است که این لفظ در قران [illegible]

لفظ

5

مراد نزدیکی است برحمت خدای وسبب اختیار این لفظ آنست که این لفظ
در قران واحادیث اصحاب عصمت علیهم السلم من الرب الرحیم مکرر الوقوع است
قال الله تعالی ما یتخذ ما ینفق قربات عند الله الا انها قربة لهم
ودر حدیث قدسی وارد است که من تقرب الی بذراع اتقرب الیه بباع
ومرویست که اقرب ما یکون العبد الی ربه اذا سجد وامثال ذلک
والیومیة واجبة بالنص والاجماع یعنی نماز یومیه که عبارتست از
نماز پنجگانه که در هر شبانه روز مکرر میشود واجبست بنص قران کریم واحادیث ائمه اصحاب
عصمت علیهم السلم واجماع امت محمد صلوات الله وسبب تسمیه او بیومیه با انکه بعض
از انها در شب واقع میشوند انست که اکثر ان در روز بجا اورده میشود ونص
در لغت بمعنی ابانه است ودر اصطلاح عبارتست از کلامی که احتمال غیر معانی
مقصود نداشته باشند واجماع عبارتست از اتفاق اهل حل وعقد که از علما
از امت محمد ص در عصری از اعصار بر امری از امور شرعیه ونصوص قران عزیز
واحادیث حضرت رسالت و ائمه دین بر وجوب مطلق نماز یومیه مرتبه ان است
که از غایت اشتهار احتیاج با یراد ان نیست وهم چنین هرکس که بنبوت
حضرت رسالت پناهی قایل شده بوجوب نماز یومیه معترف است تا انکه وجوب ان
از ضروریات دین است وغالبا این از خصوصیات نماز یومیه است چه باقی صلوات
در ورود نص واجماع بر وجوب ان باین مثابه نیست بلکه اکثر انها میان
اهل اسلام مختلف فیه است ومستحل ترکها کافر یعنی حلال داننده ترک
نماز کافر است واین حکم مشروط است بانکه دعوی شبهه محتمله نماید مثل
کسی که بدیار اسلام نرسیده باشد ودعوی کند که من نماز را واجب نمیدانم
بسبب انکه وجوب ان را نشنیده ام و فیها ثواب جزیل یعنی در بجا
آوردن نماز اجر بسیار است و وجه تقدیم ترهیب [illegible] عبارت است

از تخویف ترک صلوة بر ترغیب که عبارتست از ذکر انچه مکلف را
دربجا آوردن ان رغبت بسیار زد آنست که نزد عقلا دفع مضرت
از جلب منفعت اهم و اولی است ولهذا ادمی جمیع نضادر را از جهة
دفع بسیار زد و در حصول منافع بعضی اکتفا مینماید ففی الخبر بطرق اهل البیت
علیهم السلم صلوة فریضة خیر من عشرین حجة و حجة خیر من بیت مملو
ذهبا یتصدق منه حتی یفنی یعنی در احادیث وارد است که یکنماز فریضه
بهتر است از بیست حج و یک حج بهتر است از خانه که پر از زر سرخ باشد
که ان را بصدقه داده باشد تا تمام شود و اگرچه لفظ صدقه احتمال
صدقه واجبه و مندوبه هر دو دارد اما اولی انست که درین مقام ابرا بر صدقه
واجبه که زکوة است حمل نماید بقرینه انکه مقام تقاضای مبالغه در اظهار زیادتی
ثواب نماز مینماید و برین تقدیر مبالغه بیشتر میشود زیرا که اعمال واجبه
زیاده از مندوبه است اما در سلام که ابتدا بسلام که سنت است ثوابش
زیاده از رد است و درین مقام سوال مشهورست تقریر ان سوال انکه از
ظاهر این حدیث تفضیل شیء بر نفس همان شیء لازم می اید زیرا که یکی از
افراد حج صلوة است پس هرگاه نماز از حج افضل باشد لازم می آید که
صلوة از صلوة افضل باشد و این محال است و جواب بیکی از دو وجه
گفته اند اول انکه صلوة فریضه درین حدیث مخصوص است حیثیکه بعض احادیث
دیگر که موید این معنی تواند بود مفهوم میشود و درین مقام معنی
حدیث چنین میشود که یک نماز یومیه مثل نماز صبح بهتر است از بیست حج دوم
انکه مخصوص باشد بیست حج مندوب و درین صورت معنی چنین میشود
که یکنماز

که یک نماز فریضه بهتر است از بیست حج با نظر رفع التعدد بین سوال
حل اول اولی و انسب ... لوفق عبارت رساله اقرب است و عنهم علیهم السلام
ما تقرب العبد الی الله تعالی بشیء بعد المعرفة افضل من الصلوة
از ائمه معصومین سلام الله علیهم مرویست که مضمونش این است یعنی نزدیک نمیشود
بنده بحق سبحانه بهیچ چیز بعد از معرفت خدای تعالی که ان افضل از نماز
باشد و حدیثی که در کتاب کافی از حضرت صادق ع نقل شده و لفظ او
این است سألت ابا عبد الله علیه السلام عن افضل ما یتقرب به العباد الی ربهم و احب
ذلک الی الله عز وجل ما هو فقال لا اعلم شیئا بعد المعرفة افضل من
هذه الصلوة یعنی سوال کردم حضرت ابا عبد الله جعفر بن محمد الصادق ع از افضل
انچه بندگان بان چیز به پروردگار خود نزدیک می شوند و انچه احب انها نزدیک
خدای عز و جل چه چیز است انحضرت فرمود که نمیدانم چیزی را بعد از معرفة الله
که ان افضل باشد ازین نماز و ظاهرا اشاره بنماز یومیه است و چون انچه
ذکر نمود با تمام و معنی این حدیث موافق است و لازم نیست که البته حدیث بلفظ
باللفظ نقل شود بلکه نقل ان باین معنی نیز جایزست در تغییر دادن عبارت
حدیث قصوری نباشد و درین مقام نیز سوالی وارد است بیانش انکه
تفضیل صلوة بر باقی اعمال بدنیه حیثیکه این حدیث و احادیث دیگر دلالت
بران دارد منافات دارد با حدیثی که اصحاب ان را مقبول دانسته اند که
افضل الاعمال احمزها زیرا که احمز بمعنی اشق است و معنی چنین میشود
که افضل اعمال آن است که دران مشقت بیشتر است و هیچ شک نیست که
هر چند نماز مشروط باشد بطهارت از حدث و خبث و خلوص از ریا و
غیر ذلک دربجا آوردن یک نماز ان مقدار مشقت نیست که دربجا آوردن
حجی که مستلزم صرف مال و تعب نفس و خوف هلاک وارتکاب اسفار و

تحمل حر و برود و غیر ذلک یا جهاد که مستلزم فدای نفس است که
اعز اشیا است و جواب گفته اند که مراد آن است که افضل اعمال
از هر نوع عبادت آن است که اشق باشد از همان نوع مثل نماز در مسجد
نسبت بنماز در منازل و روزه ایام تابستان نسبت بایام بهار و
زمستان و حج پیاده نسبت بحج سواره و علی هذا القیاس نه آنکه هر نوع
بنوع دیگر نسبت داده شود مثل نماز بحج و جهاد و صوم و غیر آن و برین
تقدیر وارد می آید که بسیار است که از جمله یک نوع عبادت فردی از دیگری
افضل است با آنکه هر دو در مشقت مساوی اند مثل نماز در مسجد جامع و
مسجدی دیگر که در قرب و بعد با ان مساوی باشد بلکه بسیار است که آنچه
مشقت در ان کمتر است افضل است از آنچه مشقت در ان بیشتر است مثل تسبیح
فاطمه علیها السلام که افضل است از اضعاف مضاعف آن از تسبیحات دیگر و روزه
مندوب در حضر که افضل است از روزه سفر و شاید که دفع این کلام باین وجه
توان نمود که هر کدام امور مذکوره بنص و اجماع از قاعده مذکوره مستثنی
شده باشد خلل در کلیت آن قاعده نمیکند و این قبیل در مسایل شرعیه
بسیار است و این قبیل در مسایل شرعیه بسیار است و مخفی نخواهد بود که
بنا برین از اصل سوال نیز باین طریق جواب میتوان داد که صلوة بنص
و اجماع از کلیه افضل الاعمال احمزها مستثنی میتواند بود و احتیاج
بتقدیرات مذکوره نیست و اگر کسی گوید که سبب چه باشد که یک نماز با وجود
کمال سهولت و عدم ارتکاب زیاده مشقتی در تادیه آن از حج افضل
باشد با هم زحمتی که در اداء ان ارتکاب باید نمود جواب گوییم که شاید
سببی داشته باشد که عقول بشریه از ادراک آن عاجز باشد زیرا که خفاء
حکمت آن مقتضی آن نفی نیست واعلم انها تجب علی کل بالغ و عاقل

بدان

بدان برسی و تحقیق که نماز یومیه واجب است بر هر عاقل و بالغ و بلوغ مردان معلوم
میشود بیکی از سه چیز که آن تمام شدن سال پانزدهم است از عمر ایشان و رستن موی
درشت بر ظهار و انزال منی و اگر در حالت نوم باشد و بلوغ زنان بیکی از
چهار چیز که معلوم میشود که آن تمام شدن سال نهم است از عمر ایشان و پیدا آمدن
حیض در دو امر اخیر که در بلوغ رجال مذکور شد الا الحایض والنفسا
ای استثنا است از عاقل و بالغ یعنی واجب است نماز بر هر بالغ و عاقل مگر زن حایض و
نفسا زیرا که باجماع نماز از ایشان ساقط است و قضا نمازی که در ایام حیض
و نفاس از ایشان فوت شده واجب نیست ولیشترط فی صحتها الاسلام
لا فی وجوبها یعنی شرط کرده شده است در صحت نماز یومیه یا مطلق نماز خصوصیه
اینکه نماز گذارنده مسلمان باشد یعنی بشهادتین اقرار داشته باشد اما در وجوب
صلوة اسلام شرط نیست باین معنی که نماز بر کفار نیز واجب است و اگر چه در حالت
کفر نماز ایشان صحیح نیست بلکه بر ایشان واجب است که اول اسلام بیاورند و بعد از ان
نماز گذارند مثل کسی که محدث باشد چه در حالت حدث نماز واجب است اما تا در کر
رفع حدث ننماید نماز او درست نیست و باید دانست که بعد از آنکه اهل کفر
مسلمان شوند قضای صلوات که در حالت کفر از ایشان فوت شده واجب نیست
و این با وجوب اصل نماز منافات ندارد زیرا که قضا تابع ادا نیست باین معنی
که هر کس نماز ادا واجب باشد اگر فوت شود آن را قضا باید نمود و هر کس
ادا لازم نباشد قضا نیز لازم نباشد بلکه وجوب قضا بامری علیحده
چنانچه در علم اصول فقه مقرر است پس میتواند بود که بر مکلف در حالت ادا
که مراد بقای وقت است نماز واجب نباشد و بعد از ان قضاء ان نماز
بران واجب شود مثل نمازی که از نایم فوت شود چه در حالت نوم مکلف
بنماز نیست زیرا که تکلیف غافل محال است و بعد از ان که بیدار شود

قضای آن نماز باجماع واجبست و از این قبیل است نماز فاقد الطهورین
نزد جمعی کثیر از اصحاب و بر عکس این نماز میتواند بود مثل نماز کفار
زیرا که وقت اداء نماز بر ایشان واجب بوده اما بعد از اسلام قضاء
آن صلوات از ایشان ساقط است بدلیل الاسلام یجبّ ما قبله و
و یجب تقدیمها معرفة الله تعالی یعنی واجبست بر مکلف پیش از بجا
آوردن نماز و شروع در آن شناختن خدای تعالی و التصدیق بوجود او
و ایجاب تصدیقی که ماخذ آن علم یقینی باشد زیرا که در معرفت باری تعالی
و باقی اصول دین محض تقلید کافی نیست چنانچه مصنف رحمه الله بعد از این
تصریح نموده و ما یصح علیه یعنی همچنان واجبست که مکلف اعتقاد کند
بجمیع الصفات که خدا را صحیح است که عبارتست از صفات ثمانیه ثبوتیه
که آن علم و قدرت و اراده و کراهت و سمع و بصر و حیوة و کلام است
و یمتنع علیه یعنی همچنین واجبست که اعتقاد کند بسلب صفاتی
که بر خدای تعالی روا نیست که آن عبارتست از صفات سبعه سلبیه است
که آن نفی جسم است و جوهر و عرضیه و رؤیت و جهت است و آنکه
محل حوادث نیست و متحد با غیر نمیشود و عدله یعنی همچنین
واجبست که اعتقاد کند بعدل خدای تعالی یعنی بآنکه خدای تعالی فاعل هیچ
فعل قبیح نیست و اخلال بهیچ واجبی نمیکند زیرا که علم او بجمیع اشیا محیط است
و از احتیاج باینها منزه است و هر کس چنین باشد فاعل قبیح و تارک
واجب نمی باشد و حکمته یعنی همچنین واجبست که اعتقاد کند
بآنکه خدای تعالی حکیم است یعنی جمیع افعال او معلل باغراض صحیحه است و
اگرچه آن اغراض بعباد راجع میشود و نبوة نبینا محمد صلی الله
علیه یعنی واجبست که اعتقاد کند بنبوت نبی ما که محمد بن عبد الله است
صلی الله علیه و آله و امامة الائمة الاثنا عشر علیهم السلام

یعنی

یعنی واجبست که بامامت ائمه اثنا عشر علیهم صلوات الله الملک الاکبر اعتقاد کند و آنکه
و از ظاهر این عبارت مفهوم میشود آنست که بمجرد اعتقاد کند بنبوت حضرت رسالت
و امامت حضرات ائمه معصومین ع کافیست و لازم نیست از جمیع که اعتقاد
بآنکه او خاتم پیغمبران است و فضل است از جمیع ایشان و آنکه حضرت رسالت پناه
و ائمه حضرات معصومین علیهم السلام معصوم‌اند از جمیع ذنوب چه کبیره و چه صغیره
و چه عمد و چه سهو و مؤید این مقال است آنچه از سیرت سلف بثبوت رسیده
که بمجرد اقرار بشهادتین حکم باسلام مینموده اند و بمعرفت این امور تکلیف
نمیفرموده اند اما هیچ شک نیست که اعتقاد بمذکورات از لوازم است و اگرچه
در صحت نماز شرط نباشد و الاقرار بجمیع ما جاء به النبی صلی الله
علیه و آله و سلم یعنی همچنان واجبست که پیشتر از بجای آوردن نماز اقرار کند
بجمیع آنچه حضرت رسالت پناهی از پیش خدای تعالی بخلق آورده است مثل
سوال قبر و عذاب در وی و احوال معاد جسمانی که عبارتست از اعاده
بدن مرتبه دیگر بعد از آنکه اجزاء بدن از هم ریخته باشد و انطاق
جوارح و تطایر نامهای اعمال و صراط و میزان و آنچه امثال اینهاست
و هیچ شک نیست که محض اقرار بدون موافقت قلب کافی نیست بلکه لازمست
که بجمیع مذکورات اذعان نماید و اگرچه عبارت رساله مطلق است و باید دانست
که ارباب کلام خلاف نموده اند در آنکه آیا واجبست که معارف خمسه که اصول
دین عبارت از آنست بدلیل دانسته شود یا آنکه تقلید در دانستن آن
کافیست و احتیاج باستدلال نیست و آنچه اکثر اصحابست قول اول است
و مصنف نیز اینمعنی اختیار این قول نموده میفرماید بکل ذلک بالدلیل
لا بالتقلید یعنی واجبست که جمیع امور مذکوره را بدلیل بداند نه
بتقلید دیگری درین باب کافی نیست و مراد بدلیل درین مقام

است که نصب حجتی نماید که بان حجت مطمئن شده تصدیق کند که امور
مذکوره مطابق واقع اند و لازم نیست که بر وجه دلایل و براهین اقامت
تواند نمود که با قواعد منطقیه مطابق باشد و شکوک و شبهات اهل کلام
از ان مندفع شود و مراد بتقلید فرا گرفتن است از شخصی که بمعارف مذکوره
عالم باشد بی انکه دلیلی اقامت نماید و انکه تقلید در اعتقادیات کافی نیست
مذهب اکثر علماء امامیه است رضوان الله علیهم و قران عزیز نیز بر این مضمون دلالت
دارد چه آیاتی که در مذمت کفار در تقلید اباء ایشان وارد است زیاده
از حد است و کریمه فاعلم انه لا اله الا الله نیز از دلایل این مطلب است زیراکه
هرگاه در معرفت وجود و وحدانیت الهیه تحصیل علم یقینی واجب باشد در باقی
معارف نیز واجب خواهد بود زیراکه هیچیک از اهل اسلام قایل بتفرقه نیستند
بلکه بعضی در جمیع این امور تقلید را کافی میدانند و بعضی در مجموع این استدلال
را واجب دانسته اند پس قایل شدن باینکه در بعضی اقامت دلیل واجبست
و در بعضی دیگر تقلید کافی است قولی است که قایلی ندارد و دلیل بر وجوب معرفت
باری تعالی از جانب عقل نیز قایم است زیراکه عبادت الهی بنص و اجماع
واجبست و شک نیست که عبادت بدون معرفت امکان ندارد و ایضا
در علم کلام مقرر شده که شکر منعم واجبست و یقین است که شکر موقوفست
بر معرفت مشکور و هرچه واجب بر آن موقوف البته واجبست پس معرفت الهی واجب
باشد و چون معرفت باری تعالی بر وجه کمال موقوفست بر معرفت صفات
ثبوتیه و نفی صفات سلبیه و معرفت مطالب متعلقه بنبوت و امامت و معاد
پس جمیع این امور واجب بوده باشد این است انچه درین مقام ذکر ان
مناسب است و ایضا باید دانست که معرفت امور مذکوره از واجبات فوریه است
و بعد از تکلیف تاخیر در ان جایز نیست چنانچه اگر قبل از تحصیل ان بامری دیگر
مشغول باشد و اگرچه ان امر از قبیل عبادات باشد مکلف آثم است

و در همین کلام اشتغال بتعلم این امور مکلف متصف بصفت ایمان نیست
زیراکه مومن انست که امور مذکوره را بیقین دانسته باشد پس مادامی که
یقین متحقق نشود ایمان تحقق نمی یابد و در وجوب قضای نمازی که در وقت
تعلم این امور گذارده باشد بعضی از اصحاب متردد اند والعلم المتکفل
علم الکلام یعنی علمی که این امور در ان دانسته میشود و صاحب آن
متعهد این امور است علم کلام است و درینمقام ذکر ان مناسب نیست
ثم المکلف بها الان الرعیة صنفان مجتهد کلمه ثم در میان دو کلام
در محلی اید که میانه ایشان ارتباطی نباشد و چون انچه مذکور میشود با کلام
سابق ربطی ندارد ازینجهة بکلمه ثم انرا بر اول معطوف ساخته و معنی این عبارت
انست که پس بدانکه مکلف بمطلق صلوة یا بصلوة یومیه درینوقت که امام
علیه السلام غایب است از مکلفی که رعیت لحعم باشد دو قسم است و این قید
برای ان است که اشاره شود باینکه امام علیه السلام داخل در هیچیک نیست بلکه فعل
ان بطریق الهام یا بنقل از ابای معصومین اوست و باجتهاد نیست زیراکه
منصب امامت از مرتبه اجتهاد ارفع است مجتهد یعنی یک قسم از دو قسم مذکور
مجتهد است و مجتهد ان است که عالم باشد بالفعل یا بالقوه قریب بفعل
استخراج هر مسئله از مسایل شرعیه از ادله تفصیلیه ان و این تعریف نظر باعتقاد
کسی است که قایل بتجزیه اجتهاد نیست و فرضه الاخذ بالاستدلال
علی کل فعل من افعالها یعنی واجب بر مجتهد ان است که فرا گیرد بدلیل شرعی
هر فعلی از افعال صلوة را از ادله تفصیلیه که ان کتاب است و سنت و اجماع
و عقل جایز نیست او را که ازین طریق عدول نماید با وجود قدرت بر اجتهاد

اجتهاد تقلید دیگری نماید و اگر در بعضی مسایل قدرت اجتهاد نداشته باشد
و در آن مسئله تقلید کند چنانچه نزد اکثر علما اصح است آن است که تجزیه
اجتهاد جایز نیست زیرا که آنچه مقدور و میسور باشد بسبب معسور ساقط
نمیگردد **و مقلد یکفیه الاخذ من المجتهد** قسم دویم مقلد است و کافیست
او را که فرا گیرد مسایل نماز را از مجتهد بشرط آنکه مجتهد در حیوة باشد چه تقلید
میت بنا بر قول اکثر اصحاب جایز نیست زیرا که مدار احکام اجتهادیه
بر ظن است و بموت مجتهد ظن او زایل میشود پس تقلید میت جایز نباشد
و دلیل بر آنکه ظن بموت زایل میشود آن است که اگر فرض کنند که علماء امت
در ده نفر منحصر شوند نه نفر از ایشان بر مسئله از مسایل اجتهادیه مثل وجوب
سلام در صلوة اتفاق نموده یکی مخالف نماید درین صورت بی حذقه اجماع
بر وجوب سلام منعقد نشده و اگر آن مجتهد مخالف فوت شده علماء
امت در نه نفر باقی منحصر شود اجماع مذکور منعقد است پس ظاهر شد که ظن او
بعد از موت او از درجه اعتبار ساقط است پس تقلید میت جایز نباشد
ولو بواسطة او وسایط یعنی لازم نیست بر مقلد که مسایل را بی واسطه از
مجتهد اخذ کند بلکه اگر یک واسطه یا بیشتر در میانه باشد قصوری ندارد و ظاهر این
کلام دارد بر آنکه با وجود آنکه مکلف قادر باشد بر اخذ از مجتهد بدون واسطه
او را جایز باشد که از واسطه اخذ کند و این اصح قولین است مع علاوه
بجمیع غیر اخذ از مجتهد مشروط آنست که مجتهد و واسطه یا وسایط تمام عادل باشند
زیرا که قول غیر عادل اعتماد را نمی شاید بدلیل آیه کریمه ان جاءکم فاسق بنباء
فتبینوا چه این آیه دلالت دارد بر وجوب توقف و تثبت هر گاه فاسقی
خبری نقل کند و قبول قول او منافی اینست و از بعضی متاخرین منقول است

که لازم

که لازم نیست که واسطه و وسایط عادل باشند بلکه هر گاه داند که در بیان این مسئله
امین است کافیست و اگر چه در سایر امور امین نباشد اما مشهور آنست
که در رساله مذکور است و چون عدالت مرعی است از واجبات عینیه که تعقل
آن بر هر مکلفی لازم است پس اگر بسبب تحقیق معنی آن در کلام اطنابی واقع شود
امید که مستوجب افراق معذور باشد لهذا عرض مینماید که عدالت ملکه ایست راسخه
در نفس که باعث میشود بر ملازمت تقوی و مروت و تقوی عبارت است از اجتناب
کبایر و عدم اصرار بر صغایر و در تحقیق معنی کبیره علماء امامیه رضوان الله علیهم اجمعین مختلف
اند بعضی چنین گفته اند که کبیره عبارت است از معصیتی که در قرآن عزیز فاعل آن
وعید بدوزخ داده شده است و بعضی گفته اند که جمیع ذنوب کبایرند بسبب
آنکه در این معنی شریکند که فاعل آن مخالف امر الهی است اما آنکه بعضی را صغیره
میگویند باین معنی است که گناه او کمتر است از معصیتی که ما فوق اوست و بعضی دیگر را
کبیره میگویند نسبت بمعصیتی که در تحت اوست چنانچه تقبیل امرأة اجنبیه
که نسبت بزنا صغیره است و نسبت بنظر از روی شهوت کبیره است
پس بر این تقدیر جمیع ذنوب کبیره اند نسبت بمعصیتی که در گناه از آن
بیشتر است و صغیره اند نسبت بآنچه در گناه از آن کمتر است و شیخ طبرسی
در تفسیر مجمع البیان این را بعلماء امامیه نسبت داده و فرموده که از میانه ذنوب
صغیره بلی بعضی از بعضی اکبرند در معصیت و بعضی کبایر را در هفت نوع
منحصر دانسته اند که آن شرک است و قتل نفس بغیر حق و قذف امرأة
محصنه و زنا و خوردن مال یتیم و گریختن از جهاد و عقوق والدین

واز این و لواط و سحر و ربا و غیبت و یمین غموس و شهادت بکذب
و شرب خمر و سرقه و استحلال کعبه و نقض عهد و ترک بلاد اسلام
بعد از انکه از دیار کفر بدیار اسلام امده باشد و نا امیدی از
رحمت خدا و ایمن بودن از عذاب خدا اما بر هیچیک از اینها اول
دلیلی نیست که اطمینان از ان حاصل شود پس گویا تقاضای اکبر
تقاضای خفای ان میکند تا مکلف از جمیع معاصی مجتنب باشد
چنانچه در خفاء شب قدر و ساعت مستجابه و اولیاء الله گفته اند
چون معنی کبیره محقق شود هر معصیت که غیر ان باشد صغیره خواهد بود تحقق
و اصرار ماخوذ است از صر که اصل در لغت بمعنی ربط است و نیکو
علی اصرار عبارتست از فعل معصیت بدون استغفار و اصرار
بر دو قسم است فعلی و حکمی اصرار فعلی عبارتست از مداومت یا اکثار
بر یکنوع معصیت بی تخلل توبه در میان ان و اصرار حکمی عبارتست
از عزم بجا آوردن معصیت بعد از وقوع معصیتی خواه از همان نوع
باشد و خواه از نوع دیگر بی توسط استغفار پس اگر کسی استماع
غنا نماید و عزم داشته باشد که مرتبه دیگر استماع غنا خواهد نمود
یا لبس حریر خواهد کرد مصر بر صغیره است و اگر استماع غنا و
لبس حریر از ان واقع نشود بلکه اگر بعد از فعل صغیره عازم
صغیره دیگر نباشد اما از ان صغیره که از ان واقع شده از ان
استغفار ننماید مصر بر صغیره است و اصرار صغیره کبیره است

حتی

حتی که از حضرت رسالت ص مرویست که لا صغیرة مع الاصرار و لا
کبیرة مع الاستغفار و ملازمت مروت عبارتست از انکه اجتناب
نماید از مباحاتی که لایق بحال امثال او نباشد و موجب
تنفر طبایع و جلب مذلت باعث سقوط محل او شود مثل اکل و شرب
در اسواق و بول کردن در شوارع و لعب کبوتر و بسیاری مزاح و
امثال ذلک و بعضی از علما در اعتبار قید ملازمت مروت در تعریف
تعریف عدالت تردد است چنانچه علامه علیه الرحمه در مبحث
نماز جمعه در منتهی و در مختلف بان تصریح نموده فمن لم یعتقد ما
ذکرناه و لم یاخذ بما وصفناه فلا صلوة له یعنی هر کس
که اعتقاد ننموده باشد بانچه ما ذکر کردیم که ان معرفت اصول خمسه است بطریق استدلال
و فرا نگیرد ارکان صلوة را چنانکه ما بیان کردیم که ان استدلال است بر هر فعل
از افعال ان مر مجتهد را و شنیدنست از مجتهد حی بی واسطه یا بواسطه
عادلی دیگر مر مقلد را پس انکس را نمازی صحیح نخواهد بود و غیر صورت صلوة
که بفعل آورد او را مجزی نیست و اعاده ان بروی لازم است و از کلام
بعضی متاخرین اصحاب مفهوم میشود که اگر مکلف نماز صحیحی که در نفس الامر
که شامل جمیع ارکان و افعال باشد بجا اورد و ندانسته باشد که
بر او لازم است که از مجتهد یا واسطه عادل اخذ بنماید نمود چنانچه
اکثر اهل قرا این حالت دارند نماز او صحیح است و الا تکلیف غافل
لازم می اید و در این مقام کلامی است که اشاره بان لازم می نماید

و ان معنیش اینست که هرگاه مخالف مذهب حق مستبصر شده بمرتبهٔ
ایمان فایز شده گردد بران لازم نیست که نمازی را که موافق مذهب اهل
خلاف گذارده قضا کند صلوة اعنی صلوة با اعتقاد ان صحیح واقع شده و اگر چه
نفس الامر حق فاسد بوده است و برین کلام وارد ساخته که ازینجا لازم می آید
که معرفت اصول خمسه تمام از شروط صلوة نباشد زیرا که ظاهر است که
مخالفین اعتقاد ببعضی معارف یقینیه ندارند خصوصا مسایل عدل که
ایشان بالکلیه سد آن باب نموده تجویز مینمایند که کفار در
نعیم مقیم و انبیا در نار جحیم مخلد باشند با آنکه در رسالهٔ الفیه
تصریح نموده باینکه معرفت جمیع این امور بدلیل از شروط صلوة
است و بدون ان نماز صحیح نیست مثل آنچه در شرح مذکور
مسطور است و مخفی نیست که این کلام بر مصنف رحمه الله تعالی وارد نیست
زیرا که بسقوط قضا از مخالفین بعد از رجوع بمذهب حق دلالت
بر صحت صلوة ایشان و عدم شرطیت امور خمسه ندارد زیرا که ممکن است
که بعد از فوز بایمان تفضلا ان صلوات ساقط شود با آنکه آنچه گذارده
باشند بسبب اخلال ببعضی شروط صحیح نباشد چنانکه قضای صلوات
که در حین کفر از کفار فوت شده بر ایشان واجب نیست و ایضا

و ایضا اگر مجرد سقوط قضا از مخالفین اصول خمسه از مرتبهٔ شرطیت
بیرون رود لازم می آید که وضو نیز شرط نماز نباشد زیرا که وضو
مخالفین مشتمل است بر غسل رجلین و باجماع فرقهٔ محقه ان وضو صحیح نیست
پس اگر نماز ایشان در نفس الامر صحیح باشد باید که وضو نیز در صلوة
شرط نباشد و این باجماع باطل است ثم الصلوة اما وا
جبة او مندوبة و بحثنا هنا فی الواجبة یعنی
پس بدانکه نماز یا واجب است یا مندوب و آنچه درین رساله از ان
بحث میشود نماز واجب است و اگر چه این مضمون از سوق کلام
گذشته ظاهر شده بود اما بسبب تکرار انست که بیان اقسام صلوة
نماید بران مترتب سازد و ازینجهت میفرماید که و اصنافها سبعة
یعنی اقسام نماز واجب هفت است و علامه در قواعد اقسام نماز
واجب نه دانسته باین طریق که هر یک از آیات و کسوفین
و زلزله و قسمی علیحده اعتبار نموده و شک نیست که آنچه درین
رساله مذکور شده احسن است الیومیة اول از اقسام نماز واجب
نماز یومیه است و سبب تقدیم نماز یومیه انست که افضل جمیع صلوات
نماز یومیه است چنانکه از سوق کلام سابق بوضوح پیوسته و دیگر

اینکه این نماز هر روز مکرر می‌شود و باقی صلوات از این قبیل نیست
والجمعة دوم نماز جمعه است و چون نماز جمعه در هر هفته یکبار بعمل
می‌آید از اینجهة آنرا از عقب یومیه ذکر نمود والعیدان
سیم نماز عیدین است که در هر سال مکرر می‌شود والایات
چهارم نماز ایات است که عبارتست از کسوف شمس و خسوف
قمر و زلزله و وزیدن بادهای سیاه و جمله اخاویف آسمانی و چون
امور مذکوره نادر الوقوع است این نماز را بعد از صلوات مذ
کوره ذکر کرده والاموات پنجم نماز اموات است و سبب تاخیر
نماز اموات آنست که نماز میت فی الحقیقه نماز نیست بلکه دعا
ئی است از برای میت ولهذا طهارت از حدث و خبث
در آن شرط نیست و بدون فاتحة الکتاب صحیح است و نماز
حقیقی از این قبیل نیست والطواف ششم نماز طواف است
و چون این نماز با حج شرعی در تمام عمر زیاده از یکمرتبه واجب
نمیشود از بعد از صلوات مذکوره ذکر نمود والملتزم بنذر
وشبهه هفتم نمازیست که مکلف بنذر یا شبه نذر مکلف

برخود

برخود لازم ساخته باشد و شبه نذر عبارتست از عهد و یمین و استیجار
از غیر و اما نماز احتیاط ملحق است بنماز یومیه و قضای هر نوع از انواع
صلوات در همان نوع است وما یتعلق بها قسمان فرض
ونفل والغرض هنا حصر الفرض وللنفل رسالة منفردة
یعنی آنچه متعلق است بنماز از افعال و اذکار و تروک دو قسم است
قسمی آنست که مراعات آن در نماز واجبست و اخلال بآن جایز نیست
وقسمی دیگر مندوبست که مراعات آن باعث زیادتی ثواب است
و با خلال آن نماز باطل نمیشود وغرض از این رساله ذکر مفروضات
وغرض از این رساله ذکر مفروضات صلوات است و از برای مندوبات
نماز مفروضه و مطلق نماز مندوبه رساله علیحده تالیف رساله علیحده تالیف شده

فصل فی المقدمات وهی ستة یعنی فصل اول
از فصول ثلثه که رساله مشتملست بر آن در بیان مقدمات که آن شش است
اول طهارت دوم ازاله نجاسات سیم ستر عورتین چهارم مراعات
وقت پنجم مکان ششم استقبال قبله و چون مقدمات خمسه
اخیره در بعض اوقات از مکلف ساقط میشوند با آنکه اصل نماز
واجب باشد بخلاف طهارت که هرگاه آن ساقط شود
نماز نیز ساقط شود پس طهارت از سایر شروط اهم باشد

اینچه مصنف ان را تقدیم نموده میفرماید که **الاولی طهارة**
یعنی اول از مقدمات نماز طهارتست معنی لغوی طهارت لطافت
و نزاهتست و در اصطلاح اهل شرع معنی ان انست معنی ان
انست که مصنف بان اشارة نموده **وهی اسم لما یبیح الصلوة**
من الوضوء والغسل والتیمم یعنی نیز طهارت شرعا اسم
چیزیست که مباح میشود بسبب آن نماز از وضو و غسل و تیمم و چون کلمه من با انچه مدخول بسبب
انست بیان کلمه ما موصول است معنی این کلمه چنین میشود که طهارت
عبارتست از وضو یا غسل یا تیممی که حلال سازنده
نماز باشد و قید اخیر برای [illegible] است ازاله نجاست و احتراز از
سایر مقدمات صلوة و ابعاض طهارت و چون وضو حایض هرگاه
با غسل جمع شود مبیح نمازست و هرگاه بدون غسل تنها بجا اورده
اذکار باشد مبیح صلوة نیست پس اول در تعریف داخل و ثانی از تعریف
خارج باشد و وضوی مجدد مبیح نماز نیست زیرا که بوضوی اول
اباحت صلوة حاصل شده و تحصیل حاصل محال است پس ان نیز ازین تعریف
خارج وهم چنین تیمم جنب از برای نوم ازین تعریف خارجست بسبب
انکه داخل در اقسام طهارت و مبیح نماز نیست و ظاهرست که این
تعریف بر وجهی واقع شده که شامل طهارت واجبه و مندوبه است
و ظاهرا چون وضوی مندوب مبیح نمازست و بان در نماز

موجبات الوضوء احد عشر [illegible]
یازده چیزست و فقها رضوان الله علیهم امور مذکوره را گاهی موجب وضو و گاهی
ناقض وضو و گاهی سبب وضو میگویند اما موجب وضو بان اعتبار میگویند که هرگاه
مکلف بانچه مشروط بوضوست مشغول الذمه باشد و یکی ازین امور متحقق شود
بر مکلف واجبست که وضو سازد و ناقض بان اعتبار گفته اند که هرگاه بعد از وضو
واقع شود ناقض ان وضو خواهد بود و سبب بان اعتبار نامیده اند که
اگر مکلف مشغول الذمه نباشد بانچه مشروط بطهارتست حصول این امور سبب وجوب
وضوست پس ظاهر شد که اطلاق هر یک ازین القاب ثلثه بر امور مذکوره
باعتبار معنی [illegible] اول است و تحقیق این معنی بعموم و خصوص از جمله مباحثی است
که فایده معتد به بران مترتب نیست **البول والغایط والریح من المعتاد**
یعنی اول و دویم و سیم از اموری که موجب وضوانند خروج بول و غایط و ریح است
از موضع معتاد ماخوذ از عود است و معنی عود بتکرار حصول متحقق میشود
پس معنی کلام چنین میشود که امور مذکوره موجب وضوانند هرگاه بیرون اید
از موضعی که مکرر از انجا بیرون می اید خواه تکرار خروج از انجا بحسب اصل خلقت
بوده که ان مسلک طبیعی است و خواه بسبب عارضی بوده که در بدن حادث
شده و اگرچه مسلک طبیعی مسدود نشده باشد و انچه از منتهی مفهوم میشود انست
که اگر مسلک طبیعی مسدود شود احتیاج بتکرار نیست بلکه مرتبه اول موجب وضوست
و برین مضمون دعوی اجماع نموده **والنوم الغالب علی الحاستین**
یعنی چهارم از موجبات وضو خوابیست که غالب شود بر حس حاسه سمع و بصر
و مراد بغلبه بر حس ابطال انست باین معنی که با جره از ابصار و سماع [illegible]

از استماع باز ماند و سبب انکه دو حس مذکور را از میان سایر حواس مخصوص ساخته اند انست
که حواس دیگر در حال نوم باطل نمیشوند انست که بطلان این دو حس بطلان
حواس دیگر را لازم دارد و چون غالب بمعنی مبطل است پس سنه که عبارت
از مقدمه نوم است موجب وضو نخواهد بود زیراکه دران حال حاستین بالکلیه باطل
نمیشوند تحقیقا او تقدیرا یعنی ابطال حاستین تحقیقی تواند بود و این
نسبت بکسی است که حاستین او سلیم باشد پس هرگاه که حس و بصر او باطل
شوند بران وضو واجب خواهد بود و بحسب تقدیر و فرض می تواند بود و این
نسبت بکسی است که حس و بصر او مفقود باشد و ان فرض نماید که اگر مراد
حاسه سلیمه می بود در این حالت باطل می شد یا نه اگر حکم بطلان حسین
نماید موجب وضوست والمزیل للعقل پنجم از موجبات وضو هر چیزی است
که زایل کننده عقل باشد چون مستی و جنون و بیهوشی والحیض
والاستحاضه والنفاس یعنی ششم و هفتم و هشتم از موجبات
وضو خروج خون حیض و استحاضه و نفاس است اگرچه استحاضه کثیره
موجب غسل نیز هستند اما چون مصنف رحمه الله حصر موجبات وضوست
خواه موجب غسل باشند و خواه نباشند ازین جهت مطلق استحاضه را ذکر نمود
ومس میتة الادمی بنجاسة یعنی نهم از موجبات وضو مس کردن میت آدمی است
در حالتی که نجس باشد و مراد از میت آدمی انست که حیوة دران حلول کرده
باشد و ان بعد از انقضای چهار ماه از انعقاد نطفه متحقق میشود و مراد از حالت نجاست
حالتی است که بسبب مفارقت حیوة بعد از حصول برد حاصل میشود پیش از انکه
بوجهی که در شریعت مطهره مقرر است غسل یافته باشد و در حکم میت است

نظم

قطعه که از آدمی جدا شود و بان استخوان باشد خواه از میت جدا شده باشد
و اگرچه از زنده جدا شده باشد و چون مراد بغسل غسلی است که در حال اختیار
شرعا مقرر است پس اگر میت را کافر یا ناصبی یا مرتد غسل داده باشد یا
بی سدر و کافور غسل داده باشد یا بسبب فقدان آب او را تیمم داده باشند
پس ان میت بمس ان میت غسل واجبست و بمس شهید و معصوم غسل واجب
نیست زیراکه ایشان بموت نجس نمیشوند وتیقن الحدث والشک
فی الوضوء یعنی دهم از موجبات وضو یقین بودن است در حدث در وقتی از اوقات
با شک در حصول طهارت بعد از ان و الا اجتماع یقین با شک در حصول
وضو در زمان واحد منافاة دارد وتیقنهما والشک فی
اللاحق یعنی یازدهم از موجبات یقین بودنست در وضو و حدث
متعاقب دیگر با شک در تاخر احدهما از دیگری زیراکه ممکن است که حدث
مؤخر واقع شده باشد پس مادامی که در حصول وضو یقین نداشته باشد
داخل در نماز نمیتواند شد وتنقضه الجنابة وان لم توجبه
یعنی ناقض وضو است جنابت و اگرچه سازنده وضو نیست زیراکه
جنابت موجب غسل است و با غسل جنابت وضو جمع نمیشود چنانچه
در ضمن حکایا اینده ظاهر خواهد شد ان شاء الله تعالی و بعد از انکه مصنف
رحمه الله از بیان موجبات وضو فارغ گردید در بیان موجبات غسل شروع
نموده میفرماید که ویجب بها الغسل یعنی واجب میشود غسل بسبب
جنابت و جنابت یکی از دو وجه حاصل میشود اول بسبب انزال

منی خواه در خواب باشد و خواه در بیداری و خواه به سبب شهوت جستن یا بعد از آن
در فرج آدمی که عبارت از قبل و دبر است خواه موطوءه حی باشد و خواه میت و خواه
بالغ و خواه صبی و اگر در جامه که مخصوص او باشد یعنی دیگری آنرا نپوشیده باشد
منی یافت شود حکم بجنابت او کرده میشود از آخر اوقاتی که جنابت او ممکن است
و اعاده روزه و نماز مقدم بر آن لازم نیست و اگر در جامه که دو کس در
پوشیدن آن شریک باشند مثل لحافی که دو کس آن را پوشیده باشند منی
یافت شود حکم بجنابت هیچکدام نمیتوان کرد زیرا که حصول طهارت نسبت بهرکدام
متیقن است و حصول حدث که رافع آن باشد مشکوک فیه است و یقین است که
شک با یقین معارضه نمیتواند نمود و حکم آنرا مرتفع نمیتواند ساخت پس
بر هیچکدام غسل واجب نباشد اما احتیاط آن است که هر دو غسل نموده در نیت غسل
قصد وجوب ننمایند و هرچند درین مقام موضع اشکال است جواز اقتدا بهمدیگر است
و اگر حکم جنابت باقی می بود این امور جایز نمیبود و هیچ شک نیست که اگر جامه را
بنوبت می پوشیده باشند حکم جنابت مخصوص است بکسی که منی در نوبت او یافت شده
و بالدماء الثلثة الا قلیل الاستحاضه یعنی هم چنین غسل واجب میشود بسبب
دماء ثلثه که آن حیض و استحاضه و نفاس است مگر استحاضه قلیله که آن موجب وضو است
و غسل بسبب آن واجب نیست و بباید دانست که بر زن مستحاضه لازم است که در تحقیق
استحاضه کمال احتیاط مرعی دارد تا مشخص سازد که خون او از کدام قسم استحاضه است
و طریقه آن است که قطنه بر موضع دم نهاده آنرا بخرقه پاکی محکم به بندد و پس از لحظه
بسیار ملاحظه نماید که خون بنوعی باشد که ظاهر قطنه را آلوده ساخته یا مانند و سر نزد

الا

قطنه پیدا است و باطن قطنه و بدر در آن داخل شده یا نشده آن را استحاضه
قلیله گویند که اضعف استحاضه است و این قسم موجب وضو است و بس و بر آن
لازم است که در وقت هر نماز قطنه را تغییر یا تطهیر دهد و برای هر نماز تجدید وضو
نماید و بعد از وضو بلافصل متوجه نماز شود و او را جایز نیست که میانه دو نماز
واجب یا سنت بیک وضو جمع نماید و اگر از ظاهر قطنه گذشته باشد و بمیان
در آمده باشد اما سیلان ننموده باشد آنرا استحاضه متوسطه گویند و بر آن لازم است
که تغییر قطنه و خرقه داده برای هر نماز وضو سازد چنانچه زیاده بر مذکور است
از برای نماز صبح غسل نماید و بعضی اصحاب این قسم را داخل قسم اخیر دانسته حکم
در شبانه روزی سه غسل واجب میدانند و اگر از قطنه گذشته و سیلان نیز
نموده باشد او را استحاضه کثیره گویند و بر آن لازم است که آنچه استحاضه متوسطه
بجای آورده زیاده بر آن دو غسل نماید یکی از برای نماز ظهرین و یکی از برای
که میانه ایشان جمع نماید و دیگری برای عشائین و میانه ایشان نیز جمع نماید
و هرگاه افعال مذکوره را بجای آورده بهیچکدام اخلال ننماید باجماع اصحاب
در حکم طاهر است و اگر یکی ازین امور را ترک نماید نماز او صحیح نیست و بالمس
یعنی هم چنین غسل واجب میشود بسبب مس میت آدمی بعد از سرد شدن و قبل از غسل
چنانچه مذکور شد و سید مرتضی این غسل را سنت دانسته است والموت یعنی هم غسل
واجب میشود بموت آدمی که مسلمان یا در حکم مسلمان باشد که عبارتست از
اطفال مسلمانان و اگرچه چهار ماهه ساقط شده باشد و طفلی که از زنای مسلمی
حاصل شده باشد و پیش از بلوغ فوت شده باشد و در وجوب غسل او
و مجنونی که جنون او از حال صغر ببلوغ متصل شده باشد در حکم مسلم است

و هم چنین اجزاء میت است لقطعه که در ان عظم باشد و اجزا ...

ازحی چنانچه گذشت و اگر سینه میت یافت شود و در وجوب غسل و صلوة ...
احکام حکم میت دارد ویجب التیمم بموجباتهما یعنی عند تعذرهما
یعنی واجب میشود تیمم بسبب هر چیزی که وضو و غسل بسبب ان واجب میشود هرگاه
وضو و غسل متعذر باشند زیرا که تیمم بدل طهارت مائیه است پس هرگاه
طهارت مائیه متعذر باشد بدل ان طهارت ترابیه است واجب خواهد بود
و بنا برین موجبات تیمم هشت خواهد بود وقد یجب الثلاثة بنذر
او عهد او یمین یعنی گاه است که واجب میشود وضو و غسل و تیمم بنذر
و عهد و یمین با شرایطی که مکلف بنذر یا شبه نذر بر خود لازم سازد که
یکی از طهارات ثلاث یا تمامی او را بفعل اورد خواه او را مقید سازد
بوقتی معین و درینصورت تجاوز از ان وقت جایز نیست و خواه مقید
بوقتی نسازد و درین حال مادامی که حیات باقیست وقت ان باقیست
اما تاخیر ان از وقتی که موت مظنون شود جایز نیست و هیچ شک نیست
که نذر هر یک از طهارات ثلاث گاهی منعقد میشود که قصد نماید که ان را
بر وجه مشروع بجا اورد پس اگر نذر کند یا غسل جنابت وضو سازد یا در جای
که بران غسل نباشد غسل نماید یا با وجود اب تیمم کند ان نذر منعقد نیست
و بخلف ان کفاره لازم نمیشود او بتحمل عن الغیر یعنی گاه است که طهارات
ثلاث بسبب تحمل از غیر واجب میشود مثل انکه بر ذمه میت وضو یا غسل منذور بوده
و شخصی خود را باجاره دهد که بنیابت او را بجا اورد یا انکه نمازی بنیابت
میت بران لازم شود و ان شخص محدث باشد چه درینصورت نیز برای رفع

او حدث

حدث واجب خواهد بود والغایة للثلاثة الصلوة یعنی فایده که بر وضو
و غسل و تیمم مترتب میشود اباحت صلوة است خواه نماز واجب باشد و خواه
مندوب زیرا که محدث را در دخول در صلواة باجماع جایز نیست والطواف
و فایده دیگر اباحت طواف کعبه است و مشروط بودن طواف واجب بطهارت
در میانه اصحاب متفق علیه است و در طواف مندوب دو قول است ومس
خط المصحف یعنی دیگر از فواید طهارت ثلاث اباحت مس خط مصحف
و چون مس خط مصحف قران عزیز از جمله عبادات است در انعقاد نذر ان دغدغه
نیست پس اگر مس ان بنذر یا برای اصلاح غلط واجب شود رفع حدث
درینصورت واجب خواهد بود ویختص الاخیران بغایة دخول الجنب
و شبهه المسجدین واللبث فیما عداهما یعنی مخصوص اند غسل و تیمم
بفایده که وضو را دران دخلی نیست که ان اباحت دخول جنب و شبه
جنب است که ان حایض و نفسا است در مسجد مکه و مسجد مدینه مشرفه و یا
درنگ نمودن جنب و شبه جنب در باقی مساجد زیرا که جنب و شبه جنب
در یکی ازهما مطلق دخول درین دو مسجد جایز نیست و اگر چه بر سبیل عبور
باشد و در باقی مساجد لبث و درنگ نمیتوانند نمود و بعضی اعتاب مقدسه
مشرفه ائمه معصومین علیهم السلام مثل مساجد دانسته اند باین معنی که جنب
و شبه او را جایز نیست که در انجا لبث نماید اما در عبور هرگاه مستلزم
لبث نباشد قصوری نیست وقرائة العزائم یعنی دیگر از فواید مخصوصه
غسل و تیمم اباحت شود عزائم اربع را زیرا که جنب و شبه جنب را قرائت
سوره عزیمه و بعضی از ان حتی بسمله بقصد ان جایز نیست پس درینصورت

[illegible] امور مذکوره [illegible] مباح بوده

با تعذر تیمم کند ویختص الغسل بالصوم للجنب وذات الدم
مخصوص است غسل بفایده که وضو وتیمم را دران دخلی نیست که آن
صحت صوم است جنب وذات الدم را که مراد بان مستحاضه
قلیله وحایض ونفسا است هرگاه خون ایشان پیش از طلوع صبح بقدر
بقدر بجا آوردن غسل منقطع شده باشد واینکه زن را ذات الدم
گفتیم از قبیل مجاز است زیرا که بالفعل ذات الدم نیستند
والاولی التیمم مع تعذر الغسل یعنی اولی آن است که اگر جنب
وذات الدم را غسل میسر نباشد بدل غسل تیمم کنند زیرا که شارع تیمم را
بدل غسل اعتبار نموده پس هرگاه غسل متعذر باشد بدل آن تیمم
باید نمود [illegible] ساکت نیست که میباید که تیمم قبل از طلوع فجر بجای آورده
شود تا طلوع فجر بران تیمم باقی بوده باشد زیرا که هرگاه خواب
خواب وامثال آن از آنچه ناقض تیمم است بفعل آید وجود وعدم آن
مساوی میشود وبعضی اصحاب از برای صوم جنب تیمم را واجب نمیدانستند بدلیل
آنکه تیمم رفع حدث نمیکند وصوم مشروط بطهارت نیست یا آنکه اصل عدم
وجوب آن است ومصنف رحمه الله وبعضی متاخرین اصحاب برتقدیر وجوب
تیمم پیش از طلوع فجر نوم را جایز میدانند نظر باینکه قبل از حصول نوم
تیمم باقیست ونوم از آن تکلیف ساقط است ودرین کلام دارد آورده اند
که شاید پیش از نوم مکلف باشد باآنکه ناقض تیمم را بفعل نیاورد پس نوم او
از قبیل تعمد بقا بر جنابت است وبر هر تقدیر میباید که اگر ظن اشتباه

اشتباه

اشتباه [illegible]

ویختص التیمم بخروج للجنب والحایض من المسجدین یعنی
مخصوص است تیمم بفایده که وضو وغسل را دران دخلی نیست که آن اباحت
خروج جنب وحایض است از مسجد مکه ومدینه هرگاه احتلام یا حیض
در مسجد حاصل شود واگر جنب یا حایض عمدا یا سهوا داخل در یکی از مسجد
شوند ایشان نیز از برای خروج تیمم میباید کرد واگرچه بسبب دخول عمدا اثم است
ووجوب تیمم نسبت بحایض مخصوص بنص است ومحقق [illegible] تیمم حایض را مستحب
دانسته زیرا که طهارت نسبت باو امکان ندارد واین تیمم مبیح نماز
نیست پس در نیت او قصد اباحت خروج از مسجد کند نه بدلیت
غسل اکثر اصحاب نفسا را درین حکم مثل حایض دانسته اند ودر باقی
مساجد احتلام واقع شود جهت خروج از آنجا تیمم مستحب است

این [illegible]

این کتاب از مال [illegible]

ثم واجبات الوضوء اثنا عشر يعني بعد از تحقيق مباحث سابقه بدانكه واجبات وضو يعني انچه حقيقت وضو از ان منتظم است و بحسب كيفيت و شرطيت در وضو رعي مرتبه داشته است دوازده چيز است و خصوص اين عدد نظر بان چيزي است كه مصنف از امتحان نسخه والا مجموع اين امور را بكتر از عدد مذكور راجع ميتوان ساخت الاول النية يعني اول از واجبات وضو نيت است و نيت در لغت بمعني عزم است و در اصطلاح فقها عبارت است از عزم ايجاد عبادت مقارن فعل او بطريقي كه شرع مطهر وقيد مقارنت با فعل جهت اخراج مطلق الاراده سابق است و چون صوم و احرام عبارت است از كف نفس از امور مخصوصه و ترك شي نيستند اين تعريف شامل نيت ايشان خواهد بود و از انچه در تعريف نيت مذكور شد ظاهر ميشود كه نيت عبارت از اراده قلبيه است و لفظ اصلا دران مدخلي نيست بلكه تلفظ به نيت نماز مكروه است چنانچه بعد از اين مذكور خواهد شد مقارنة لابتداء غسل الوجه لفظ مقارنة در اين مقام حال است يعني واجب است نيت در حالي كه نيت مقارن ابتداء شستن روي جزء اول روي باشد و بايد دانست كه تقديم نيت بر ابتداء غسل وجه نيز جايز است بانطريق كه اول اجزاء شستن كفين مقارن دارد و ان كاهيست كه وضوي ان در عقب نوم يا بول يا غايط باشد و اب وضو در ظرف واسع الراس باشد كه بكف از انجا آب برميداشته باشد چه در اين صورت نيت را مقارن غسل كفين ميتواند ساخت و اگر تا ابتداء غسل وجه تاخير كند نيز جايز است پس ازين كلام مفهوم ميشود كه وقت نيت ابتداء غسل

[illegible]

ثم واجبات الوضوء اثنا عشر

اثنا عشر

وجوب نیت ... از عبارت ... قبیل جایز

باشد وصف نیت چنانچه است که انوی الوضوء لاستباحة

الصلوة لوجوبه قربة الی الله یعنی وضو میسازم برای مباح بودن

نماز بجهت آنکه این وضو بر من واجب است از برای رضای خدای تعالی

چون دانسته شد که نیت عبارت از اراده قلبیه است بر مکلف

لازم نیست که معانی اجزای نیت را بداند تا تعقل آن تواند نمود و

بس است آنکه الوضوء اشاره باینجا وضو است که عبارتست از غسل وجه

و دستین و مسح سر و رجلین و استباحة الصلوة اشاره است بغایه که

بر فعل وضو مترتب میشود که زوال مانع از دخول نماز است و این

را نیت وضو میگویند و در اینکه قصد رعایت در نیت از لوازم است

یا بدون آن اکتفا میتوان کرد اصحاب مختلف اند و احتیاط است

که آنرا ترک ننماید و لوجوبه اشاره است بآنکه بجای آوردن این فعل

بجهت آنست که خدای تعالی این را بر من واجب ساخته یعنی بر فعل آن

ثواب و بر ترک آن عقاب مترتب گردانیده و این را قصد وجه میگویند

و در وجوب قصد وجه یا جواز ترک آن نیز اصحاب را دو قول است و معنی

قربة الی الله قصد است بآنکه بجای آوردن این فعل بسبب طلب نزدیکی

برحمت خدای تعالی و زیادتی قرب و منزلت است بجناب کبریائی حکیم و در مقدمه

رساله باین مضمون اشاره واقع شده و وجوب قصد قربت در

عبادات باتفاق علماست چه باین قصد هر عبادت که خالصا لله نبود

خارج میشود مثل وضو ساختن بقصد ریا یا بقصد شسته شدن روی

یا سرد شدن آن و امثال ذلک و از جمعی که میخواهند که خود را

مردمان

مردمان از اهل زهد باز نمایند دیده میشود که در نیت وعید

و ... این عبادات ... تلفظ را لازم میشمارند و در اخراج هر حرف

از مخرج آن جمال ... بجای آورده الفاظ را مکرر میکنند و میباید

اعتقاد ایشان است که بدون این عبارات تعقل معانی اجزای نیت

میسر نیست یا آنکه تلفظ باین کلمات در تعقل معنی نیت ...

و جمله این سخنان از توهمات نفسانی و تخیلات شیطانی است و تعقل

معنی نیت محتاج باین همه وسوسه نیست چنانچه از بعضی علما منقول است که

اگر خدای تعالی بندگان را تکلیف می نمود که عبادات را بی تعقل نیت

بجای آورند از قبیل تکلیف ما لا یطاق می بود و اکثر ...

فعل بدون قصد که نیت عبادت از آن است ... واقع ...

که بغیر از سهو و سکر و امثال آن و اتفاق اهل علم بر وجوب ...

واقع است چنانچه بعضی محققین رساله منفرده درین باب ...

و ظاهر است که از حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم امثال این ...

منقول شده و یقین است که اگر درین باب ادنی فعلی ... از ایشان

فوت نمی شد پس خود را ازین وسواس نگاه داشتن ...

و من الله الاعانة والتوفیق و یجب استدامتها حکما ...

که از ابتدا تا وقت فراغ از عبادت بر حکم نیت باقی باشد ...

فقها استدامت حکمی میگویند و ... ۱۰ ...

اراده که منافی نیت باشد تا وقت فراغ ...

یا اخلاص که از قصد قربت اراده شده و امثال آن و این تفسیر در رساله

[illegible] مشهور نیست و در کلمه متعدد از ... [illegible]

تبرد یا اراله که لازم غسل است از جمله منافیات است باید

اختلاف فرموده اند و علامه در قواعد صحت وضو را درین صورت مشکل

دانسته و شیخ محقق در حاشیه این مقام بطلان را قوی دانسته زیرا که

اخلاص که در نیت ملحوظ است درین صورت مفقود است می شود و

دوم آنست که اگر نیت از خاطر او محو شود بعد از تذکر تجدید عزم

ننماید و مصنف رحمه الله این تفسیر را در کتاب قواعد خود ذکر نموده

و بر این مقام آنست که چون مکلف را مقدور نیست که از

اعتبارات تا وقت فراغ از اداء مشغول شده ملاحظه نموده

آن را داخل و غافل نشود ازین جهت شارع برای

او بهمین اکتفا نموده که در اثنای عبادت امری که منافی

باشد بخاطر نگذراند یا آنکه بعد از زوال نیت از خاطر او

عبادت را متذکر شود تجدید عزم مذکور نماید و در کتاب

مذکور است که اختلاف تفسیرین مذکورین را بنا بر آنست

که آیا نیت بعد از وجود مستغنی است یا محتاج است بموثر در ابقای

اوست و درین مسئله دو مذهب است و بنا بر مذهب اول تفسیر اول انظر

باحتمال اول و تفسیر ثانی انظر ثانی است و در بعضی نسخ حاشیه

حضرت خاتم المجتهدین بهاء الملة والدین محمد ادام الله ایامه

مذکور است و اکثر موضوع این مضمون را اسم عرض ذکر نموده

و این خالیست خالی از تحصیل زیرا که ابقای صلوة

مربوط بابقای نیت نیست بسبب آنکه با وجود ذهول از

نیت مهمه

از نیت صحت صلوة باجماع اصحاب باقی است و مخفی نخواهد

بود که کلام شیخ شهید علیه الرحمة من الملک المجید در کتاب

مناسب است و بنای اختلاف تفسیرین مذکورین بر اختلاف

مذهبین میشوانند زیرا که گفته میشود که اگر ممکن حادث

در بقای محتاج موثر نباشد که آن را علت مبقیه میگویند بنا بر شد

نیت که آن نیز ممکنی است که بسبب تاثیر موجد او که مکلف است

در وی موجود شده در بقا محتاج تاثیری دیگر نیست پس

مادامی که منافی او که علت عدم اوست بفعل نیاید وجود او مستمر است

و بنا برین همین قدر که عزم منافی نیت بفعل نه آید وجود او کافیست

و اگر ممکن در بقا محتاج علت مبقیه باشد آناً فآناً از تاثیر موثر

در نیت ناچار خواهد بود و چون این امر تکلیفی است متعذر تجدید عزم

مذکر اکتفا بوقت ذهول را توسعا از اوقات وجود آن [illegible]

تا حرجی که بآیه کریمه منفی است لازم نیاید اما در وقت تذکر [illegible]

آن ناچار است و بنا برین انطباق تفسیر اول بر مذهب اول و تفسیر

بر مذهب ثانی در کمال وضوح است و درین مقام بعضی ابحاث

دیگر باقیست چه خوف اطناب از ایراد آن مانع است و لو نوی

الرفع او نواهما جاز یعنی اگر نیت کند کسی که محتاج

باشد یعنی که مستحاضه و دائم الحدث نیست رفع حدث را یا آنکه استباحت صلوة

را یا د قصد کند بآن طریق که نیت چنین کند وضو می سازم برای رفع حدث

واجب قربة الی الله یا آنکه رفع حدث و استباحت صلوة

باهم بکند مجموع را نیت چنین کند که وضو می سازم برای رفع حدث

[illegible] برای انکه بر من [illegible] واجبست [illegible]

[illegible] نیت [illegible] قصد [illegible]

[illegible] لا غیر [illegible] اما انکس که مستحاضه

[illegible] باشد بر ایشان واجبست که در وضو قصد استباحت

صلوة نمایند بی انکه رفع حدث را با ضمیمه کند یا انکه هر دو را

[illegible] نیت کنند و غیر این نوع که از قصد رفع حدث است [illegible]

[illegible] ایشان مجزی نیست و مستحاضه زنیست که او را خون

[illegible] و کمتر باشد از اقل زمان حیض یا بیشتر باشد

[illegible] دائم ولادت و قروح و امثال ان نباشد و دائم الحدث

که او را حدث دائمی باشد و ان منقطع نشود مثل السلوس

[illegible] البول و دائم الریح و وجه انکه قصد استباحه [illegible] رفع حدث

[illegible] ظاهر است زیرا که وضوی ایشان بالاتفاق مبیح الصلوة است

[illegible] رفع حدث [illegible] استباحت جایز است [illegible]

[illegible] بقصد استباحت نیت وضوی ایشان صحیح است و ضمیمه

[illegible] حدث را قدرت تاثیر فساد در ان نیست [illegible] ان ضمیمه لغو [illegible]

[illegible] میشود پس ان نیت صحیح باشد و این مختار مصنف رحمه الله و بعضی

[illegible] است و بعضی انضمام رفع حدث را باطل میدانند اما وجه

[illegible] اختصار بر رفع حدث مجزی نیست ان است که حدث

[illegible] ایشان دائم [illegible] و رفع نمیشود پس [illegible]

ارتفاع ان ممتنع باشد پس [illegible]

[illegible]

حدث که قصد [illegible] منع الصلوة است واقع نشده [illegible]

نموده [illegible] انچه منوی است ممکن الحصول نیست [illegible]

منوی نیست پس وضوی ان صحیح نباشد و در شرح قواعد [illegible]

صحت وضو احتمال داشته هرگاه رفع حدث سابق بر زمان [illegible]

قصد نموده باشد چه نسبت بان ممکن است زیاده برین نسبت

متعذر است قصد ان لازم نیست الثانی غسل الوجه [illegible]

الشعر الرأس حقیقة او حکما الی محادر شعر الذقن [illegible]

واجبات وضو شستن روی است در حالتی که ابتدای شستن

رستنگاه موی سر باید اگر مستوی الخلقه باشد یعنی رستنگاه موی سر

بالای روی او نزدیک باشد و از پیشانی او بسیار نیز دور نباشد

اغم و ثانی را انزع و اصلع گویند یا ابتدا از موضعی کند که [illegible]

از انجا شروع مینمود اگر انکس اغم یا اصلع باشد و منتهی [illegible]

بطرف ذقن یعنی انجا که دو استخوان روی بیکدیگر متصل شده [illegible]

که جزء از سر را نیز در غسل وجه داخل سازد زیرا که غسل وجه [illegible]

مقدور نیست و هرچه واجبی بران موقوف باشد واجب [illegible]

مصنف دلالت دارد بر انکه ابتدا غسل از طرف اعلای وجه [illegible]

و بعکس این مجزی نیست و این قول فقهاء امامیه است رضوان الله [illegible]

الا سید مرتضی و ابن ادریس رحمهما الله که باعتقاد ایشان ابتدا [illegible]

اسفل نیز جایز است و مستند ایشان انست که امر بغسل وجه [illegible]

کریمه مطلق است پس بهر نحو که غسل داده شود مجزی است و حدیثی که از

امام محمد باقر [illegible] در صفت وضوی رسول الله مرویست دلالت

ولایت دارد بر آنکه ابتدا را از طرف اعلی باید نمود و جواب مخالف رجوع
کند وجه را از طرف طرفین بیان نمود ... که از طرف عرض نیز آنچه
داخلست و غسل آن در وضو لازم است بیان نماید از اینجهت میفرماید
و ما حواه الابهام والوسطی عرضا یعنی باید که بشوید آنچه
فرا گیرد آن را انگشت ابهام و انگشت وسطی از طرف عرض حقیقة
او مستوی الخلقه باشد یعنی روی یا دست آن در غایت بزرگی یا
کوچکی نباشد او حکما یعنی هرگاه روی آن در غایت بزرگی باشد
و دست آن کوچک باشد یا برعکس این و در این صورت ملاحظه نماید که
مستوی الخلقه تا چه حد غسل میدهد آن چنان کند و از این تحدید معلوم
میشود که صدغین و عارضین داخل وجه نیست و یجب تخلیل ما
یمنع وصول الماء اذا خف یعنی واجبست که تخلیل نماید
چیزی را که مانع رسیدن آب به بشره باشد هرگاه خفیف باشد
یعنی تخلیل آن و رسانیدن آب به تحت آن آسان باشد خواه آنچه
... موی باشد و خواه غیر موی آن واما الکثیف من الشعور
فلا یعنی اما کسی که موی روی آن بسیار باشد بنوعی که پوست روی
پوشیده باشد چنانچه در وقت مواجهه اصل بشره دیده نشود
تخلیل آن موی نمودن و آب بزیر آن رسانیدن واجب نیست
زیرا که وجه عبارتست از آنچه در وقت مواجهه دیده میشود و آنچه
از این شخص دیده می شود ظاهر موی اوست نه ما تحت آن پس
تخلیل آن لازم نباشد و یجب الابتداء بالاعلی یعنی واجبست
که در غسل وجه ابتدا بطرف اعلی نماید و اگر بغیر وجه باشد

مجزی نیست

مجزی نیست و این کلام تصریح واقع شده بانچه از سیاق کلام سابق فهمیده
و ظاهر سبب تصریح آن اظهار خلاف سید مرتضی و ابن ادریس است چنانچه گذشت
و باید دانست که مراد با بتدا بطرف اعلی آنست که روی را طوری
بشوید که اهل عرف گویند که ابتدا از طرف اعلی نموده پس اگر جزئی
از اجزای تحتانی بیشتر از جزء فوقانی غسل یابد بعنوانی که نزد اهل عرف
ابتدا از جانب اعلا همان وقت باشد مضر نیست و لا یجب غسل ما استرسل
من اللحیه یعنی واجب نیست که بشوید آنچه از لحیه فاضل باشد یعنی آن موئی
که از حد وجه بدر رفته باشد خواه از جانب طول و خواه از جانب عرض
زیرا که مسمای وجه عرفا بر آن صادق نیست الثالث غسل الیدین
من المرفقین مبتدئا بهما الی رؤس الاصابع یعنی سیم از
واجبات وضو غسل دستهاست از مرفق و مرفق در حالتی که ابتدا کرده باشد
و منتهی ساخته باشد انرا بسرهای انگشتان و مراد بمرفق موضع ...
ساعد است با استخوان بازو و یجب تخلیل ما یمنع وصول الماء
کالخاتم یعنی واجبست که تخلیل کند چیزی را که مانع باشد از رسیدن آب
به بشره مثل انگشتری و امثال آن و اگر موی ساعد چندان باشد که مانع
از رسیدن آب باصل جلد تخلیل واجبست خواه اصل جلد دست
او نمایان شد و خواه نباشد والبدأة بالیمنی یعنی واجبست
ابتدا الغسل دست راست نماید زیرا که در وضوء پیامبر دست راست مقدم بر
جب غسل یافته و مخالفت آنچه در بیان واقع شده جایز نیست و سید مرتضی نیز
درین مقام نیز متفق است و حضرت خاتم المجتهدین بهاء الملة والدین محمد العاملی
در شرح اربعین حدیث نقل نموده که غسل وجه بدین طریق فرو بردن

نمایان

ب جایز نیست الا که احتیاج باشد بمالیدن دست ومثال ان بزیرا
غسل بدا... در مثل ... از وجوب دلک ومثال ذلک الثالثة
یعنی مالیدن لازم نیست

رابع مسح مقدمة شعر الراس حقیقة او حکما یعنی چهارم
از واجبات وضو مسح مقدم موی سر است اگر بی الحقیقه مقدم سر را
موی باشد واعلم درین مقام داخل مستوی الخلقه است چه مقدم سر ادر
حقیقة موی است واگر چه انچه در تحت ان است داخل شعر وجه است واگر حکما
مقدم راس او را موی نباشد چنانکه مردم اقرع وانزع میباشد ملاحظه
با ابتدای مسح از جایی نماید که مستوی الخلقه از انجا ابتدا مینماید
بشتر بیتر یعنی یا بپوست مقدم راس مسح نماید اگر بر مقدم راس
موی نباشد مثل مستوی الخلقه سر تراشیده باشد وبر موضع مسح او موی
باید ببقیة البلل یعنی واجب است که مسح ببقیه رطوبتی باشد که از غسل
اعضای وضو در دست او باقی مانده است خواه این رطوبت از غسله
واجبه مانده باشد وخواه غسله مستحبه که ان غسل دوم هر عضوی است پس اگر برای
مسح سر آب مجدد بردارد یا مواضع غسل را سه مرتبه یا زیاده شسته باشد وبان
مسح نماید وضوی ان باطل است زیرا که نه غسله واجب است ونه مستحبه
پس باید که بجهت ان غسل برداشته باشد از قبیل آب مجدد است وبعضی محققین در شرح
این جایگاه فرموده اند که اگر اعضای وضو را بقصد غسل وضو باب فرو برد
جایز است اما اولی ان است که در محل بیرون اوردن اعضا از اب
در وقت ملاقات آخر اجزاء وضو با اب قصد غسل نماید تا رطوبتی
که بر اعضای او بماند پاشبه از رطوبت اب جدید نشود ولو باصبع
منکوسا

منکوسا نیز اگرچه وجوب ابتدای سر ... است واز بعضی ...
یا معکوس باشد بطریقی که از پایین بالا مسح کند برخلاف آنکه ...
بران دارد مطلق مسح است پس بهر نحوی که مسمای مسح بفعل اید مجزی است اما
افضل ان است که بمقدار عرض سه انگشت مقبلا مسح نماید بغیر از طرف اصابع
مسح کند تا بیقین از عهده مامور به بیرون امده باشد زیرا که اکثر اصحاب
جواز مسح منکوسا منع نموده اند حتی مصنف رحمه الله در کتاب ...
در غسل وجه وبدین تجویز مینماید که غسل ان منکوسا بفعل اید اما در مسح
منکوسا تجویز نمیداند ومحقق در شرایع وعلامه در تحریر ... او با
مکروه دانسته اند وطریق احتیاط ظاهر است الخامس مسح بشرة الرجلة
من رؤس الاصابع الی اصل الساق پنجم از واجبات وضو مسح دو
پاهاست در حالتی که ابتدا از سر انگشتان نماید الی اصل ساق ...
واگر چه بر پشت قدم موی بسیار باشد چنانکه مانع باشد از انکه مسح
واقع شود مجزی نیست واین خلاف مسح سر است زیرا که مسح بر موی
هرگاه بسیار باشد چنانکه زیاده از حد از محل فرود امده باشد ...
مسح پای البته بر بشره واقع شود ومراد باصل ساق موضعی است که
ساق وقدم بایکدیگر پیوسته چنانکه علامه رحمه الله در کتاب منتهی وجمله
تصریح فرموده وعبارات اکثر اصحاب مشعر بان است که مراد بکعبین
که منتهای مسح رجلین واقع شده دو استخوان مرتفع است که بر
قدمین واقع اند ومصنف رحمه الله در ذکری قول محقق میفرماید که علامه رحمه الله
از میانه اصحاب متفرد است باین قول که کعبین مفصل ساق است ودر شرح
قواعد مذکور است که تفسیر کعب باینچه علامه اختیار ان نموده خلاف تفسیری است
که اصحاب بران رفته اند ودر شرح قواعد مذکور است که ... مسح

بمفصل ساق بقدم اولی است و احتیاط اولیست زیرا که در صورت
... خلاف بیرون می آید **باقل اسمه** یعنی آنکه در مسح رجلین واجبست
اقل مجزی است که آن را مسح گویند و اگرچه بقدر یک انگشت ... باشد و هیچ
شکی نیست که مراد باکتفا باقل اسم مسح بر جانب عرض قدم است و الا در
طرف طول از رؤس اصابع تا اصل ساق مسح واجبست چنانچه مذکور شد
در ... مذکور است که مسح کس از اصحاب قایل نیست باینکه استیعاب
ظاهر قدم در طرف عرض قدم لازم بوده باشد **بالبلل** یعنی
مسح رجلین نیز باید که ببقیه رطوبت باشد که از غسل اعضا در دست
مانده باشد و استیناف آب جدید جهة مطلق مسح مبطل وضوست
چنانچه میفرماید که **فلو استانف ماء جدیدا لاحد المسحین**
بطل یعنی اگر آب نو بردارد جهة مسح سر یا مسح پایها وضوی او باطل
است ... تجدید مسح نموده بهمان مسح اکتفا نمیتوان اما اگر مسح را اراده کند
بطریقی که دستها از آبی که مجدد برداشته خشک سازد و از رطوبت
در اعضای وضو باقی مانده باشد اخذ نموده بآن رطوبت مسح نماید
... صحیح است **و یجوز الاخذ من بلل شعر الوجه** یعنی جایز است
اخذ رطوبتی که در تحت موی روی باقی میماند اخذ نموده بآن رطوبت مسح
کنند زیرا که از قبیل استیناف ماء جدید نیست و اگرچه مسترسل اللحیه باشد و از خارج
حد ... رطوبت نموده باشد زیرا که غسل آن مستحب است **و ینبغی الابتداء**
بالیمنی احتیاطا یعنی اولی است که ابتدا بمسح پای راست کنند زیرا
که این قول باحتیاط اقربست بسبب آنکه باتفاق اصحاب ابتدا بپای

راست مجزی است و تقدیم یسری ابن بابویه و بعضی دیگر تجویز نموده اند لیکن
تقدیم رجل یمنی اولی باشد **و لا یجوز النکس بل یبدء بالاصابع**
یعنی جایز نیست که مسح را منکوس بجای آورد باین طریق که از
مفصل ساق مسح را ابتدا نموده انتها برؤس اصابع منتهی سازد بلکه
واجبست که ابتدا باصابع نماید و این کلام نیز تاکید مضمونیست که از
سابق مفهوم شد و ظاهر سبب تصریح باین اظهار خلاف شیخ [illegible]
رحمهما الله تعالی چرا که ایشان در اکثر کتب خود تجویز ابتدا مسح رجلین
از ساق نیز نموده اند و اگرچه نیز مکروه میدانند و ظاهر آیه کریمه نیز
مصنف رحمه الله منتها **السادس الترتیب کما ذکر** یعنی ششم
واجبات وضو مراعات ترتیب است میانه اعضا چنانچه مذ
یعنی بعد از نیت غسل وجه را بجای آورده بعد از آن دست راست
غسل دهد بعد از آن دست چپ را غسل داده مسح سر بجای آورد بعد
مسح نموده بعد پای چپ را مسح کند و مراعات ترتیب بوجهی که مذ
در میانه اصحاب رضوان الله علیهم متفق علیه است الا در مسح رجلین
که بعضی اصحاب میانه ایشان ترتیب واجب نمیدانند چنانچه
علامه رحمه الله در منتهی المطلب آورده که حدیثی که دلالت بر
وجوب ترتیب میانه مسح رجلین کند یافت نشده و اصل

ولا یجوز النکس

... باشد ... این کلام میسابد ... است ... برین ... بر ...
وجه استدلال نتوان کرد بعد از نزول آیه وجوب وضوی حضرت رسالت
وضوی بجا آورده بعد از فراغ از آن فرموده است که این وضوئیست
که خدای تعالی نماز را بغیر مثل این وضو قبول نمیکند پس میگوئیم که حضرت
رسول صلی الله علیه وآله در آن وضو مسح پای راست را مقدم بر پای چپ بجای
آورده تقدیم آن واجب خواهد بود وهو المطلوب واگر مسح پای چپ را
تقدیم فرموده میبایدکه تقدیم مسح آن واجب باشد واگر خلاف آن نماید
وضو باطل باشد و اجماع اصحاب منعقد است برآنکه اگر پای راست را مقدم
بر پای چپ مسح کند وضو باطل نمیشود پس اول متحقق و متعین باشد و این
خلاصه دلیلیست که در شرح قواعد مذکور است **السابع الموالاة**
وهي متابعة الافعال بحيث لا يجفّ السابق من الاعضاء
یعنی هفتم از واجبات وضو موالاتست و موالات عبارات از پیاپی
داشتن اعضاست در غسل و مسح بنوعی که پیشتر از جفاف عضو سابق شروع
در عضو لاحق نماید و باید دانست که موالات را دو معنی است یکی مراعات
جفاف بنوعی که مذکور شد و این معنی در میانه اصحاب مشهور است دوم
آنکه بعد از فراغ از هر عضو شروع در عضو دیگری نماید و در میان
اعضا فاصله ننماید و شیخ ابو جعفر و سید مرتضی و علامه رحمهم الله تعالی
موالات باین معنی واجب میدانند و بر هر تقدیر مادامی که عضو
سابق قبل از شروع در عضو لاحق خشک نشود وضو باطل نمیشود پس تفاوت
میانه این دو قول آنست که تأخیر میسر را اصحاب قول ثانی باعث اثم میدانند
بخلاف اصحاب قول اول زیراکه باعتقاد ایشان اندک تأخیری جایز است

و بر هر تقدیر

و بر هر تقدیر تفاوت ... معنی دوم ... **الا مع التعذر**
کشدة الحر و قلة الماء یعنی وجوب موالات بمعنی مذکور ساقط میشود
هرگاه بجا آوردن بسببی از اسباب متعذر باشد مثل شدت حرارت
هوا و قلت آب بنوعی که با وجود اسباغ عضو اعضا و سرعت
... بجرد فارغ شدن از غسل آن عضو اعضای سابقه خشک شده باشد پس
درینصورت موالات قطع است و اگر میسر نشود که ببقیه رطوبت مسح کند
از برای مسح آب تازه بردارد و بآن آب مسح کند و بعضی را اعتقاد آنست
که درینصورت وضو ساقط است و تیمم میباید کرد زیرا که شرط صحت
که جمیع افعال وضو را بجای تواند آورد و درین مقام چون مسح ...
وضو ساقط شود و اگر با وضوء مذکور که با آب جدید مسح نموده تیمم ...
کند باحتیاط اقرب است **الثامن المباشرة بنفسه**
وضاء غیره لا العذر بطل یعنی هشتم از واجبات وضو آنست
که مکلف افعال وضو را خود بجای آورد پس اگر وضو دهد غیری او را
عذری باشد باطل است وضو و عدم مباشرت که آنرا فقها تولیه میگویند
عبارتست از آنکه غیری موضع غسل را بشوید و موضع مسح را مسح کند اما
باتفاق اصحاب حرام است اما اگر دیگری آب بر اعضای وضو
بریزد و او خود دست بران مالیده آب را بر اعضا جاری سازد
آنرا استعانت میگویند و استعانت حرام نیست و باید دانست
که اگر کسی را مقدور نباشد که وضو سازد غیری او را وضو میتواند بود

اما میباید که نیت وضو را خود بجای آورد زیرا که نمیتواند بود که
تنقل نیت مقدور نباشد و اگر میسر نباشد که کسی که او را وضو دهد
الا با جره دهیت که او را با جره کیرد مادامی که در طلب اجره افراد
ننماید بنوعی که بسبب دادن آن اجره ضرر عظیم باو عاید نشود که
اگر چنین باشد میتواند که از دادن اجره امتناع نماید و تیمم کند
التاسع طهارت الماء وطهوریته یعنی نهم از واجبات
وضو طهارت آبست وطهوریت ان یعنی میباید که آبی که بان
وضو میسازد پاک و پاک کننده باشد پس باب مضاف مثل
گلاب و آب زعفران و امثال ان وضو صحیح نیست و آبی که در
رفع حدث اکبر استعمال نموده باشد اکثر اصحاب انرا مطهر دانسته اند
و شیخ ابو جعفر رحمه الله از طهوریت ان منع نموده و سند او درین باب
حدیثی است که علامه رحمه الله در مختلف انرا ضعیف شمرده و احتیاط
انست که آن آب را مرتبه دیگر در رفع حدث استعمال ننماید اما
ازاله خبث بان جایز است وطهارت المحل یعنی میباید که تمام
اعضای وضوی او پاک باشد و میتواند بود که بر سبیل تدریج
طهارت آن حاصل شود بان طریق که هر عضو را پاک سازد

بقصد وضو

بعد [illegible] پاک بودن ابتداء یعنی میباید که آبی
که بان وضو میسازد ملک او باشد یا از مالک ان باذن صاحب شرع شریف
در استعمال ان ماذون باشد پس اگر آب وضو مغصوب باشد یعنی ملک
غیر باشد و بدون اذن مالک در ان تصرف نموده ان وضو باطل است
و آبی که در زمین مغصوب جوشیده باشد یا از نزول باران
دران جمع شده باشد داخل در آب مغصوبست چنانچه
از ذکری مفهوم میشود و میباید دانست که وضوی مغصوب
گاهی باطل است که بغصبیت آب عالم بوده باشد و با وجود
علم بغصبیت از آن آب وضو سازد و اگر نمیدانسته
باشد که شارع از استعمال آب مغصوب نهی نموده یا آنکه
نهی در عبادت مستلزم فسادست زیرا که درین مقام عذر
نیست و اول را جاهل بحکم تکلیفی و دوم را جاهل بحکم توقیفی
میگویند و درین هر دو صورت وضو باطل است زیرا که
شارع او را بدانستن احکام شرعیه مکلف گردانیده
پس جهل او بسبب تقصیری که از او واقع شده عذر نباشد
و اگر غصبیت آن آب را فراموش کرده باشد بعد از ان
بغصبیت آن عالم شده باشد علامه در بعضی تصانیف
خود وضوی او را باطل دانسته زیرا که نسیان سبب
قلت تذکر اوست و از تقصیر او ناشی شده و در شرح
قواعد مذکور است که این قول ضعیف است زیرا که
تکلیف غافل محال است و بدانکه در شرح قواعد او را

که ... بعضی ... غصبیت ... باطل ... دهد ... ان

وضوء او را بغصبیت آن آب علم حاصل شود اگر بعضی از

اعضاء مغسوله باقی مانده باشد میتواند که باین آب مغصوب

ان عضو را غسل دهد و این حکم قطعی اتفاقی است اما اگر از

غسل اعضا فارغ شده باشد و اعضای ممسوحه باقی مانده باشد

آیا میتواند که باین رطوبت که از آب مغصوب بر اعضای

وضوی او ست مسح نماید یا لازم است که وضو را از سر گیرد در این مسئله

دو احتمال است و اقرب آنست که مسح کردن باین رطوبت جایز است

زیرا که تلف آب مغصوب سبب آنست که او را عوض آن آب بمالک آن

باید داد پس اگر غاصب را استعمال آن آب ممنوع باشد لازم

می آید که عوض و معوض معاً برای مالک جمع شود و این باطل است این است

ترجمهٔ آنچه در کتاب مذکور مسطور است و مخفی نخواهد بود که این کلام محل

تامل است زیرا که هیچ شک نیست که مسح کشیدن ببقیهٔ رطوبتی که

که از آب مغصوب در دست او باقی مانده استعمال آب مغصوب است

در وقت علم بغصبیت آن و استعمال مغصوب با وجود علم بغصبیت

باتفاق اصحاب منهی است و در اصول مقرر شده که نهی در عبادت

مستلزم فساد است پس وضوی مذکور فاسد باشد و گویا هیچ کدام

از این مقدمات قابل منع نیست و ایضاً میگوییم که مکلف مشغول الذمه است

یقیناً بانکه وضوی صحیحی بفعل آورد و اینکه این وضو صحیح باشد

یقینی نیست پس از عهدهٔ تکلیف بیرون نیامده و ایضاً

مسلم نمیداریم که عوض و معوض برای مالک حاصل شده باشد

بلکه اجتماع آن گاهی لازم می آید که آبی که تلف شده

٢٧

بمالک ... زیاده از بدل باطل نیست و محال ... است

تلف شده بمالک نرسید و ... مانعی ... از استعمال

ان آب ممنوع باشد که حصول آن آب تلف شده برای مالک

لازم نمی آید زیرا که غاصب باشق احوال مواخذ است و منع او

از استعمال آن آب مغصوب از جانب شرع است نه برای خاطر مالک

چه ظاهر است که مالک را از آن منع انتفاعی نیست مؤید این مقال آن

آنچه محقق طاب ثراه در کتاب غصب شرایع ذکر نموده که هرگاه تسلیم عین مغصوبه

بمالک آن متعذر باشد بر غاصب لازم است که بدل مغصوب را

بمغصوب منه که مالک است تسلیم نماید و آن بدل ملک مغصوب

منه میشود اما غاصب مالک آن عین مغصوبه نمیشود پس این

نیز عوض آبی تلف شده ملک مغصوب منه شود و آب غصب شده ملک غاصب

نشود پس او را استعمال آن آب جایز نباشد پس اگر باین آب مسح کند وضوی

او فاسد باشد و بعضی محققین که متصدی شرح این رساله شده اند تابع شیخ

شارالیه شده میفرماید که باین رطوبت مسح جایز است زیرا که این رطوبت

در حکم معدوم است و ضعف این کلام نیز بعد از تامل وضوح تمام می یابد والله اعلم.

الحادی عشر اجراؤها علی العضو فلو مس فی الغسل من غیر

جریان لم یجز اما فی المسح فیجزی یازدهم از واجبات وضو جاری

ساختن آبست بر عضو مغسول خواه آن آب بنفس خود بر عضو جاری شود

خواه بسبب دست مالیدن و امثال آن آب را بر آنجا جاری سازد

پس اگر مغسول را بآب مسح کند بی آنکه آب بر آن عضو جاری شود آن وضو

فاسد است زیرا که میانه معنی غسل و مسح مغایرت است و هیچ کدام

[illegible]

که ان عضو را باب مسح کند و جریان اب بر محل مسح

لازم نیست بلکه مستحب نیست که اگر در دست او زیاده رطوبتی

مانده باشد در وقت مسح دستها را با فشاندن یا مثل ان

کم آب سازد چنانکه بعضی متاخرین اصحاب طاب ثراه باین تصریح

نموده **الثانی عشر اباحة المکان** دوازدهم از واجبات وضو

مباح بودن مکانیست که در انجا وضو سازد باین معنی که ان

مکان ملک او باشد یا او را در منافع ان باجاره یا عاریه رخصت

یا مالک ان را بوضو ساختن در انجا اذن صریح داده یا ان را رخصت

بودن در ان مکان داده باشد زیراکه در ضمن این رخصت وضو

ساختن نیز واقع شده یا انکه مالک او را بانجا طلبیده باشد مثل

مهمانی و امثال ان و این اذن فحوی میگویند یا انکه شاهد حال دلالت

کند بر انکه مالک او را مضایقه نیست در وضو کردنش یا نماز کردن

در انجا مثل ارض صحرا بشرط انکه ان مکان از علامات نهی خالی باشد

مثل محوطات و باغات نباشد که علامات منع در انجا موجود است که دلالت

دارد بر انکه مالک راضی نیست که کسی بی اذن او در انجا داخل شود

فلو توضأ فی مکان مغصوب عالما مختارا بطل

یعنی اگر وضو سازد در مکان مغصوب در حالی که به غصبیت عالم باشد

و مختار باشد یعنی مضطر نباشد مثل محبوس و امثال

ان وضوی ان باطلست زیراکه شارع از تصرف در ملک مغصوب

نهی نموده و وضو کردنش در انجا قسمی از تصرفست و در ان پس ان وضو

منهی عنه باشد و نهی در عبادت مستلزم فساد است اما اگر مغصوب

[illegible]

مستلزم [illegible]

وضوی ان دو قول است و بباید دانست که [illegible]

داخل در مکان است پس وضو کردنش در انجا هرگاه مغصوب باشد

صحیح نیست و اگر اصل ملک مغصوب نباشد اما منفعت ان

مغصوب باشد مثل کسی که مدعای اجاره ملک غیر را [illegible]

شود جایز نیست و اگر اصل ملک مغصوب نیست مدتی در شرع [illegible]

ومتی عرض الشک فی اثنائه اعاده و ما بعده

یعنی هرگاه مکلف را در اثناء فعل وضو شکی در جا اوردن بعضی

از افعال وضو عارض شود باید ان عضو مشکوک فیه را اعاده کند

بعد از ان هر چه بجای اورد تا ترتیب که مراعات ان در وضو

واجبست یقینا حاصل شده باشد و این حکم در صورتیست که

شکی مذکور در اثناء وضو عارض شود اما بعد از تمام وضو

شکی واقع شود بان شک التفات نموده حکم بصحت وضو نماید و اگر چه

از مقام خود منتقل نشده باشد در ذکری مذکور است که اگر کسی در وضو

کثیر الشک باشد اقرب انست که ان ملحق گردد ساخت بکسی که در وضو

کثیر الشک باشد باین معنی که ان نیز بان شک التفات ننماید و اعاده لازم

لازم نیاید **و واجبات الغسل اثنا عشر** یعنی واجبات غسل دوازده است

الاول النیة مقارنة لاول جزء من الراس ان کان مرتبا

و لجمیع البدن ان کان مرتمسا و لفظ مرتبا و مرتمسا بصیغه اسم فاعل

اول است یعنی اول از واجبات غسل نیت است در حالی که مقارن باشد

بغسل جزء اول از اجزاء سر هرگاه مغتسل مرتب باشد یعنی غسل ترتیبی بجای

می اورده باشد مقارن باشد به غسل جمیع بدن هرگاه مغتسل مرتمس باشد

[illegible] شد و روی ... در این عمل [illegible]
[illegible] غسل ترتیب ... ترتیب ... غسل [illegible]
یا کردن مقارن سازد و مراد بارتماس غوطه خوردن است
در آب بنوعی که عرفا صادق اید که یکدفعه غوطه خورد و در
شرح قواعد مذکور است که بعضی طلبه توهم نموده اند که در غسل
ارتماس لازم است که آب یکدفعه شامل جمیع بدن شود بنوعی که بافل و اعلی
بدن در زمان واحد احاطه نماید چنانچه ظاهر عبارت رساله الفیه موهم
اینمعنی است و این توهمیست ضعیف زیرا که مراد بارتماس آن است که
بدن خود را بر وجهی غسل دهد که در عرف توان گفت که آب ببدن او
یکدفعه رسید و فاصله که اهل عرف آن را فاصله گویند در میانه واقع نشود
چنانچه این مضمون از حدیث مفهوم میشود و لازم نیست که در آن واحد آب جمیع
بدن او احاطه نماید زیرا که غرض از تجویز غسل ارتماس تخفیف است و اینمعنی
با تخفیف مخالفت دارد بلکه نسبت به بعضی مکلفین حصول آن متعذر است
پس آنچه مکلف را کافیست آن است که نیت غسل را بجزء از اجزاء
بدن خود مقارن سازد پس باقی بدن را بی فاصله تابع آن سازد بحیثیتی
که در میانه فاصله واقع نشود که اهل عرف آن را فاصله گویند انتهی
تا آنچه بشرح مذکور مفهوم است مستدامة الحکم الی آخره این کلام
نیز بحسب ترکیب حال واقعشده یعنی میباید که از نیت اول غسل تا فارغ شدن
از آن فارغ میشود بر حکم نیت باقی باشد و امری که با نیت منافات داشته باشد
کو از [illegible] نکند و معنت نیت غسل این است که اغتسل لاستباحة
الصلوة لوجوبه قربة الی الله یعنی غسل میکنم برای مباح شدن نماز برای
آنکه این غسل بر من واجبست قربة الی الله و تغییر الفاظ مذکوره در نیت وضو

[illegible]
کسی ... یعنی منع ... یا [illegible]
نباشد که رفع حدث را با قصد استباحه صلوة ضم کند و چنین نیز کنند
که غسل واجب میکنم برای رفع حدث و اباحت صلوة برای آنکه غسل بر من
واجبست قربة الی الله و همچنین جایز است که اکتفا برفع حدث نموده استباحت نماز را
در نیت اخذ ننماید باینطریق که غسل واجب رفع حدث میکنم برای آنکه این غسل
بر من واجبست قربة الی الله الثانی غسل الراس والرقبة یعنی دویم از
واجبات غسل شستن سر و گردن است تا ترقوه که آن چنبر گردن است
و تصریح بذکر رقبه درین مقام برای توضیح است والا مراد فقها از راس
در باب غسل فوق ترقوه است چنانچه مذکور شد و در میانه غسل سر و گردن
مراعات ترتیب لازم نیست بلکه تقدیم غسل رقبه بر راس جایز است وتعاهد
ما ظهر من الاذنین الا ذنین یعنی واجبست که محافظت کند بر رسانیدن
آب بآنچه از گوشها ظاهر است بغیر آنکه از گوشها دیده میشود و رسانیدن آب
بآن دشوار نیست البته آب بآنها برساند و ازین کلام مفهوم میشود
که شستن باطن لازم نیست وتخلیل الشعر المانع یعنی واجبست
برساند آب را میانه موئی که مانع باشد از رسیدن آب به بشره مثل
موی محاسن و ابرو وغیر ذلک و اکرمه خفیفه الثالث
غسل الجانب الایمن یعنی سیم از واجبات غسل شستن جانب راست است
و میباید که از جانب چپ نیز جزوی را با جانب راست بشوید تا جانب
راست بیقین شسته شده باشد الرابع غسل الجانب الایسر
چهارم از واجبات غسل شستن جانب چپ است و درین مقام نیز
واجبست که از جانب راست جزوی را داخل سازد تا جانب [illegible]

[illegible]

[illegible] جانب راست ... میرسد در غسل ... ازین ... اول

و در راست با هر جانب که خواهد یعنی اگر خواهد آن را با جانب راست بشوید

و اگر خواهد در غسل جانب چپ داخل سازد و هیچ که ناف از این قبیل است

والاولی غسلهما مع الجانبین یعنی اولی است که عورتین

و ناف را با هر دو جانب غسل داده در غسل جانب راست و چپ

داخل سازد زیرا که تکرار غسل آن باحتیاط نزدیکتر است **الخامس**

تخلیل ما لا یصل الیه الماء یعنی پنجم از واجبات غسل تخلیل

کردنست موضعی را که آب بی تخلیل بآنجا نمیرسد مثل زیر بغل و ناف

و زیر پستان زنان و امثال آن و همچنین لازم است که حرکت

دهد انگشتری و خلخال و هر چه مانع باشد از رسیدن آب به بدن

اما رسانیدن آب بمواطن گوشها و بینی و دهان و امثال آن لازم

نیست السادس عدم تخلل حدث فی اثنائه یعنی

ششم از واجبات غسل بجای نیاوردن حدث اصغر است در اثنای

غسل ترتیبی و درین مقام تفصیلی است که ذکر آن مناسب مینماید

بیانش آنکه هر گاه در اثنای غسل جنابت حدث اصغر که موجب

وضو است بفعل آید در وجوب اعاده غسل و وضو و عدم اعاده آن اصحاب

را سه قول است اول آنکه واجبست که غسل را از سر گیرد و این مذهب ابن

بابویه و شیخ ابی جعفر علیه الرحمه است و مستند ایشان چنانکه در شرح قواعد

مذکور است آنست که حدث اصغر هر گاه بعد از اتمام غسل

بفعل آید بلا شبهه موجب طهارتست پس اگر در اثنای غسل

[illegible] بطریق اولی موجب طهارت خواهد بود مقدم

ولی مسلم نیست زیرا که حدث اصغر موجب وضو است نه موجب غسل و بنا بر آن اعاده

غسل است و مقدمه ثانیه خالی از خدشه نیست [illegible] کلام ایشان و صحیح

می پیوندد و مصنف مستند شده باینکه وقوع حدث محال است که از اثری خالی باشد

و اخبار دلالت دارد بر آنکه با غسل جنابت وضو نیست پس اعاده غسل لازم باشد

زیرا که سوای وجوب اعاده غسل احتمالی دیگر باقی نمی ماند و مخفی نیست که این کلام

محل تامل است زیرا که هر گاه حدث بعد از اتمام طهارت واقع شود اثری

بران مترتب باشد که آن نقض طهارت است لازم نمی آید که اگر در اثنای

غسل نیز متحقق شود همان اثر بران مترتب شود و سند منع ظاهر است زیرا که

قبل از اکمال طهارت حصول استباحت ممتنع است و نقض طهارت قبل از

حصول آن نمیتواند بود و این مقدمه که با غسل جنابت جمع نمیشود درین مقام نافع نیست

زیرا که آنچه از اخبار مفهوم میشود آنست که وضو بعد از اکمال غسل جنابت

لازم نیست نه آنکه در اثنای غسل حدث واقع شود وضو نمیباید

ساخت و لهذا در اول کلام ذکری که مذکور است که در بعضی

نسخ مشهور نیست و لهذا سید مرتضی و محقق رحمهما الله وضو را

درین صورت لازم میدانستند دوم آنکه غسل را تمام کند و بعد از

آن وضو سازد و این مذهب سید مرتضی و شیخ ابو القاسم است

و شیخ محقق شیخ علی در رساله جعفریه اختیار این قول نموده و دلیل

ایشان آنست که اگر ناقض وضو بعد از اکمال غسل بفعل آید

بی دغدغه موجب وضو است پس در اثنای آن بفعل آید اولی

موجب وضو خواهد بود در شرح قواعد منع اولویت مذکوره

نموده است زیرا که هر گاه بعد از رفع حدث و حصول استباحت

حدثی عارض شود البته موجب وضو است اما اگر قبل از حصول

تمام غسل حصول سبباً حدث واقع شود ارتفعیل حدثی است که بحدث
عارض میشود لیکن باید که درین مقام الزامی که پیشتر شد نیز انکه غسل را تمام کند
و سوا اتمام غسل چیزی دیگر لازم نیست و این مذهب ابن البراج و ابن
ادریس است رحمها الله و مرضی محقق در شرح قواعد همین قول است
زیرا که حدث اصغر با وجود حدث اکبر البته مضمحل و بی اثر است
و غسل جنابت رفع حدث اکبر و حدث اصغر نیز هست پس باید
که باکمال غسل اکتفا نموده چیزی دیگر لازم نباشد و اصل برائت
ذمه از الزام اعاده غسل و وجوب تجدید وضو تایید این کلام
مینماید و بعد از تحقیق انچه مذکور شد بدانکه در شرح قواعد
مذکور است که اگر غسل را اتمام نموده وضو را نیز با آن جمع کند
با حتیاط اقرب است بلکه کمال احتیاط انست که غسل را
اعاده نموده بعد از ان وضو سازد و مخفی نیست که کمال
احتیاط انست که موجب طهارت کبری بفعل آید و بعد از ان
غسل کند چنانچه بعضی متاخران ذکر نموده اند و بباید دانست
که احتمالات مذکوره کاهی است که وقوع حدث در اثنای غسل
جنابت باشد و اگر در اثنای اغسال دیگر حدثی واقع شود انچه
از ذکری مفهوم میشود انست که بعد از اتمام غسل بوضوء اکتفا
باید و اعاده غسل بردی لازم نیست اما علامه در تحریر لزوم
اعاده غسل را درین مقام اقوی میداند بلکه اگر مقدم بر غسل وضو
ساخته باشد اعاده وضو را نیز لازم میشمارد و الله اعلم
الثامن الترتیب ح السابع المباشرة بنفسه اختیاراً
یعنی هفتم از واجبات غسل انست که مکلف بنفس خود مباشر غسل

[illegible]
بجای اوردن غسل داشته باشد و با عدم قدرت دیگری
او را غسل میتواند داد بلکه واجبست که کسی را باجیره کرده تا او را
غسل دهد اگرچه بدون اجره میسر نباشد الثامن الترتیب غسل
کما ذکر یعنی هشتم از واجبات غسل بجای اوردن
ترتیب است درمیانه غسل اعضای ثلثه چنانچه مذکور شد
یعنی واجبست که اول سر و گردن را بشوید بعد از ان جانب
راست را بشوید پس جانب چپ را غسل دهد و در غسل
هر عضوی مراعات ترتیب نیست یعنی لازم نیست وجب
که در غسل هر عضوی با عالی ان عضو ابتدا نموده با سافل آن منتهی سازد
بلکه اگر غسل رقبه را بر غسل پای بر غسل دست تقدیم دهد جایز است
و در ذکری مذکور است که وجوب ترتیب درمیانه اعضای غسل از جمله چیزهایی است
که فقهای امامیه رضوان الله علیهم منفرد اند و هیچیک از فقهای اربعه اهل سنت با ایشان موافقت ندارند
ولا یجب المتابعة یعنی بپایی داشتن اعضا در غسل لازم نیست بطریقی
که بعد از فراق غسل هر عضوی بلا فاصله شروع در غسل عضوی دیگر باید نمود
چنانچه مراعات ان در وضو لازم است بلکه اگر با وجود حالت اختیار و بی ضرورت
درمیانه غسل اعضا مهلتی واقع شود مضر نیست التاسع طهارة الماء
و طهوریته یعنی نهم از واجبات غسل طاهر بودن آب است و طهور بودن او
یعنی میباید که ان آب پاک و پاک کننده باشد چنانچه در مبحث وضو مذکور شد
پس اگر با آب نجس یا آب پاک غیر پاک کننده مثل گلاب و امثال ان غسل کند
ان غسل باطل است و طهارة المحل یعنی هم چنان میباید که محل غسل از

یعنی از نجاست پاک شده و ... [illegible]

که عضوی را از نجاست پاک ساخته بعد از ان به قصد غسل بشوید
و علی هذا القیاس در ذکری مذکور است که اگر بدن او نجس باشد در آب کر
یا کثیر غسل مینموده اقرب ان است که یک غسل از برای رفع خبث و رفع
حدث کافی نیست بلکه لازم است که اولا ازاله نجاست نموده بعد از ان به قصد غسل
ان را بشوید العاشرة یعنی دهم از واجبات غسل مباح بودن
آبی است که با ان غسل مینماید باین طریق که ملک او باشد یا از جانب
مالک در استعمال آن ماذون باشد یا مباح الاصل باشد مثل آبی
که از صحرا و از نهر مباحه جمع میشود چنانچه تفصیل ان مذکور شد الحادی عشر
اجراؤها الغسل الوضوئی یازدهم از واجبات غسل جاری ساختن
آبست بر بدن چنانکه در غسل اعضای وضو مذکور شد الثانی عشر اباحة
المکان یعنی دوازدهم از واجبات غسل مباح بودن مکانیست که در آن
غسل می نماید باین نوع که ان مکان ملک او باشد یا از جانب مالک صریحا
یا ضمنا یا فحوی ماذون باشد یا شاهد حال بر عدم اکراه مالک دلالت کند
چنانکه در مبحث وضو تفصیل ان مذکور شد ولو شک فی شیء من الافعال
و هو علی حاله فکالوضوء یعنی اگر در غسل بعضی اعضا شک کند در حالتی که
در مقام خود باشد و غسل کردن مشغول باشد حکم ان مثل حکم شکی است
که در افعال وضو واقع شود یعنی میباید که ان عضو مشکوک فیه را غسل
داده عضوی که در غسل از ان موخر باشد غسل دهد تا ترتیب حاصل
ترتیب بفعل امده باشد و اگر بعد از فراغ از غسل در شستن بعضی از اعضا
شک نماید به ان شک التفات ننموده حکم بصحت غسل کند و هرگاه غسل
ارتماسی کند یا عادت ان این باشد که در غسل ترتیب را یا می نموده
ترک ان نمیکرده و الا غسل را اعاده کند و واجب التیمم اثنا عشر

یعنی واجبات تیمم دوازده است ... [illegible]
یعنی اول از واجبات تیمم نیت است در حالی که ان را مقارن سازد بزدن دست
بر زمین و تاخیر نیت تیمم ازین وقت جایز نیست زیرا که اول افعال تیمم ازین است
پس باید که نیت را ازین محل تاخیر نکنند تا نیت را باول عبادت مقارن سازد
و علامه در بعضی کتب خود فتوی داده که تاخیر نیت از ضرب یدین بر ارض جایز است
باین طریق که او را مقارن مسح پیشانی سازد زیرا که دست بر خاک زدن در تیمم
آب بر داشتن است در وضو پس هم چنانکه تاخیر نیت وضو تا وقت ریختن آب
جایز است در تیمم نیز تا وقت مسح جبهه تاخیر ان جایز است و این قول مرد ضعیف
رحمه الله نیست از انجهت میفرماید که لا بمسح الجبهة یعنی مقارن و پیوسته نیست
بمسح پیشانی و جواب از سند دلیل علامه در ذکری باین طریق مذکور است که پیمانه
بر داشتن آب در وضو و زدن دست بر زمین در تیمم فرق ظاهر است زیرا که بعد
نیت در وضو روی خود را با آب فرو بردن وضو صحیح است و اغتراف بکف
در این صورت ساقط میشود و در تیمم ازین قبیل نیست زیرا که اجماع است بر اینکه بعد
نیت تیمم پیشانی خود را بر خاک نهند ان تیمم درست نیست و از اینجا ظاهر میشود
که اغتراف آب از جمله افعال وضو نیست و ضرب یدین بر ارض داخل افعال
تیمم است تیمم نیست پس تاخیر نیت از ان جایز نخواهد بود و ایضا
اگر بعد از زدن دست بر خاک و قبل از مسح جبهه حدثی واقع شود تیمم او باطل است
و در بر داشتن آب چنین نیست و مخفی نیست که این کلام علامه رحمه الله تمام است
زیرا که باعتقاد ان تخلل حدث میانه جبهه و زدن دست بر ارض مبطل نیست
مستدامة الحکم الی اخره این کلام حال دوم از نیت یعنی واجب است نیت
در تیمم در حالی که از اول نیت تا آخر فراغ از تیمم بر حکم ان نیت باقی
و امری که منافی نیت باشد بخاطر نگذراند و شرح معنی استدامت حکمیه در نیت وضو
مذکور شد و صفة نیت تیمم این است اتیمم بدلا من الوضوء

او الغسل لاستباحة الصلوة لوجوبه قربة الى الله یعنی تیمم میکنم بدل از وضو یا بدل از غسل برای مباح شدن نماز جهت انکه این تیمم بر من واجبست قربة الی الله

بدون وجوب بقصد امور ثلثه که ان استباحه و وجوب بقصد امور ثلثه و وجوب

و قصد قربة است ظاهرا اخذ عدة نیت واما انکه درین مقام موضع خلاف

واقع شده انست که ایا لازم است که در نیت تیمم قصد کند که این تیمم

بدل وضو یا بدل غسل است یا انکه اگر این قید را ترک نموده با امور

ثلثه باقیه اکتفا نماید تیمم او صحیح است انچه از ذکری و شرح قواعد

مفهوم میشود انست که انضمام این بنیت از حدث اصغر یا اکبر در تیمم بدل

نیت لازم است زیرا که تیمم بدل از وضو در کیفیت با تیمم بدل از غسل

مخالفت دارد پس تعیین احدهما در نیت لازم باشد و بباید دانست

که در چند موضع با وجود قدرت بر استعمال اب تیمم جایز است بلکه

اول از برای نماز جنازه دوم از برای نوم سیم از برای خروج

جنب و حایض از مسجدین چنانکه مذکور شد و از انجا ظاهر میشود

که در بعضی اوقات تیمم بالاصاله واجب یا مستحب است و بدل وضو یا غسل

نیست و از انجا بخاطر میرسد که هر گاه تیمم او بدل از وضو یا غسل باشد باید که بدلیت را

در نیت ان اخذ نماید تا از انچه بدل احدهما نیست ممتاز شود

ولا مدخل للرفع هنا یعنی هیچ مدخلیت رفع حدث را در نیت تیمم

نیست باید که در نیت تیمم قصد رفع حدث ننمود و با استباحه صلوة اکتفا نماید

که تیمم رافع حدث باشد چه شارح محقق از معتبر نقل نموده که اجماع بر این

مضمون منعقد است و ایضا اگر تیمم رافع حدث باشد لازم می آید که

مادامی که حدثی عارض نشود که موجب وضو یا غسل باشد تیمم بر طرف نشود و

هم چنین نیست زیرا که قدرت بر استعمال اب باتفاق ناقض تیمم است

و اگر رفع حدث را با قصد استباحه ضم کند انچه از علامه است ظاهر مفهوم میشود ان

که تیمم ان صحیح است و انضمام رفع حدث لغو و بی اثر است اما اگر برفع حدث

اکتفا نموده استباحه صلوة را داخل نسازد تیمم ان صحیح نیست **الثانی الضرب**

علی الارض بکلتا الیدین اختیارا یعنی دویم از واجبات تیمم زدن کفهای هر دو دست

بر زمین هر گاه مکلف مختار باشد یعنی قدرت داشته باشد بر زمین داشتن پس

پس اگر دست خود را بر معادن یا خاکستر یا کل یا امثال ان زند یا بر کرک

دست بر زمین زدن نمود مثلا خود را بر خاک نهد یا پشت دست را بر

زمین زند ان تیمم صحیح نیست اگر دستها بر خاک نهد بی انکه مسمای ضرب متحقق

شود انچه از ذکری و شرح قواعد مفهوم میشود انست که ان تیمم صحیح است

و احتیاط مقتضی ضرب است و اگر خاک و انچه مثل انست میسر نباشد

بغبار جامه و نمد زین و امثال ان تیمم جایز است و اگر نتواند که کف دست

بر زمین زند یا کف دست او نجس باشد و ازاله ان متعذر باشد درین

دو صورت پشت دست را بر زمین زند **الثالث مسح الجبهة من**

القصاص حقیقة او حکما یعنی سیم از واجبات تیمم مسح پیشانی است

از رستنگاه موی سر هر گاه موی ان یا ابروی او بسیار نزدیک باشد

یا از بالا او بسیار دور باشد و الا ابتدا از موضعی کند که رستنگاه موی متعارف

ابتدا از ان میشود و میباید که جبینین که عبارتست از مابین جبهه و شقیقه

و حاجبین را نیز در مسح داخل نماید **الرابع الی طرف الانف الاعلی**

والی الاسفل اولی یعنی میباید که ابتدای مسح از منبت شعر راس

نموده مسح را بطرف اعلای انف منتهی سازد و اگر تا طرف اسفل انف

مسح کند اولی است یعنی با احتیاط اقربست زیرا که انچه مسح ان لازم است

در هیچ مقام یقینا مسح شده و اگر از طرف اعلاء الکف ابتدا نموده باشد روا نکند
پیش بعضی اصحاب تیمم او صحیح نیست الرابع مسح ظهر کفه الیمنی من الزند ببطن الیسری
الی طرف الاصابع یعنی چهارم از واجبات تیمم مسح پشت دست راست
است بکف دست چپ در حالتی که ابتدا کند از مفصلی که در میانه
کف و ساعد واقع است و منتهی سازد او را بسر انگشتان و در مسح شک نیست
که اندکی از ساعد را در مسح داخل میباید کرد تا آنچه مسح آن واجب است بیقین
مسح نموده شود الخامس مسح ظهر کفه الیسری ببطن الیمنی پنجم از واجبات تیمم مسح
نمودن پشت دست چپ است بکف دست راست چنانچه مذکور شد یعنی ابتدای
مسح از مفصل ساعد نموده تا سر انگشتان مسح نماید و نمیباید که استیعاب عضو الماسح
ممسوح نماید یعنی آن دست را که مسح آن میباید تمام مسح کند و استیعاب عضو
ماسح لازم نیست یعنی لازم نیست که تمام دست مسح واقع شود بلکه اگر دست راست
نیز برین قیاس است به بعضی از دست چپ مسح کند جایز است و مسح دست
چپ نیز برین قیاس است چنانچه بعد ازین مذکور گردد انشاء الله تعالی و اگر کفی زیاده
داشته باشد بعنوانی که از کف اصلی ممتاز نباشد مسح آن نیز واجب است بسبب آنکه
مسح دست اصلی موقوف بر آن است و هر چه واجبی بر آن موقوف باشد
آن نیز واجب است السادس نزع الحائل کالخاتم ششم از واجبات تیمم جدا
ساختن چیزی است که میانه بشره و خاک یا میانه عضو ماسح و ممسوح حایل شده
مثل انگشتری و امثال آن و ازین قبیل است آنچه برای درمان و شکستگی اعضا
بر آنجا بسته میشود و شک نیست که نزع مذکورات گاهی واجب است که ازاله آن مقدور
باشد و الا مسح ظاهر آن اکتفا نماید السابع الترتیب کما ذکر یعنی
هفتم از واجبات تیمم مراعات ترتیب است در میانه افعال تیمم چنانچه مذکور شد
الثامن الموالات و هی المتابعة هنا یعنی هشتم از واجبات تیمم موالات

و موالات

موالات در تیمم بمعنی متابعت است یعنی بعد از فراغ از مسح عضوی بلا فاصله شروع در مسح
عضو ما بعد آن نماید و در میانه تاخیری و مهلتی واقع نشود و معنی لزوم موالات
که مراعات عدم جفاف است درین مقام احتمال ندارد و در وجوب موالات تیمم
اصحاب را خلافی نیست و اگر چه تیمم او بدل غسل باشد التاسع طهارة التراب
المضروب علیه یعنی نهم از واجبات تیمم پاک بودن خاکیست که بآن تیمم میکنند
پس تیمم بخاک نجس صحیح نیست خواه آن نجاست متعدی باشد و خواه متعدی
نباشد زیرا که محال است که طهور طاهر نباشد و المحل یعنی همچنین میباید که
محل تیمم که عبارت است از اعضای ماسح و ممسوح پاک باشد پس اگر اعضا
نجس باشد و ازاله آن نجاست از اعضا ممکن باشد درین حال تیمم کند
آن تیمم باطل است و اگر محل تیمم بنجاستی نجس باشد متعذر الازاله باشد لیکن خاکی
که بآن تیمم میکنند سرایت نکند و غلیظ نباشد بعنوانی که میانه جلد بشره
و خاک حایل تواند شد درین صورت تیمم او صحیح است و اگر باطن کفین نجس
باشند بنجاست متعدیه متعذر الازاله درین صورت پشت دست را بر زمین زند
و اگر آن نیز نجس باشد پیشانی را بر خاک نهاده نیت را مقارن وضع جبهه
بجبهه سازد و مسح دستها درین صورت ساقط گردد و اگر ظاهر و باطن یک دست
نجس باشد دستی دیگر را بر زمین زده پیشانی را بآن مسح کند و آن دست را
عوض مسح بر خاک نهد و مسح آن دست که نجس است ساقط گردد و اگر دستها
پاک باشد و پیشانی نجس باشد مسح پیشانی درین وقت ساقط باشد پس دستها را
بر خاک زده احدهما را بدیگری مسح نماید و اگر تمام اعضای تیمم نجس باشند درین وقت
ساقط است و یجزی الحجر یعنی با وجود قدرت بر خاک تیمم بر سنگ و آنچه از قبیل
اوست مثل ریگ و کلوخ و سنگ نوره و جص قبل از احراق آن مجزی و صحیح است
و درین کلام اشاره است بخلاف سید مرتضی و شیخ مفید و ابو الصلاح و جمعی از اصحاب
رضوان الله علیهم زیرا که باعتقاد ایشان با وجود قدرت بر خاک تیمم بسنگ و امثال آن
جایز نیست و احتیاط آن است که با وجود قدرت بر خاک بر سنگ تیمم نماید

تیمم پس از نماید مأمور به ... ره باید ... با جمیع مرور
این است و لا یشترط علوق شیء من التراب بل یستحب النفض
یعنی و شرط تیمم شرط نیست که چیزی از خاک بر دست آن چسبیده باشد
و بآن مسح جبهه نماید بلکه افشاندن دست سنت است تا چیزی از خاک
بر دست او چسبیده باشد ساقط شود و حدیث از امام محمد باقر علیه السلام دلالت
دارد بر آنکه قدری از خاک بر دست او باقی ماند والله اعلم العاشر اباحته
یعنی دهم از واجبات تیمم مباح بودن خاکی است که بآن تیمم میکند باین نوع
که ملک او باشد یا از مالک باجاره یا عاریه گرفته باشد یا صریحا یا ضمنا
یا بنحوی از جانب مالک مأذون باشد یا شاهد حال دلالت کند بر آنکه
مالک کاره آن نیست که در ملک آن تیمم نمایند و لهذا متعارف است که بر
دیواری که ملک غیر او است بی استجازه او تیمم کند الحادی عشر اباحة
المکان یعنی یازدهم از واجبات تیمم مباح بودن مکانیست که در آنجا
تیمم میکند الثانی عشر امرار الکفین معاً علی الجبهة یعنی دوازدهم از واجبات
تیمم کشیدن هر دو دست است با هم بر روی پس اگر روی خود را بیکدست
مسح کند آن تیمم باطل است و امرار بطن کل ید علی ظهر الاخری منها
مستوعبا للممسوح خاصة یعنی دیگر از واجبات تیمم کشیدن کف
هر دست است بر پشت دست دیگر در حالتی که مسح تمام دست
ممسوح را فرا گیرد و لازم نیست که تمام کف دست که ماسح است مسح
واقع شود بلکه اگر بعضی از عضو ماسح تمام عضو ممسوح را مسح کند
جایز است و میباید که در وقت مسح دست راست شکم دست چپ را
بر پشت دست راست کشد و در مسح دست چپ شکم دست راست را
بر دست چپ کشد و بی شک نیست که وجوب امور مذکوره در حالت قدرت
و اختیار است پس اگر نتواند که بکف دست مسح کند پشت دست را مسح
نماید بلکه اگر معذور باشد میتواند اکتفا بر آنچه تواند کند

والمشکوک فیه بعد الفراغ لا یلتفت یعنی اگر شکی او را بعد از فراغ از افعال تیمم از او
واقع شود حکم آن مثل حکم طهارتهاست که تیمم بدل از آنهاست یعنی میباید که عضو
مشکوک فیه را با ما بعد آن مسح کند و اگر بعد از اتمام تیمم شک کند دیگر
بآن شک التفات ننماید و ینقضه التمکن من المبدل یعنی ناقض
تیمم است قدرت بر یافتن آنچه تیمم بدل از آن است که آن وضو و غسل است
پس اگر او را قدرت بر استعمال آب حاصل شود بنوعی که از استعمال آن
آن را مانع شرعی نیست تیمم او شکسته شود و تیمم مانع مانع حسی
و شرعی برای آنست که اگر در حالتی تشنگی آب یافت شود و ظن آن
حاصل باشد که اگر آب صرف نماید او یا مسلمان دیگر از تشنگی هلاک شود
درین صورت با وجود قدرت ظاهری بر استعمال آب تیمم او شکسته نمیشود
بلکه بر صحت اول باقی است زیرا که درین حالت شرعا از استعمال
آب ممنوع است و ایضا اگر زمان قدرت او بر آب آن مقدار وسعت نداشته باشد
که وضو یا غسل بجای تواند آورد درین صورت نیز تیمم او شکسته نمیشود والا
لازم می آید که شارع بعبادتی تکلیف نموده باشد در زمانی که آن
زمان وسعت فعل آن عبادت نداشته باشد و این عین تکلیف بما لا یطاق است
ثم ان کان التیمم بدلا عن الوضوء فضربة وان کان عن الجنابة
فضربتان دیگر آنکه اگر تیمم بدل از وضو باشد آنچه واجب است آنست که یکمرتبه
دست بر زمین زند یکبار از برای مسح روی و مرتبه دیگر از برای مسح دستها
و بعضی دیگر از برای غسل و وضو نیز دو ضرب لازم میدانند و بعضی دیگر در
هر دو صورت بیک ضرب اکتفا مینمایند اما آنچه مشهور است آنست که در
رساله مذکور است وان کان عن غیرها من الاغسال فتیممان
یعنی اگر تیمم او بدل از اغسال دیگر باشد غیر غسل جنابت مثل غسل حیض

از تضیق وقت تیمم انجا جایز نیست

و قول دیگران است که هر گاه وقت نماز داخل شود و قدرت بر استعمال

اب نداشته باشد برای نماز تیمم می‌تواند کرد و اگرچه وقت نماز وسیع

و اطلاق ایه کریمه و مفهوم بعضی احادیث موید این قول است و قول

که عذر او مرجو الزوال باشد یعنی امید آن داشته باشد که قبل از فوت

قدرت بر استعمال آب بهم رساند درینصورت تا آخر وقت صبر

اگر عذر او مرتفع شود فهو المراد و الا در آخر وقت تیمم کند و اگر عذر او مرجو

الزوال نباشد یعنی امید آن نباشد که پیشتر از فوات وقت صلوة عذر

او مرتفع شود درینصورت در اول وقت تیمم میتواند کرد و تا از درک

فضیلت اول وقت باز نماند و این مذهب قول محقق و

و اکثر متاخرین است

و نفس درین صورت دو تیمم واجب است یکی بدل از غسل و ... قدرت

~~او بر آب آن مقدار وسعت نداشته باشد که وضو و غسل را تواند بجا~~

~~باید اورد درینصورت تیمم او بر شکسته نشود و الا لازم می‌اید که تکلیف~~

~~به عبادتی تکلیف ... در زمانی که آن زمان وسعت فعل آن عمل را~~

~~نداشته باشد و این عین تکلیف بما لا یطاق است~~ ثم ان کان

بدلا عن الوضوء فضربة وان کان عن الجنابة فضربتان

و دیگری بدل از وضو زیرا که در جمیع اغسال سوای غسل جنابت وضو لازم است

پس البته دو تیمم بجای باید آورد و در تیممی که بدل از غسل باشد دو مرتبه

دست بر زمین زند و در تیمم بدل از وضو یکبار دست بر زمین

زدن کافیست و للمیت ثلاثة یعنی هر گاه تیمم بدل از غسل

باشد درینصورت او را سه مرتبه او را تیمم میباید داد زیرا که از برای

طهارت میت سه غسل واجبست پس هر گاه اغسال مذکوره بتمام متعذر

باشند سه تیمم واجب خواهد بود و اگر قدرت بر استعمال بعضی اغسال

داشته باشد آن را بجای آورده عوض آنچه متعذر است میت را تیمم

دهد ولا یجب تعدده بتعدد الصلوة یعنی واجب نیست

متعدد ساختن تیمم بسبب تعدد نماز باین معنی که از برای هر نمازی

علیحده تیممی بجای باید آورد بلکه ما دام که ناقض تیمم بفعل نیاید

چندان نماز که خواهد میتواند گذارد و ینبغی ایقاعه مع ضیق

الوقت یعنی بهتر و اولی است که وقتی تیمم کند که وقت نماز تنگ شده باشد

نه ما دامی که وقت نماز وسیع باشد در بجا آوردن تیمم تاخیر نماید و باید

دانست که درین مسئله اصحاب رضوان الله علیهم سه قول است آنچه

مشهور است آنست که میباید که تیمم را در آخر وقت بجا آورد و پیش

المقدمه الثانيه ازالة النجاسات العشرة من الثوب والبدن
يعني مقدمه دوم از مقدمات نماز زايل ساختن نجاسات عشره است از
جامه و بدن مصلي وچون غرض از وضع اين رساله مقدمات نماز است وذكر
اشيائيكه نماز موقوف بران است از ان جهت وجوب ازاله نجاسات را
مخصوص ثوب و بدن مصلي كردانيده والا ازاله نجاسات از مساجد و مشاهد
ائمه معصومين وفروش ان و از مصاحف و جلود و اسباب ان حتي جز لطه
كه مصحف درداخل ان ميباشد و اكرچه بالفعل مصحف در انجا نباشد هم
و ايضا واجبست كه ماكول و مشروب و اواني وظروفي كه با نها برطوبت
ملاقات مينمايد و روغني كه در زير سقف ميسوزانند طاهر باشد وهي البول و
الغايط من غير الماكول اللحم اذا كان له نفس يعني اول و
دوم از نجاسات عشره بول و غايط است از حيواني كه خوردن كوشت او
بحسب شرع شريف مجوز نباشد هركاه او را نفس سائله باشد يعني او را
خون جهنده باشد بنوعي كه هركاه يكي از عروق او را قطع نمايند في الفور
خون ظاهر شود و بايد دانست كه بول و غايط حيوانات غير ماكول اللحم نجس است
خواه كوشت ايشان بالاصاله حرام باشد مثل شير و پلنك و كربه و امثال
آن و خواه حرمت كوشت ايشان عارضي باشد مثل حيواناتي كه جلاله
يا موطوءه انسان باشند و حكم طيور نيز بر قول اكثر نيز چنين است يعني هرچه
كوشت ان حلال باشد فضلات ان طاهر است و هرچه كوشت آن حرام است
فضله او نيز نجس است و اكرچه ابن ابي عقيل فضله مطلق طيور و شيخ ابو جعفر
رحمه الله سوا خشاف فضلات باقي طيور را پاك دانسته اند و در دكري ظاهر كرد
كه شهرت دفع اين كلام مينمايد و حيواني كه بعد از قطع عروق از او خون
روان نشود اما بعد از زماني بطريق ترشح و تدريج از و خون اندك ظاهر
شود او را صاحب نفس سائله ميكويند و بول و غايط او نجس نيست

المقدمة الثانية

و در نجاست بول اسب و استر و حمار دو قول است و در دیگری
مذکور است که اقرب کراهت آن است و الدّم من ذی النفس
مطلقاً یعنی سیم از نجاسات عشره خون حیوانیست که او را نفس سائله
باشد خواه ماکول اللحم باشد و خواه غیر ماکول اللحم و مراد خونیست که
بسبب ذبح حیوانات یا ببریدن عضوی از اعضای ایشان جدا میشود
و آنچه بعد از ذبح گوسفند و امثال آن در درون ایشان باقی ماند
پاک و حلال است هرگاه از خونی که از ذبح او جدا شده چیزی بدرون
داخل نشده باشد والمنی منه یعنی چهارم از نجاسات عشره
منی است از حیوانی که خداوند نفس سائله باشد و اگرچه ماکول اللحم
باشد و آب غلیظ شبیه منی که بعد از نفوذ بر سر ذکر ظاهر میشود
که آن را مذی میگویند و ودی که آبی است غلیظ که از عقب
بول ظاهر میشود نجس نیست والمیتة منه یعنی چهارم از
از نجاسات عشره میته حیوانیست که او را نفس سائله باشد خواه
ماکول اللحم باشد و خواه نباشد و آنچه او را نفس سائله نیست
مثل مار و ماهی و امثال آن میته آن طاهر است و اجزاء میته و اعضای او
و هرچه از حیوانات در حال حیوة جدا میشود در حکم میته است
الا آنچه حیوة در آن حلول ننموده باشد مثل ناخن و موی و سم
و اینها نجس نیستند اگرچه از میته جدا شوند الا اجزاء نجس العین
مثل سگ و خوک و کافر زیرا که اینها نجس اند اگرچه از جمله ما لا تحله الحیوة
باشند و سید مرتضی رحمه الله علیه آنچه حیوة در آن حلول ننموده از
نجس العین نیز طاهر میداند و چون میت آدمی که بسبب موت
نجس شده بعد از غسل [illegible] از آن جهت [illegible] او را [illegible]

بریدن

طاهر است

نموده

۳۸

که

میفرماید ما لم یطهر المسلم یعنی جمیع افراد میته نجس است مادامی که
میت مسلمان طهارت داده نشده باشد زیرا که اموات مسلمانان و هر که
در حکم مسلمانانست که اطفال و مجانین ایشانند و طفلی که در دیار اسلام
یافت شود هرگاه ایشان را بنوعی که در شرع مقرر شده غسل دهند
طاهر میگردند و این حکم مخصوص است بمسلمانان و هر که در حکم مسلمانان است
پس اگر کفار مثل خوارج و غلاة را غسل دهند فایده ندارد و
همچنان بر نجاست اصلی باقی خواهند بود و همچنین اگر میتی که او را
کاملی غسل داده باشد و آن غسل کامل نبوده باشد یا پس اگر
کافری غسل دهد یا بسبب اخلال ببعضی شروط آن غسل باشد
یکی از خلیطین را اختیاراً یا اضطراراً ترک نموده باشد یا بدل غسل
تیمم داده باشند در جمیع این صور آن میت نجس است و بباید
که چند قسم از اقسام اموات طاهرند و غسل ایشان لازم نیست اول
معصوم و شهید دوم مقتولی که شرعاً قتل برا و لازم شده باشد
و امر نموده صاحب شرع پیش از قتل یا رجم غسل نموده باشد
بشرط آنکه بهمان سبب که از برای آن غسل نموده کشته
شود و اما اگر در حالت حیات بمرگ طبیعی فوت شود یا بسببی دیگر کشته شود
آن را مرتبه دیگر غسل می باید داد والکلب یعنی ششم از نجاسات
عشره سگ بری است و کلب بحری طاهر است چنانچه در اکثر کتب
فقهیه مذکور است والخنزیر یعنی هفتم و هشتم از نجاسات خوک و کلب اند که مراد از آن
خوک و کافر است خواه کافر اصلی باشد و خواه مرتد فطری یا غیر فطری و اگر
مسلمانی بعضی از ضروریات دین حضرت رسالت را صلی الله علیه و آله انکار نماید

والکافر

نیز داخل کفارتست و المسکر یعنی نهم از نجاسات عشره مسکر است یعنی هرچه
مست کننده باشد و در اصل خلقت سیال و روان باشند و اگرچه بالفعل این نباشد
و از جمودی عارض شود و ما فی حکمه یعنی دهم از نجاسات عشره هر چیزی است
که مسکر باشد و مراد بآن فقاع است که از شیره جو و سنجد و امثال ان گرفته
شود ان باجماع طایفه محققه نجس است و اگرچه مست کننده نباشد و ایضا
اینها در حکم مسکر است عصیر عنبی هرگاه اشتداد و غلیان دیده باشد
در میانه اصحاب مشهور است و شیره خرما و مویز و امثال ان بر اصل
طهارت باقی است چنانچه اکثر اصحاب بیان نموده اند فایده
اصحاب ما رضوان الله علیهم در نجاست چند چیز خلاف است
اول مسوخات مثل بوزینه و امثال آن که بنقل شیخ ابو جعفر رحمه الله بعضی
اصحاب انرا مکروه دانسته اند دوم غیر مومن که فرق مسلمانان مثل
[illegible] و واقفیه و امثال ان که سید مرتضی رحمه الله [illegible]
بالکریمه و کذلک یجعل الرجس علی الذین لا یومنون [illegible] نجس دانسته
سیم [illegible] عرق جنب از حرام هرگاه [illegible] که شیخین رحمهما الله انرا
نجس دانسته اند چهارم عرق که بعضی انرا نجس دانسته اند پنجم
عرق [illegible] که از حرام جنب شده باشد و ظاهر مراد عرقی است
که در حالت فعل جنابت از او عارض می شود که شیخ رحمه الله در بعضی
تصانیف خود نجس دانسته ششم شیر دختر انسان که باعتقاد ابن
الجنید رحمه الله نجس است و در ذکری مذکور است که پنیرها پیر طاهر است
و اگرچه از میته گرفته باشند و اولی انست که هرگاه انرا از میته
گرفته باشند ظاهر انرا غسل دهند زیرا که با میته ملاقات
کرده اند مصنف رحمه الله بعد از انکه از ذکر انواع نجاسات فارغ گردید در

ذکر انواع

در ذکر انواع مطهرات و طریق ازاله نجاسات شروع نموده میفرماید
بما طهور با حرف جر درین مقام متعلق بمقدری است که در اول [illegible]
مذکور شده که ان ازاله است و معنی کلام انست که واجبست ازاله نجاسات
باب طهور یعنی اب پاک پاک کننده پس آبی که نجس شده یا پاک باشد اما
نباشد مثل [illegible] مزیل نجاست نیست و آب مطهر اکثر نجاسات است و چیزهای
دیگر مطهرند مصنف بمجموع انها اشاره نموده میفرماید بثلثه [illegible]
بطاهر فی الاستنجاء غیر المتعدی من الغایط یعنی ازاله نجاست
پاک کننده میباید نمود چنانچه مذکور شد یا بسه مسح یا زیاده بجسمی
در استنجا از غایط غیر متعدی و درین کلام اشاره شد بچند فایده
اول انکه در استنجاء غیر متعدی انچه لازم است سه مسح است خواه آن
بسنگ باشد و خواه بجسمی دیگر مثل کلوخ و خرقه و امثال آن و اگر ان
اجسام واجب الحرمه باشند مثل مطعوم و امثال آن ازاله نجاست
متحقق میشود اما در استعمال ان اسم عظیم است دوم انکه اگر مسحات
بیک سنگ که سه طرف داشته باشد متحقق [illegible] کافیست و لازم نیست که
متعدد باشد و اگرچه بعضی نظر بظاهر روایت تعدد احجار را لازم میدانند سیم
ازاله نجاست بسه مسح حاصل نشود لازم است که زیاده از سه مرتبه مسح کنند تا وقتی که
نجاست بتمام زایل شود و اگر کمتر از ان ازاله نجاست متحقق میشود لازم است که مسحات
ثلاث را تمام نموده کمتر از ان اکتفا نباید چهارم انکه لازم نیست که انجایی که بان ازاله
مینماید پاک باشد زیرا که انچه نجس شد مطهر نمیتواند بود پنجم انکه میباید که ان جسم
صیقل نباشد از قبیل ابگینه و امثال آن لازم است که آن جسم درشتی داشته باشد تا
قلع نجاست تواند نمود و استخراج این معنی از لفظ ازاله که درین کلام واقع شده میتوان نمود
ششم انکه مسحات مذکوره مطهر غایط غیر متعدی اند و در ازاله بول و غایط متعدی اند
البته آب میباید هفتم انکه ازاله نجاست باحجار مشروط بحالت اضطرار نیست بلکه

بنو عورت بر استعمال آب نیز بمسحات ثلاثه اکتفا میتوان نمود حیکه کلمه ان
افاده اینمعنی مینماید اما مسح و احجار و استعمال آب جمع نموده بهر دو نوع
ازاله نماید افضلست و چون بسبب بیان ازاله نجاست ذکر استنجا و کیفیت
آن مذکور شد مصنف رحمه الله تعالی اراده نمود که اداب خلوتخانه را دو اداب
مندرج سازد از انجمله میفرماید که ویجب علی المتخلی ستر العورة عن
المحترم یعنی واجبست بر کسی که بخلوتخانه رود پوشیدن عورت که مراد
قبل و دبر است از بیننده که نظر او حرام باشد و ازین کلام مفهوم میشود که
پوشیدن عورت از ناظری که نظر او حرام نیست مثل حیوانات و اطفال غیر ممیز
و زوجه و مملوکه غیر مزوجه واجب نیست و چون در حالت تخلی مظنه انکشاف
عورت بیشتر است از انجمله مصنف رحمه الله وجوب ستر عورت را مخصوص این
حال نموده والا در جمیع احوال ستر آن واجبست و مخصوص بحال استنجا نیست
والانحراف عن القبلة بها یعنی واجبست که متخلی عورت خود را از قبله
منحرف سازد یعنی بعنوانی بنشیند که عورت او مستقبل قبله و مستدبر قبله
نباشد و بمعونت معیت که مفاد کلمه باء جاره است ازین کلام استفاده
میتوان کرد که انحراف بدن با عورت از قبله واجبست پس باید برو جهی بنشیند
که جمیع بدن او از قبله منحرف باشد و هیچ شک نیست که اینمعنی باحتیاط اقرب است
و از اطلاق این کلام مفهوم میشود که وجوب انحراف قبله مخصوص صحرا نیست بلکه در
ابنیه و بیوتات نیز واجبست که از قبله انحراف نماید چنانچه اکثر اصحاب ما تصریح
فرموده اند و سلار رحمه الله تحریم استقبال و استدبار قبله را مخصوص بصحاری ساخته
و در ابنیه و امثال آن انحراف را مستحب میدانند و مستند او حدیثی است که
محمد بن اسمعیل روایت نموده و معنی آن راجع میشود با که در منزل حضرت
امام رضا علیه السلام داخل شدم در منزل او کنیفی بود که رو بر قبله بنا شده
بود مخفی نیست که از اینجا لازم نمی آید که حضرت امام علیه السلام در محل جلوس
برای انحراف از قبله نمینموده و ایضا مشهور است که آن منزل را آنحضرت

علیه السلام

علیه السلام از یهودی اجاره نموده بوده و از آنجا که در خصوص تغییر آن
ندا شته پس اولی واحوط است که باطلاق اقوال فقها که مستند آن
احادیث مرویه از اصحاب عصمت است عمل نموده در ابنیه نیز از قبله
انحراف نماید و تطهر الارض اسفل النعل والقدم
یعنی که بتحقیق که پاک میسازد زمین هرگاه پاک و خشک باشد
ته نعلین و قدم و کفش و موزه و امثال آن را و ته عصای اعرجی که بی آن
حرکت نتواند نمود و ایضا از جمله چیزهای است که بارض تطهیر مییابد
که درین هنگام بمنزله پای اوست بخلاف ته نیزه و ته عصای کسی که او بی
عصا حرکت میسر باشد و باید دانست که در خصوص طهارت اشیاء مذکوره
مشی بر ارض شرط نیست بلکه آنچه لازم است ازاله عین نجاست
است خواه بمشی باشد و خواه باین طریق باشد که موضع متنجس را بر زمین
کشد چندانکه عین نجاست از آنجا زایل گردد والشمس
یعنی پاک میسازد آفتاب چیزهای را که بتابد بر آن
بران و خشک نماید بشرط آنکه منقولات نباشند مثل اراضی و آنچه بر رو
و مثل ابنیه و درختان و دیوارها و امثال آن که باشد و جویها و درهای که در مواضع خود
منصوب باشند و امثال اینها و از آنچه قابل نقل و انتقال است سوای بوریا
و حصیر چیزی دیگر با آفتاب پاک نمیشود و آنچه مذکور شد قول اکثر اصحاب
رضوان الله علیهم و ابن حمزه و محقق رحمهما درین حکم خلاف نموده میفرمایند که اشیاء
مذکوره با آفتاب پاک نمیشود لاکن سجده بران میتوان کرد بشرط آنکه موضع
ملاقات خشک باشد و چنانچه شارح محقق در شرح این رساله
در عدم تطهیر اشیاء مذکوره به آفتاب بقاء آنها بر نجاست مبالغه

در تشنیع علامه و بعضی اصحاب که بطهارت ان قایلند افراط فرموده است و حدیث
مروی از حضرت صادق علیه السلام کہ ما اشرقت علیه الشمس فقد طهر موید
قول اوست **والنار** یعنی از مطهرات اتش است و اتش پاک میسازد
باجماع اصحاب چیزهای را که خاکستر و انگشت کرده اند و دودی که از ان
حاصل شود **ایضا طاهر است** اما مثل گل و خشت هرگاه نجس شوند و باتش
پخته شوند در تطهیر ان میانه اصحاب خلافست و ازین قبیل است خمیری
که از اب نجس خمیر شده باشد و اکثر اصحاب حکم بعدم طهارت ان مینمایند
والاستحاله یعنی دیگر از مطهرات استحاله است و معنی استحاله از حال
بحالی گردیدنست و درین مقام عبارتست از تغیر صورت نوعی جسم
بنوعی که اسم اول از او زایل شود و اهل عرف اسمی دیگر بروی اطلاق
نمایند مثل استحاله نطفه بحیوانات و استحاله نجاسات بخاک و در مطهر
بودن استحاله بطریقی که مذکور شد اصحاب متفق اند **والنقص** یعنی دیگر از
مطهرات نقص است و مراد بان شیره انگور است و هرگاه بسبب اشتداد و
غلیان نجس شده باشد بانطریق دو ثلث ان جوشیده شود و یک ثلث
بماند و نقص اب چاهی که نجس شده باشد هرگاه ان مقدار که شرع شریف
بجهة تطهیر ان مقدر شده کشیده شود **والانتقال** یعنی دیگر از جمله
مطهرات انتقال است مثل انتقال آدمی از کفر باسلام و انتقال خون
از بدن حیوانات ببدن پشه و امثال ان و بباید دانست که استحاله
و انتقال در بعض مواضع موجب نجاست میشوند مثل انتقال مسلمان
از اسلام بکفر و استحاله بعضی طاهرات بخون کالبیضه و علامه مرتضی
طاب ثراه در کتاب ذکری بیان نموده که انتقال مرتد فطری از
کفر باسلام مطهر اوست و ازین کلام مفهوم میشود که توبه او مقبول است
با انکه اکثر اصحاب تصریح نموده اند بانکه توبه مرتد فطری معقول نیست

ولهذا

ولهذا اگر در ظاهر اظهار توبه نماید حکم بقتل او مینمایند و بعد از انقضاء عده وفات
زوجه او بنکاح دیگری درمیتوانند اورد و اگرچه او بقتل نرسیده باشد
و ظاهر انست که با وجود حکم باسلام او ادای احکام متمشی نمیشود
و می تواند بود که مراد علامه رحمه الله این باشد که توبه او باطنا مقبول باشد و اگرچه
بحسب ظاهر در سلک کفار محسوب است پس برین تقدیر معنی تطهیر او انست
که او را از ملاقات با مسلمانان و دخول مساجد با منعا گناهی نیست و اگر
بحسب ظاهر بر مسلمانان واجبست که از ان اجتناب نمایند و او را
بدخول مساجد و امثال ان تمکین ندهند **والانقلاب** یعنی دیگر از مطهرات
انقلاب است مثل انقلاب خمر بسرکه و امثال ان خواه انقلاب
مذکور بعلاج باشد و خواه بنفس خود بسرکه منقلب شود **لا الغیبة**
فی الحیوان بل یکفی زوال العین فی غیر الادمی مطلقا
یعنی هرگاه بدن حیوانات نجس شود در حصول طهارت شرط نیست
که ان حیوان از نظر غایب گردد بلکه زوال عین نجاست از بدن
سایر حیوانات که غیر ادمی اند بهر طریق که باشد ان محل است خواه
از نظر غایب شده باشد و خواه در نظر ان از بدن حیوان
ان نجاست زایل گردیده اما هرگاه ثوب یا بدن ادمی نجس باشد
زوال عین نجاست از ان موضع کافی نیست بلکه حکم بطهارت ان
محل مشروط بان است که ان شخص بعد از علم او بان نجاست از
نظر غایب شود بنوعی که ازاله نجاست او را ممکن باشد و ان
شخص مکلف باشد و یا عتقاد او ازاله نجاست لازم باشد

یا مستحب باشد پس هرگاه شرایط مذکوره متحقق شود حکم بطهارت
آن موضع میتوان نمود و اگرچه متطهر آن اخبار نموده باشد
و اگر متطهر آن اخبار نماید در قبول قول آن عدالت شرط نیست
بلکه اگر مسلم فاسق بتطهیر ثوب یا بدن خود اخبار نماید کافیست
و مصنف رحمه الله بعد از اقسام مطهرات شروع در بیان کیفیت
تطهیر نموده میفرماید که ویجب العصر فی غیر الکثیر یعنی واجبست
فشردن آن محل که آن را تطهیر میدهند و در اخراج آب نجس از آنجا
مبالغه نمودن بطریقی که در عادت گویند که عصر آن بفعل آمد اگر
ازاله نجاست بآب قلیل میکرده باشند هرگاه آن محل قابل عصر باشد
و فشردن آن مقدور باشد پس اگر با وجود قدرت بر فشردن آن
بغسل آن موضع اکتفا نموده بی آنکه آن را بیفشرد بگذارد تا خشک شود
در حصول تطهیر کافی نیست و اگر آن محل قابل فشردن نباشد مثل لحاف
که حشو آن بسیار باشد چندانکه میسر باشد آن را فشرده حسب المقدور
انفصال آب از آنجا سعی نماید و آبی که بعد از آن در آن محل باقی مانده
طاهرست و بعضی اجسام که صلاحیت قابل عصر نیست و غساله نجس از آنجا
منفصل نمیشود مثل غذا و امثال آن تطهیر آن بغیر آب جاری یا کثیر
ممکن نیست الا فی بول الرضیع ای استثنا است از وجوب عصر یعنی
فشردن محل متنجس لازم است مگر در بول پسر شیرخواره که مطلقا
بطعام تغذی ننموده باشد یا غالب قوت آن شیر باشد و از مدت

رضاع که آن دو سالست تجاوز ننموده باشد چه با شروط مذکوره در ازاله
بول آن عصر لازم نیست بلکه اگر بر آنجا ریزند بحیثیتی که تمام آن محل
را احاطه نماید کافیست و این حکم مخصوص رضیع است و در ازاله بول رضیعه
و خنثی عصر لازم است والغسلتان فی غیره یعنی در ازاله باقی نجاسات
که غیر بول رضیع باشد دو غسله واجبست هرگاه بآب قلیل ازاله مینمود
والثلث فی غسل المیت بالسدر والکافور والقراح یعنی
ازاله نجاست از اموات سه غسل لازم است باین نوع که غسل اول بآب سدر
باشد و غسل دوم بآب کافور و غسل سیم بآب خالص که مطلقا کم هیچ
ازین دو خلیط با آن همراه نباشد و مخفی نیست که این کلام در ابطال
که احتیاج تمام توضیح دارد از جهت گفته میشود که غسل اموات از جمله
کفائیست باین معنی که بر جمیع مسلمانان واجبست بآن قیام نمایند و اگر
همه مسلمانان از آن ترک نمایند تمام مواخذ و معاقب باشند و هرگاه یک
کس بآن قیام نماید از جمیع ساقط شود و غسل دادن میتی واجبست که
مسلمان یا در حکم مسلمان باشد که مراد بان مجانین و اطفال مسلمانان است
و اگر جنینی باشد که بعد از حصول چهار ماه ساقط شده باشد که آن بعد از
انقضای مدت چهار ماه از انعقاد نطفه میشود و غسل و تکفین شهید
که در معرکه حرب کشته شود باتفاق ساقط است و بعضی اصحاب
حضور امام را شرط نموده اند در هر معرکه امام حاضر باشد تکفین مقتولان
آن واجب نباشد و اگر در صف قتال هلاک شده باشد و مصنف رحمه الله
از معتبر سیری نقل نموده که اشتراط امر مذکور از جمله زوائدیست که از
حدیث مفهوم نمیشود و بدانکه در ذکری مذکورست که هر کس برای حفظ

اهل و مال خود مقتول شود و انکس که بطاعون یا باسهال بمیرد یا در آب
غرق شود یا در زیر دیوار آید و زنان که در وقت وضع حمل هلاک شوند
از جمله شهدا اند و مراد ان است که این جماعت در فضیلت و ادراک
ثواب با شهید مساوی اند نه ان که احکام غسل و تکفین از ایشان
ساقط گردد دیگر بدانکه از سدر و کافور واجبست مسمای انست
چنانکه تو الفیت با سدر و کافور تغسیل بیت اما سنت است
که کافور مقدار سیزده مثقال شرعی و دو دنگ باشد چنانچه مروی است
که جبرئیل علیه السلام چهل مثقال حنوط از بهشت اورد و حضرت رسول
علیه السلام انرا میانه خود و فاطمه و امیر المؤمنین علی علیهم السلام بسویت
قسمت نمود و اگر خلیطین متعذر باشند باب خالص سه مرتبه میت
را غسل دهد **مرتبا** یعنی میباید که در میانه اغسال ثلث مراعات
ترتیب نموده اول باب سدر غسل دهد و بعد از ان باب کافور پس باب خالص
و در این هنگام حکم مرتبا بصیغه اسم فاعل حال خواهد بود از غاسل
که کلام دلالت بران دارد و میتواند بود که بصیغه اسم مفعول خوانده
شود و حال از غسل باشد **کالجنابة** یعنی غسل میت مثل غسل جنابت است
در انکه نیت را میباید که مقارن غسل رأس او نموده اول سر و گردن
او را غسل دهد و بعد از ان جانب راست را غسل داده پس جانب
چپ را بشوید و اگر بطریق ارتماس غسل دهد جایز است **و یجزی**

نية

نية واحدة لها یعنی جایز است که در مجموع جمیع اغسال ثلاثه
بیک نیت اکتفا نموده برای هر یک ازین سه غسل علیحده نیتی ننماید
زیرا که مجموع این اغسال بمنزله یک طهارت اند و لهذا قبل از
تکمیل اغسال ثلاثه تطهیر میت حاصل نمیشود و اگر چه هر یک را علیحده
غسلی دانستن خالی از وجهی نیست زیرا که اگر فرض کنیم که بسبب فقدان
بعضی شروط بعضی از اغسال متعذر باشد لازم است که هر کدام از
اغسال که مقدور باشد بجای آورده عوض انچه متعذر است
میت را تیمم دهد و ازینجا مفهوم میشود که هر کدام علیحده غسلی است
هر کدام بمنزله جزء از ان خواهند بود و ظاهر است که هر گاه
جزئی از اجزاء غسل واحد متعذر باشد جایز نیست که در
عوض آن جزء تیمم کند زیرا که تبعیض غسل واحد جایز نیست پس ظاهر شد
که هر کدام غسلی علیحده اند و یقین است که این قول باحتیاط اقرب است و
اگر دو کس یا بیشتر در غسل میت دخیل باشند میباید که انکس که آب
بر سر میت میریزد نیت کند زیرا که غاسل حقیقی او است و دیگران
بمنزله الات اند **والثلث بالتعفير اولهن في الولوغ**
ولوغ یعنی اب اشامیدن کلبی است از ظرفی یا از لیسیدن او ظرفی را
و معنی این کلام انست که سه مرتبه غسل واجبست انائی را که از انجا
سگ آب خورده باشد یا ان را بزبان لیسیده باشد میباید که غسل اول
از غسلات ثلاث بآبی باشد که خاک پاک بان ممزوج شده باشد یا خاک
خالصی که مطلقا آب بان نباشد در ان ظرف مالیده باشد بنا بر اختلاف
قولین اصحاب و اگر خاک بهم نرسد عوض ان اشنان و انچه مثل ان باشد
مجزیست و باتفاق اصحاب این حکم مخصوص ظرفی است که لعاب
کلب بان رسیده باشد و در غیر اناء و ظروف این حکم جاری نیست

والقا نجاستی که او ملاقات باقی غضاء او حاصل شده باشد
ازین قبیل نیست و هیچ رنگ نمیبینه که غسلات ثلث کافی وا
که آنرا باب قلیل التطهیر میداده باشد و در آب کثیر یا جاری باشد
بعد از تغیر مذکور یکمرتبه غسل دلون کافی است و ا

السبع فی الخنزیر والخمر والفارة یعنی واجبست که هفت مرتبه غسل داد
ظرفی را که بسبب ولوغ خوک یا رسیدن شراب یا مردن موش در آن
نجس شده باشد و درین غسلات خاک را دخلی نیست و شیخ ابو جعفر رحمه الله
در ولوغ خنزیر نیز خاک را لازم میداند **والغسالة کالمحل قبلها**

مراد بغساله آبیست که وقت ازاله نجاست از آن محل جدا میشود و
معنی این کلام آنست که حکم غساله در طهارت و نجاست حکم محلی است که
غساله از آنجا جدا میشود پیشتر از ورود غساله بران محل باین
معنی که اگر پیشتر از ورود غساله بران موضع آن محل طاهر بود
غساله نیز نجس است والقا نجاستها که در ازاله آن غسلات
متعدد لازم است اگر در مرتبه اول از غساله آن بدن یا ثوب
یا امثال آن نجس باشد در ازاله آن تمام عددی که در ازاله
اصل واجب بوده معتبر است و اگر در غسله اخیر بوده باشد
یکبار شستن آن کافی است مثلا نجاست خمر که هفت مرتبه

غسل از آن لازم است اگر در غسله ثالثه محلی از آن نجس شود هیچ مرتبه غسل
دادن آن محل واجبست و علی هذا القیاس و آنچه مذکور شد قول مصنف
و بعضی از اصحابست و بعضی را اعتقاد چنانست که حکم غساله حکم محل است
بعد از ورود غساله بر آنجا یعنی مراتب غسل در ازاله غساله یک مرتبه
از مراتب غسل اصل محلی است و بنا براین قول از غسله ثالثه در ازاله خمر
نجس شود چهار غسله دیگر در تطهیر آن کافیست و بعضی دیگر گفته اند که

غساله

که غساله اهل محل است قبل از ورود جمیع غسلات بر آنجا پس عددی که در تطهیر اصل محل
لازم بوده در ازاله غسله نیز لازم است و اگر چه از غسله اخیره باشد و سید مرتضی و ابن
ادریس رحمهما الله اعتقاد چنانست که غساله مطلقا طاهر است و اگر چه از غسله اولی باشد
و بباید دانست که آب استنجا ازین حکم مستثنی است و با شروط مذکوره طاهر است

وعفی عما لا یرقی من الدم یعنی عفو کرده شده است از نماز ازاله خونی که
از زخمها و جراحتها آید مادامی که خون آن منقطع نشده باشد و قتی که آن جراحت
نیک شود پس با وجود قدرت بر تطهیر آن ازاله آنرا ترک میتوان کرد
و ایضا تخفیف آن لازم نیست و اگر چه مقدور باشد **وعما نقص عن**
سعة الدرهم البغلی یعنی همچنین عفو کرده شده است از ازاله خونی
که قدر آن از سعت درهم بغلی کمتر باشد و درهم بغلی بسکون غین و
تخفیف لام عبارت از درهمی است که در زمان ... زده شده
و منسوبست براس البغل که ضراب آن درهم بوده و بعضی اصحاب درهم
مذکور را بقدر گودی کف دست منخفض است برابر دانسته اند و درین
مقام بیان چند مسئله مناسب است اول آنکه این حکم مخصوص است
بخون است و ازاله باقی نجاسات لازم است و اگر چه اندکی باشد
دوم آنکه گر خون متفرق باشد و بمقدار باشد که اگر جمع نمایند از آن

از درهم کمتر بوده باشد آن نیز نزد اکثر اصحاب معفوست سیم آنکه آبی که بخون
نجس شده باشد حکم آن نیز مثل حکم خون است و آنچه از قدر درهم کمتر باشد
از آن آب نیز معفوست و لازمست فرع بر اصل زیادتی ... و این
قول ابن ادریس است رحمه الله چهارم آنکه آنچه معفوست غیر خون حیض
و استحاضه و نفاس است و ازاله دماء ثلاثه لازم است و اگر چه کمتر از درهم
باشد پنجم آنکه خون نجس العین مثل خون سگ کافر معفو نیست اگر

خون مذکور مساوی قدر درهم شد واز ان زیاده وکم نباشد و در عفو وعدم
عفو ان اصحاب را دو قول است و وجوب ازاله ان باحتیاط اولیست زیراکه
نصی که در باب عفو وارد شده مخصوص کمتر از قدر درهم است ومساوی درهم شامل
ان نیست هفتم اگر جامه وبدن درین حکم مساوی اند وخونی که کمتر از
درهم باشد در هر دو محل معفو است هشتم انکه اگر خون ببطانه جامه
رسیده بوده باشد رسیده باشد انرا نیز علیحده اعتبار میباید نمود وعن
نجاسة ثوب المربیة للصبی حیث لا غیره وان وجب غسله
فی الیوم مرة یعنی همچنین عفو کرده شده است در نماز از نجاست جامه زنی
که تربیت طفل شیرخواره مینموده باشد واو را جامه دیگر سوای انچه
پوشیده باشد نباشد بسبب دفع مشقت او زیراکه ظاهر است
که جامه او اکثر اوقات نجس میشود وازاله آن برای هر نماز
متعذر است اما واجبست که آن جامه را در هر شبانروزی
یکبار غسل دهد ودرین مقام ترجیح مسئله است اول انکه اگر مربی
طفل مردی باشد بعضی اصحاب او را نیز مربیه ملحق ساخته اند
زیراکه حصول مشقت نسبت بمرد وبزن برابری است پس
میباید که در رخصت نیز مساوی باشند وبعضی نجاست
جامه او را معفو نمیدانند زیراکه نص در باب ثوب مربیه
واقع است والحاق مربی باو قیاس است دوم انکه صبی وصبیه درین
حکم متساوی اند زیراکه نص در باب مولود واقع شده ولفظ مولود
شامل ذکر وانثی است سیم انکه اگر جامه دیگر بخریدن یا اجاره یا
عاریه بهم رسد واجبست که در تحصیل ان سعی نماید مادامی که ثمن یا بدل

اجاره ان

اجاره آن مرتبه افراط نرسیده باشد بعنوانی که تحصیل ان ضرر عظیم باو
عاید شود چهارم انکه بعض ثابت شده عفو از بول صبی است اگر جامه یا بجهت
نجس شده باشد داخل درین حکم نیست زیراکه نصوصی که برخلاف تعدی
اقتصار بر مورد ان اولی است پنجم انکه اولی ان است که تطهیر ثوب
را اخر روز بفعل اورده نماز ظهر وعصر تا شام قلندر چهار نماز در جامه
پاک ادا نماید وعن نجاسة ما لا تتم فیه الصلوة وحدها
یعنی هم چنان عفو کرده شده است در نماز از نجاستی انچه نماز در ان بتنهایی
منفرد تنها ساتر عورتین نتواند شد مثل بندها زیر جامه وانگشتری وموزه
اگرچه بنجاست مغلظه مثل بول یا منی نجس شده باشد بشرط انکه عین نجاست
اسان ان نباشد وبعضی اصحاب حکم مذکور را مخصوص ملبوسات نموده اند
مثلا درهمی نجسی با او باشد معفو نخواهد بود وبعضی دیگر شرط کرده اند که ان
ملبوس در محل خود باشد پس اگر انگشتری نجس باشد وور انگشت او نباشه
و در انگشت او نباشه معفو نیست وظاهر است که اعتبار شروط مذکوره حسب احتیاط
اقرب است واگرچه ظاهر نص من حیث الاطلاق دلالتی بران ندارد وعن النجاسة
مطلقا مع تعذر الازالة یعنی هم چنین عفو کرده شده است از مطلق نجاسات
خواه مغلظه وخواه غیر مغلظه وخواه در بدن باشد وخواه در ثوب یا مکان
هرگاه مکلف را ازاله ان نجاسات مقدور نباشد واین مقام نیز مستدعی
بیان چند مسئله است اول انکه اگر نجاست مخصوص باشد بجامه مصلی وغیر ان
ساتری یافت نشود مخیر است میانه انکه ان جامه نجس را نزع نموده برهنه
نماز گذارد وانکه بهمان جامه نجس نماز کند واکثر اصحاب نماز را دران جامه
افضل میدانند زیراکه اگر ستر عورت افضل است ... صفت طهارت

ازان منفی باشد اولی است اگر که بطلان لباس منتفی شود دوم آنکه
اگر ازاله نجاست بالکلیه متعذر باشد اما تخفیف دران مقدور باشد
بعضی اصحاب تخفیف را لازم میدانند زیرا که در میانه اصحاب مشهور است
که لا یسقط المیسور بالمعسور و بعضی را اعتقاد انست که اگر
بر تخفیف ان اثری مترتب است مثل آنکه ان نجاست خون باشد
و چندان تخفیف تواند داد که بمرتبه عفو رسد یا آنکه دو قسم نجاست
مثل بول و خون بر جامه و بدن ان باشد و ازاله بول کردنی است
[illegible] است مقدور باشد درینصورت تخفیف ان لازم است والا
تخفیف ان لازم نیست سیم آنکه اگر کسی چیزی از نجس مثل عظم
یا گوشت میته در حالت اختیار تناول نماید و [illegible] که دفع کردن
ان مقدور باشد یا آنکه در زیر جلد او خونی بهم رسد و اخراج ان میسر
علامه علیه الرحمه ازاله ان لازم میداند زیرا که حمل نجاستی که ازاله ان
مقدور باشد در نماز جایز نیست و مصنف رحمه الله در کتاب ذکری
آورده که عدم وجوب ازاله ان نیز ممکن است زیرا که درین حالت
ملحق ببواطن است و قبول نجاست نمی نماید و صحت و بطلان
نماز درین حالت متفرع برین دو قول است

المقدمة الثالثة

سیم از مقدمات نماز در بیان ساتر است و چون ان نسبت بمردان
و زنان اختلاف دارد و انچه مردان را ستر ان واجب است عورتین
است و عورات را پوشیدن جمیع بدن الا انچه استثنا کرده
می شود لازم است از اینجهة میفرماید که ستر العورتین للرجل یعنی
واجبست در نماز پوشیدن عورتین که ان قبل و دبر است مردان را
بنوعی که لون و حجم ان پنهان شود پس اگر کشف العورة نماز گذارد
نماز ان باطل است خواه دران مقام ناظری باشد و خواه در
خلوت نماز گذارد که مطلقا ناظری نباشد و للمرأة

وللمرأة
جمیع البدن عدا الوجه والکفین وظاهر القدمین علی و للخنثی کذلک
یعنی واجبست پوشیدن جمیع بدن الا روی و هر دو دست و ظاهر هر دو قدم
مر زنی را که ازاد باشد و خنثی مشکل را و مرجع ضمیر لها اگرچه صریحا در عبارت مذکور نیست
اما ذکر [illegible] از [illegible] مراد بان امراه حره است و درین مقام
چند مسئله است اول آنکه وجوب ستر مخصوص بحالت صلاة [illegible] نیست
درین [illegible] وقت اگر ناظری باشد که نظر او حرام باشد مکلف [illegible]
[illegible] پس انکشاف عورة نزد زوجه و مملوکه غیر مزوجه و طفل غیر ممیز [illegible]
[illegible] قصوری ندارد و دلیل حرمت انکشاف عورت بر [illegible]
[illegible] از حضرت رسولست علیه السلام که لعن الله الناظر و المنظور الیه دوم
آنکه خنثی عبارتست از شخصی که او را فرج مردان و زنان نیز [illegible]
که در شرع شریف قرار یافته مشخص شود که او مرد یا زن است حکم او [illegible]
خواهد بود و اگر بعلامات مقرره مشخص نباشد درینصورت او را خنثی مشکل
میگویند و مصنف رحمه الله میگوید که او را لازم است که مثل سایر زنان جمیع
بدن را بپوشاند زیرا که باصل شرع بنماز مشغول الذمه است و اگر بستر
عورتین که مخصوص مردانست اکتفا نماید برائت ذمه او بیقین حاصل نمیشود
پس باید که جمیع بدن را بپوشند تا بیقین از عهده تکلیف بیرون امده باشد
و بعضی اصحاب حکم او را مثل حکم مردان دانسته اند زیرا که اصل برائت ذمه
است از زیادتی تکلیف سیم آنکه ساتری نداشته باشد اما تحصیل
آن بعاریه یا بیع یا اجاره میسر باشد واجب است که در تحصیل آن
سعی نماید چهارم آنکه کسی را که ساتر میسر نباشد لازم نیست که انتظار
اخر وقت کشد بلکه نماز او در اول وقت صحیح است چنانچه
بعضی اصحاب بان تصریح نموده اند اما اگر درین مقام تفصیل قایل گردند

باین معنی که اگر چیزی خود را ساتر بهر جهة مشغول شد نماز تاخیر نماید تا اول
وقت نماز گذارد چنانچه قول بعضی اصحابست اولی بنماید پنجم انکه
ساتر القدر یافت شود که احدی العورتین را کفاف باشد و زیاده ازان
نباشد باید که ستر قبل را اختیار نماید بسبب انکشاف تمام که ازو
حاصل است بخلاف دبر که آن مستور است بالیتین ششم انکه
اگر در اثناء نماز عورت او منکشف شود و او بانکشاف آن
عالم نشود واجب است که بعد از علم آنرا بپوشاند و نماز او
صحیح است چنانچه علامه در مختلف و مصنف در ذکری اختیار
آن نموده اند و ابن الجنید رحمه الله اعاده نماز را درین صورت
لازم میدانند زیرا که انتفاء شرط موجب انتفاء مشروط است

خواه عمدا باشد و خواه سهوا و چون از عبارت سابقه مستفاد میشود که ستر
شعر و ازنین نیز زنان را واجب باشد مصنف رحمه الله وجوب ستر آن جایز
نیست از چهره میفرماید که الاولی ستر شعرها و اذنیها
یعنی اولی انست که ازاد حره موی سر و گوشهای خود را بپوشاند بسبب
روایتی که منقولست از حضرت فاطمه زهرا صلوات الله علیها که آنحضرت
در وقت نماز گوشها و موی خود را میپوشیده است اما الامة
المحضة فلا یجب علیها ستر راسها مراد بامة محضه کنیزی
است که تمام او بنده باشد و اگرچه مکاتبه مشروطه یا مدبره باشد و معنی این کلام
اینست که واجب نیست کنیزی را که هیچ جزء او ازاد نشده باشد که
سر و گردن خود را بپوشد ویعتبر فی الساتر امور خمسة یعنی
اعتبار کرده شده است بحسب شرع در ساتر مصلی پنج امر که در حالت
اختیار اخلال بهیچ یک ازانها جایز نیست الاول ان یکون

طاهر

٢١٤

طاهرا الا ما استثنی یعنی شرط اول انست که ساتر مصلی پاک
باشد از جمیع نجاسات الا از انچه استثنا کرده شده است که ان خون
قروح و جروح است و خونی است که از قدر درهم بغلی کمتر باشد و جامه
مربیه صبی بشروطی که مذکور شد و هر نجاستی که ازاله آن متعذر باشد
الثانی ان لا یکون جلد میتة یعنی شرط دوم
از شروط پنجگانه که در ساتر مصلی معتبر است انست که پوست میته
نباشد یعنی پوستی حیوانی نباشد که بدون تذکیه مرده باشد و مصنف رحمه الله
درین باب بتبعیت اکثر اصحاب فرموده تذکیه جلد را شرط علیحده علیحده
فرموده است اگرچه بقید اول که اشتراط طهارتست ازین شرط مستغنی
میتوان شد زیرا که یقینست که جلد میته طاهر نمیشود و گویا مصنف
این قید لیست که اشاره نماید بخلاف ابن الجنید چه او در اعتقاد جایز
که جلد میته بدباغت طهارت می یابد اما باعتقاد این نیز جایز که ازو
ساخته شده باشد نماز در صحیح نیست پس ظاهر شد که باتفاق اصحاب می باید
که ساتر جلد میته نباشد و اگرچه دباغت یافته هفتاد دباغت داده باشد
که هر جلدی که مطهر ذبح باشد و در راه گذرد و اسواق اهل کفر یافت شود مجموع
داخل میته است و اصحاب حکم بنجاست ان فرموده اند بسبب انکه
اصل عدم تذکیه انهاست مادام که مکلف را علم بتذکیه ان حاصل نشود
استعمال ان جایز نیست خصوصا در نماز الثالث ان لا یکون
جلد غیر الماکول او صوفه او شعره او وبره یعنی شرط
سیم از شروط خمسه که در ساتر معتبر است انست که پوست حیوان غیر ماکول
اللحم نباشد و اگرچه تذکیه و دباغت دیده باشد و اصحاب پشم و موی او

نباشد و بعضی محققین در شرح این رساله بیان فرموده که از آنکه
مصنف در ساتر شرط نموده که جلد غیر ماکول اللحم وصوف و نباشد
مفهوم میشود که آنچه منفرد ساتر نتواند شد مثل تکه و قلنسوه
و غیرها اگر از مذکورات باشد یا آنچه از موی حیوان غیر ماکول اللحم بر
جامه و بدن چسبیده باشد نماز بر آن صحیح نیست و این قول شیخ ابو جعفر
است رحمه الله مخفی نیست که در تصانیف اکثر اصحاب خصوصا محقق ثانی در
ذکری و شرح قواعد این قول را ضعیف شمرده اند چنانچه در شرح قواعد
مذکور است که اگر یکموی از حیوان غیر ماکول اللحم بر بدن یا جامه باشد
نماز او صحیح نیست زیرا که احادیثی که بر منع آن دلالت دارد عام است
و شامل یکموی و زیاده نیز هست و احتیاط است که در نماز از جمیع
مذکورات اجتناب باید لا اگر موی مصلی بر جامه یا بدن او باشد بسبب رفع
حرج ازین کلیه مستثنی است و نماز با آن صحیح است الا الخز این
استثنا است از در غیر ماکول اللحم یعنی نمیباید که ساتر از جلد غیر
ماکول شمرده و در آن نباشد الا در خز که باتفاق اصحاب نماز در آن صحیح است
و اگرچه ماکول اللحم نیست و در صحت صلوة در جلد خز میانه اصحاب خلاف است
و اکثر اصحاب خصوصا علامه در مختلف و منتهی و در ذکری نماز را در آن صحیح میدانند
بسبب آنکه وبر و جلود حیوانات در اکثر احکام مساوی اند و از احادیث
صحیحه تصریح باین مضمون واقع است والسنجاب این نیز استثنا از ما
تقدم است یعنی نماز در جلد و وبر سنجاب نیز صحیح است و اگرچه ماکول اللحم نیست
و باید دانست که در جواز صلوة با جلد و موی سنجاب میانه اصحاب اختلاف است
و مصنف و اکثر متاخرین جواز صلوة را راجح دانسته احادیثی که در باب
منع از آن وارد است محمول بر کراهت میدانند و علامه در مختلف
از صحت نماز در آن منع نموده احادیثی که در باب رخصت در نماز کول

دران واقع است ضعیف میشمارد و در صحت شک نیست که بر تقدیر جواز نباید که در
باقی هم باشد الا بالاتفاق جایز در آنجا صحیح نخواهد بود الرابع ان لا یکون
مغصوبا یعنی چهارم از شروط خمسه که در ساتر مصلی معتبر است آنست که مغصوب
باین معنی که میباید که ساتر ملک او باشد یا از جانب مالک در تصرف او
ماذون باشد و اگر باز گردد و تصرف کند بسبب آن چه در آنجا نماز گذارد و نماز او باطل میشود
بسبب آنکه حرکات و سکنات که از وی در نماز واقع میشود
در ملک غیر و تصرف در مال غیر بدون اذن او منهی عنه است
دلالت بر فساد دارد و اما اگر ندانند که آن ساتر مغصوب است با را
اشتباه فراموش کرده باشد و درین صورت اعاده نماز بروی لازم نیست
لیکن در آن تامل ممتنع است و اگرچه بعضی اصحاب در صورت نسیان اعاده
لازم دانسته اند زیرا که نسیان او بسبب عدم تکرار و قلت تذکار
نیز از تقصیر او ناشی شده اما آنچه فرض اکثر علما است آنست که اعاده نماز در
صورت نسیان لازم نیست الخامس ان لا یکون ...
محضا یعنی پنجم از شروط خمسه که مراعات آن در ساتر معتبر است آنست
که حریر محض نباشد و حریر محض آنست که از جنس حاله لا یصح الصلوة فیه
چیزی که با آن مخلوط نباشد و اگرچه از قدر حریر کمتر باشد چنانچه
چنانچه مصنف در ذکری از معتبر نقل نموده که اگر خلیط عشر حریر باشد
کافی است لا میباید که آنرا در عرف حریر محض ندانند بلکه ممزوج
گویند و چون پوشیدن حریر محض بر جمیع مکلفین در همه وقت
حرام نیست بلکه تحریم آن مخصوص رجال و خنثی است و ایشان را نیز
در حالت حرب و ضرورت پوشیدن آن جایز است از آنجهت تعبیر نمود
للرجل والخنثی فی غیر الحرب والضرورة یعنی حرمت پوشیدن
حریر محض مخصوص مردان و خناثی است و ایشان را نیز در حالت حرب

باشد مثل آنکه جامه حریر محض بپوشی تا از شدت حرارت یا برودت متضرر نشوند
پوشیدن و نماز کردن در ان جایز است و پوشیدن حریر محض زنان را باتفاق
جایز است و همچنین در صحت صلوه زنان در حریر محض اصحاب متفق اند
الا ابن بابویه که درین مسئله خلاف نموده و ظاهرا مخالفت او مضر باجماع
این مقام مقتضی چند مسئله است اول آنکه تحریم لبس حریر نسبت
بمردان مخصوص بحالت نماز نیست بلکه پوشیدن آن در غیر نماز نیز حرام است
و اجماع علماء اهل بیت رحمهم الله بر حرمت لبس حریر منعقد است
و احادیث صحیحه اصحاب عصمت درین باب وارد شده چنانچه از حضرت
ابو جعفر محمد بن علی الباقر علیهما السلام مرویست آنکه مضمون آن اینست
که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله امیر المؤمنین علیه السلام
فرمودند که یا علی حریر مپوش که اگر حریر بپوشی [illegible] روز قیامت جلد
ترا با آتش دوزخ. دویم آنکه اصحاب را در صحت صلوة [illegible]
جامه که از حریر باشد دو قولست و احتیاط مقتضی آنست که
از ان اجتناب نمایند سیم آنکه بر حریر محض تکیه زدن و بر ان نشستن
و خوابیدن مردان را نیز جایز است و اکثر اصحاب درین باب متفق اند الا
شیخ محقق و شیخ ابو القاسم که درین مسئله متردد است چهارم آنکه التحاف
حریر یعنی بر خود پوشیدن در ان احتمال حرمت و جواز نیز دارد و از
حاشیه شرایع جواز آن مفهوم میشود پنجم آنکه جامه که مکفوف بحریر باشد
یعنی [illegible] اطراف دامن و سرهای آستین و گریبان آن حریر باشد پوشیدن آن
و نماز کردن در ان جایز است و اگرچه مکروه است اما میباید که آنچه حریر است
بقدر عرض چهار انگشت زیاده نباشد و درین باب احادیث متکثره وارد است
چنانچه در بعضی تصانیف اصحاب واقع است که هذا ما استقر علیه العمل

ششم آنکه اگر سوا جامه حریر ساتری دیگر نباشد باید که [illegible]

نماز کذارد بشرط آنکه بسبب حرارت یا برودت هوا از برهنه شدن
ضرر نیابد زیرا که چون شارع از پوشیدن ان نهی فرموده
وجود و عدم ان در حالت صلوة متساوی است و جامه نجس چنین نیست
بلکه در جامه نجس نماز کردن افضل است از آنکه عاریا نماز کذارد چنانچه مذکور شد
و ظاهرا وجه فرق میانه نجس و حریر انست که مانع از پوشیدن نجس عارضی است
بخلاف حریر که نهی متوجه اصل اوست هفتم آنکه آیا ولی طفل را تمکین
که او را حریر بپوشانند یا آنکه بر ان واجبست که او را در پوشیدن
حریر تمکین ندهد هر دو احتمال در ذکری مذکور است و محقق و علامه
کراهت را اقوی دانسته اند زیرا که اطفال مکلف نیستند و شرب خمر
ازین قبیل نیست بلکه بر ولی طفل واجبست که او را از شراب منع کند
ولا ذهبا لهما یعنی هم چنین جایز نیست مردان و خنثی را که ساتر
ایشان ماخوذ از طلا باشد خواه اصل طلا باشد و خواه از جنس دیگر
و طلا اندود شده باشد و همچنین است جامه که در تار و پود او علم طلا
و فی الجمله در مطلق لباسی که از طلا باشد نماز صحیح نیست زیرا که از حضرت
امام جعفر صادق مرویست که بتحقیق خدای تعالی ذهب را زینت اهل بهشت کرد
و پوشیدن و نماز کردن در ان مردان را حرام است و این حکم نیز
مخصوص ساتر نیست بلکه اگر خاتمی از طلا در دست داشته باشد نماز او

ولا یجوز فی ما یستر ظهر القدم الا ان یکون له ساق ولو قصرت یعنی جایز نیست نماز کردن در چیزی که پشت پای
بپوشد الا که اورا ساقی باشد و اگرچه او را ساق کوتاه باشد
یا چنانچه که از مفصل قدمین در گذشته باشد مثل کفش و امثال ان
و این قول شیخین و بعضی متاخرین است و دلیل ایشان انست که منقول نشده
که حضرت رسالت یا ائمه معصومین علیهما السلام در مثل اینها نماز
کرده باشند و در شرح قواعد نسبت داده این قول را ضعیف [illegible] زیرا
که شهادت نفی غیر محصور مسموع نیست با انکه اگر فرضا ثابت شود که حضرات
معصومین علیهم السلام در ان نماز نکرده اند دلیل تحریم نماز در ان
نمیشود زیرا که پوشیدن مثل اینها در بلاد عرب متعارف نیست پس
میتواند بود که نماز نکردن حضرات در آن بسبب آن باشد که پوشیدن آن
خلاف متعارف اهل حجاز و اکثر عرب بود نه برای انکه نماز در ان صحیح نیست
پس اولی انست که نماز را در ان صحیح دانسته بسبب مخالفت اصحاب
نماز را در ان مکروه دانند و انچه ساتر پشت پا نباشد و ساق داشته
باشد که از مفصل گذشته باشد باتفاق اصحاب نماز در ان صحیح است
و همچنین نماز در جرموق جایز است و در شرح قواعد مذکور است که جرموق
چیزی است مانند کفش که ان را بر زبر موزه میپوشند [illegible] ان را بر
سر موزه است و شک نیست که صحت نماز در جرموق دلیل صحت نماز است
در امثال ان [illegible] فی الحقیقه جرموق نیز نوعی از کفش است و باید
دانست که نماز میت از این حکم مستثنی است و با کفش و امثال ان

صلواة

صلواة [illegible] صحیح است هرچند اکثر اصحاب بان تصریح نموده اند
در بیان [illegible] در ان مکروه است و درین مقام چند مسئله است اول انچه [illegible]
مکروه [illegible] در جامه که از پوست [illegible] یا موی روباه و امثال ان زیرا که [illegible]
از ان موی بعید است و شیخ رحمه الله نماز را مطلقا بان جایز نمیداند
دوم انکه مکروه است نماز در جامه که رنگ ان سیاه باشد زیرا که مروی است
که لباس اهل دوزخ سیاه خواهد بود و همچنین است جامه معصفر [illegible]
و جامهای که سرخ سیر رنگ [illegible] و مردان و زنان درین حکم [illegible]
سیم انکه مکروه است نماز کردن مردان و زنان در جامه که [illegible]
بر صورت تماثیل و ازین قبیل است انگشتری و شمشیری که بران
تمثالی نقش باشد و ابن ادریس رحمه الله این حکم را مخصوص تماثیل
حیوانات دانسته صور اشجار [illegible] اند
و در ذکری مذکور است که انچه از روایات مفهوم میشود مشهور است مذهب ابن
ادریس و اگرچه اصحاب از مطلق تماثیل منع نموده اند چهارم مکروه است
نماز در حالتی که در برابر مصلی از جانب قبله وساده باشد مشتمل بر صور
و تماثیل مگر انکه اورا بپوشانند بعنوانی که مصلی او را نبیند پنجم انکه
مکروه است نماز در جامه که متهم باشند بانکه از نجاسات اجتناب
نمی نمایند یا در ازاله ان مساهله روا میدارند و ازین قبیل است جامه
کسی که از پوشیدن لباس حرام اجتناب و احتراز نمیکند و بجدام حرام
نیست بنا بر مهل مشهور ششم انکه مکروه است مصلی را که در حالت نماز

آنی ظاهرا خود داشته باشد اما اگر مستور باشد چنانکه در حالت
نماز نماید باکی نیست **المقدمة الرابعة في اوقات**
یعنی مقدمه چهارم از مقدمات نماز مراعات اوقات صلوات است
وهو هنا الخمس یعنی آنچه درین مقام که مبحث نماز یومیه است
مذکور میشود اوقات نمازهای پنجگانه است و اوقات باقی صلوات در
در خاتمه رساله در وقت ذکر هر یک مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی
و هی اول نمازی که واجب شده نماز ظهر است چنانچه از بعض روایات
مفهوم میشود و ایضا نماز وسطی که قرآن عزیز دلالت بر تفضیلت
ان دارد همین نماز است چنانچه شیخ رحمه الله در خلاف دعوی نموده که
اجماع منعقد است بر آنکه صلوة وسطی صلوة ظهر است از اینجهت مصنف رحمه الله
بیان وقت او را تقدیم نموده فرموده **فللظهر زوال الشمس المعلوم بظهور**
[illegible] شمس است یعنی میل او بسمت
از دایره نصف النهار که آن معلوم میشود بظاهر شدن سایه در جانب مشرق زیرا که
از اول طلوع شمس تا وقتی که آفتاب بوسط السماء رسد ظل هر جزء در تناقص است
و کمال نقصان او وقتی است که مرکز آفتاب بر دایره نصف النهار منطبق
شود و بعد از آن که آفتاب از آن دایره میل میکند سایه شخص که فی در اصطلاح
فقها عبارت از آن است در جانب مشرق ظاهر میگردد و اول وقت
ظهر ابتدای ظهور فی است در جانب مشرق اینست آنچه از این کلام مقصود
مصنف ره واقع شده پس آنکه عبارات بعضی از فقها واقع است
که و هو یعلم بازدیاده بعد نقصه یعنی اول [illegible] زوال معلوم
میشود بزیاده شدن سایه ظل بعد از نقصان او و متاخرین اصحاب
این کلام را نپسندیده اند و عبارت او حدوثه بعد عدمه را

بعد بر ان افزوده

برین افزوده اند و سبب ازدیاد این قید آنست که در بعضی بلاد که
عرض آن کمتر از میل کلی است در هر سال دو بار آفتاب بر سمت الراس آن بلاد
میگذرد و در آن حین ظل شخص بالکلیه منعدم است پس عبارت ازدیاد
بعد نقصه نسبت بآن بلاد نیک نباشد زیرا که ازین کلام ظاهر میشود که
ظلی باقی مانده باشد با آنکه درین وقت در آن بلاد بالکلیه ظل معدوم است
پس برای معرفت آن بلاد باید گفت که او حدوثه بعد عدمه و مصنف رحمه الله
در ذکری تقیید اخیر فرموده پس حاصل این کلام چنین میشود که اول زوال
معلوم میشود بازدیاد ظل بعد از نقصان آن یا پیدا شدن آن بعد از
انعدام آن و چون درین رساله کمال اختصار مطلوبست عبارتی ایراد
شده که شامل هر دو میتواند بود زیرا که سایه اول زوال باقی میماند
بر دایره نصف النهار منطبق است و مادام که آفتاب از نصف النهار
میل ننماید ظل در جانب مشرق ظاهر نمیشود و در بلادی که سایه بالکلیه
معدوم میشود یقین است که ظهور آن در جانب مشرق بعد از آنست
که آفتاب از نصف النهار بگذرد پس از این کلام زوال در جمیع بلاد معلوم میشود
دیگر آنکه اکثر اصحاب ذکر نموده اند که وقت زوال میشود تا که
آفتاب بطرف ابروی راست میل نماید نسبت بکسی که مستقبل قبله
اهل عراق باشد و در تصانیف بعضی اصحاب مذکور است که بعد از
گذشتن زمانی طویل از اول زوال میل شمس بطرف حاجبین

معلوم میشود پس مدعا ازین کلام آنست که هرگاه آفتاب بجانب ایمن میل نماید
معلوم میشود که ابتدای وقت صلوة ظهر داخل شده نه آنکه اول زوال
بان معلوم شود و للعصر الفراغ من الظهر ولو تقديرا
یعنی وقت نماز عصر وقتی است که مصلی از نماز ظهر فارغ شود و اگرچه
فراغ او بحسب فرض و تقدیر باشد و این نسبت بکسی است که نماز ظهر
نکرده باشد زیرا که هرگاه تجویز نماید که از اول نماز مقدار چهار
رکعت نماز گذشته است حکم مینماید که وقت نماز عصر داخل شده است
و هر دو فرض در وقت با یکدیگر شریکند الا آنکه ظهر بر عصر مقدم است
و اگر عمدا عصر را تقدیم نماید اعاده آن واجب است آری اگر در وقت
مشترکه سهوا تقدیم عصر نموده باشد اعاده آن لازم نیست و
درین صورت ظهر را بعد عصر خواهد گذارد و اختلاف صلوتین
واقع شده مضر نیست و باید دانست که دخول وقت نماز عصر
نسبت بمکلفین متفاوت است زیرا که کسی که در اول زوال متطهر باشد
و ثوب و بدن او از نجاست واجب الازاله خالی باشد و همچنین
معرفت قبله و باقی شرایط نماز او را حاصل باشد درین صورت
از اول زوال مقدار ادای چهار رکعت نماز نسبت باو مخصوص
ظهر است و بعد از آن هر دو فریضه در وقت با یکدیگر شریکند
و کسی که در اول وقت هیچیک از شروط را تحصیل ننموده باشد
نسبت باو مقدار بجا آوردن طهارت و ازاله نجاست و ستر
عورت و تحصیل قبله و اداء رکعات اربعه مجموع مخصوص نماز ظهر است
و بعد از آن عصر با آن شریک میشود و ایضا کسی که بر او قصر صلوة

واجب باشد

واجب باشد نسبت باو از اول زوال زیاده بر دو رکعت مخصوص
ظهر نیست و برین قیاس است نماز عشائین باین معنی که مقدار اداء
رکعات ثلاث و شروط آن مخصوص نماز مغرب است و بعد از آن
عشائین با یکدیگر شریکند و للمغرب ذهاب الحمرة المشرقية
یعنی وقت نماز مغرب متحقق میشود به برطرف شدن حمرهٔ مشرق
و مراد از ذهاب حمره مشرقیه آنست که حمره مذکوره از سمت الراس
تجاوز نموده بطرف مغرب میل نماید و شیخ ابوجعفر در بعضی تصانیف
خود مجرد استتار قرص شمس را کافی میداند و اگرچه بعضی احادیث
دلالت دارد بر آنکه بمجرد غیبوبت قرص شمس وقت نماز مغرب
داخل میشود اما اکثر اصحاب آنرا بر ذهاب حمره مشرقیه محمول
نموده اند و از بعضی روایات مؤید این معنی مفهوم میشود
چنانچه از حضرت صادق ع مرویست آنچه مضمونش آنست که
وقت سقوط قرص شمس و وقت وجوب افطار کاهیست که
برخیزی و برابر قبله بایستی و تفقد حمره نمائی که از جانب
مشرق مرتفع میشود هرگاه که از قمه راس بناحیه مغرب گذشت
بتحقیق که افطار واجب شد و قرص آفتاب غایب گردید
و این حدیث صریح است در آنکه زوال حمره مذکوره علامت
سقوط قرص آفتاب است و للعشاء الفراغ منها ولو تقديرا
یعنی وقت نماز عشا وقتی است که از نماز مغرب فارغ شود
و اگرچه بطریق فرض و تقدیر باشد و این نسبت بکسی است

که نماز مغرب را گذارده باشد چه درین حال بعد از آنکه از اول
وقت چندان بگذرد که فریضه شام را با شرایط آن در توان
یافت وقت نماز خفتن داخل میشود و هر فریضه در وقت یاکه میگذرند
اما میباید که نماز مغرب را مقدم بر نماز عشا بجای آورد نظر تحقیق
که در ظهرین مذکور شد با تعالی الا آنکه در آن وقتی که مخصوص
مغربست نماز خفتن را بطریق سهو مقدم بر مغرب بگذارد اعاده آن
نماز لازم نیست و درین صورت نماز مغرب را بعد از نماز عشا
میتواند کرد و در ظهرین چنین نیست بلکه اگر نماز عصر را در وقت
مخصوص ظهر گذارده باشد اعاده ان لازم است چنانکه مذکور شد
و فرق میانه ظهرین و عشائین این است که درین حالت پیشتر از آنکه
از نماز خفتن فارغ شود وقت مشترک میانه عشائین داخل
میشود زیرا که آنچه مخصوص مغربست مقدار ادای سه رکعت زیاده نیست
پس در اثنای نماز وقت نماز عشا داخل میشود بخلاف ظهر که
مقدار ادای تمام چهار رکعت مخصوص اوست پس نماز عصر بتمام
در وقت مخصوص ظهر گذارده باشد از آنجهت در صورت اول اعاده
لازم نیست در صورت ثانیه لازم است مگر نماز خفتن را مقصورا گذارده
باشد چه درین صورت اعاده آن واجبست و تاخیرها الی ذهاب الحمرة
المغربیة افضل یعنی تاخیر نماز عشا تا وقتی که حمره مغربیه تمام مرتفع شود
افضل است زیرا که بعد از زوال حمره مغربیه باتفاق اصحاب وقت نماز
عشا داخل میشود و از آنکه قبل از آن وقت عشا داخل شود میانه اصحاب
اختلافست چنانچه شیخین و ابن ابی عقیل و سلار رحمهم الله را

اتفاق و چنانست که وقت نماز عشا هنگام غیبوبت شفق است و از بعضی اخبار
مفید این مقال مفهوم میگردد پس اولی آنست که نماز عشا را تا ارتفاع شفق
تاخیر نماید تا از عهده خلاف بیرون آمده باشد وللصبح الفجر المعترض یعنی
وقت نماز صبح هنگام طلوع فجر معترض است و آن عبارتست از بیاضی که بر اطراف افق
بطریق عرض منتشر میگردد و از آن صبح صادق و فجر دوم نیز میگویند و طلوع آن بعد
از فجر مستطیل است که ذنب السرحان و صبح کاذب عبارت از آن است و
باجماع اصحاب اول وقت نماز صبح طلوع فجر دوم است و بنفرد نماز بران وقت
جایز نیست و بدانکه آنچه مختار اکثر فقهاء امامیه آن است که هریک از صلوات
خمس را دو وقت است یکی را وقت فضیلت میگویند باین معنی که افضل
آنست که آن نماز را در آن وقت گذارده شود و دیگری را وقت اجزا میگویند
باین معنی که اگر مکلف آن نماز را در آن وقت گذارد او را مجزی است و از عهده تکلیف
بیرون آمده هرچند که ثواب وقت اجزا مثل ثواب وقت فضیلت نیست چنانچه از صادق
علیه السلام مرویست که فضل اول الوقت علی الآخر کفضل الآخرة علی الدنیا و چون
مصنف رحمه الله در مقام اختصار است و بیان وقت فضیلت هر نماز و اختلافی
که میان اصحاب دران باب واقع است در کتب مبسوطه مذکور است و این رساله مقام
ذکر آن نیست ازین سبب عنان بیان را از آن وادی منعطف ساخته وقت اجزاء
هریک از صلوات خمس را بیان نموده از آنجهت میفرماید که و یمتد وقت الظهرین
الی دخول العشائین یعنی امتداد می یابد وقت اجزاء نماز ظهر و عصر تا وقت دخول
نماز عشائین باین معنی که از اول زوال تا دخول وقت مغرب نماز ظهرین را اداء
میتوان یافت و آنکه مقدار ادای چهار رکعت از اول زوال مخصوص نماز ظهر
و مقدار چهار رکعت از آخر روز مخصوص عصر است چنانکه مختار مصنف و علامه
و اکثر اصحاب است با این کلام منافات ندارد زیرا که معنی این

که وقت مجموع صلاتین از اول زوال تا غروب آفتاب امتداد می‌یابد
و درین کلام اصلا خدشه نیست ووقت العشائین الی نصف
اللیل یعنی امتداد می‌یابد وقت اجزای نماز مغرب و عشا از اول
غروب شمس تا نصف شب و اگرچه از اول وقت مقدار سه رکعت مخصوص
نماز مغرب است و از آخر آن مقدار چهار رکعت بنماز عشا مخصوص است
چنانچه در ظهرین مذکور شد والصبح الی طلوعها یعنی امتداد می‌یابد
وقت اجزای نماز صبح از ابتداء صبح دوم تا طلوع آفتاب و مرجع
ضمیرها اگرچه راجع صریحا مذکور نیست اما قرینه مقام دلالت تمام بدان
دارد بعنوانی که اصلا التباس باقی نمیماند و درین مقام ایراد چند
مبحث مناسبست اول آنکه جایز نیست که در معرفت وقت بظن اکتفا
نموده نماز گذارد بلکه واجبست که وقت را بیقین بداند و اگر تحصیل
یقین مقدور نباشد بر ظن غالب اعتماد نموده نماز گذارد و اگر چندان
صبر کند که دخول وقت معین شود اولی است چنانچه در ذکری از
حضرت صادق ع نقل نموده آنچه مضمونش اینست که اگر نماز ظهر را
در وقت عصر بگذارد دوست‌تر میدارم از آنکه نماز گذارم پیشتر از
زوال آفتاب دوم آنکه کسی را که اعمی باشد می‌تواند
[illegible]
که تقلید نماید عادلی را که باوقات صلوات عارف باشد
یا باذان مؤذن عادل اکتفا نماید و غیر او را مطلقا تقلید
جایز نیست سیم آنکه از سیاق کلام گذشته مفهوم شد که
مقدار اداء چهار رکعت از آخر روز مخصوص عصر است پس اگر کسی

رعایت

[illegible]

از ظهر که

از ظهرین را نگذارده باشد و وقت چهار رکعت ادا زیاده از
نداشته باشد واجبست که نماز عصر را اداء دریافته باشد و
ظهر را قضا کند و اگر مقدار اداء پنج رکعت مانده باشد در این صورت
اول نماز ظهر را گذارده بعد از آن نماز عصر را بگذارد پس یک رکعت
از نماز ظهر را در وقت ظهر دریافته سه رکعت دیگر را در وقت عصر
گذارده باشد و همچنین از نماز عصر یک رکعت را در وقت آن
دریافته سه رکعت دیگر را در وقت مغرب گذارده است و لیلا نیز
تا انتصاف لیل زیاده از مقدار اداء چهار رکعت باقی نباشد مجموع
آن مخصوص نماز عشا است و نماز مغرب را در خارج وقت قضا
خواهد گذارد و محتملست که درین صورت نیز سه رکعت مخصوص
مغرب ساخته بسبب ادراک یک رکعت نماز عشا را نیز اداء دریابد
اما این احتمال را در ذکری ضعیف شمرده و اگر تا انتصاف لیل مقدار
اداء پنج رکعت باقی مانده باشد درین صورت نماز مغرب را تقدیم
نموده از نماز عشا دو رکعت را در وقت دریابد و تفصیل آنکه
در صور مذکوره مجموع نماز اداست یا آنکه مجموع آن قضاست
یا آنکه بقدر آنچه در وقت ادا نموده اداست و باقی قضاست در کتب مطوله
مذکور است و نوشتن در ورق بسبب اجتناب از اطناب در عدم
ایراد آن معذور المقدمة الخامسة فی المکان یعنی پنجم از مقدمات
نماز در بیان مکان مصلی و شروط و اوصاف آنست و مکان
در عرف شرع عبارت است از آنکه مصلی در آن از مسجد خواه

بیواسطه باشد وخواه بواسطهٔ چیزی دیگر و انچه بملاقی بدن وثیاب
مصلی و محاذی بدن وی میباشد چنانچه بعضی اصحاب تصریح
باین نحو نموده و بنا براین تقدیر اگر کسی در داخل خیمه که مغصوب باشد
نماز گذارد بعنوانی که سر او مماس سطح ان خیمه باشد نماز باطلست
و در صحت ان مکان مباح باشد و در بطلان نماز مذکور اکثر اصحاب
متردد اند خصوصا شارح قواعد و بعضی امران یعنی معتبر
اباحت وطهارت وغیرها در مکان دو چیز معتبر است الاول
آنکه غیر مغصوب یعنی شرط اول انست که مکان مصلی مغصوب
نباشد پس اگر در مکان مغصوب نماز گذارد ان نماز باطلست خواه
عین ان مکان را غصب نموده و خواه منفعت او را مثل انکه
بدون ادعای استیجار ان نماید و بعد داخل مغصوب میگردد
وسایطی که در موضعی احداث نماید که شرعا ان را احداث
ان جایز نباشد پس میباید که مکان مصلی مباح باشد با بطریق
که ملک ان باشد یا از جانب مالک ماذون باشد و اذن
بر چند قسم است اول اذن صریح مثل انکه گوید در ین مکان
نماز کن دویم اذن ضمنی مثل انکه ان را ذرع ان مکان اذان
کند سیم انکه اذن فحوی مثل انکه او را بمنزل خود داخل سازد
بر سبیل ضیافت یا غیره چهارم اذن شاهد حال مثل صحراها
و اراضی که قراین شاهد حال شاهد است بر انکه مالک را مضایقه
نیست در انکه کسی در انجا نماز کند و از ین قبیل است منازل
که همه کس بانجا در می اید مثل حمامات و طواحین و کاروان

سراها و اگر چه بعضی اصحاب انرا از قبیل صریح و بعض شارحی لمعه
والشرح وبعض از جمله اذن فحوی و هو المعتمد فی الذکری دانسته اند و در ین جا
چند مسئله است اول انکه اگر داند که مالک صحاری و امثال ان راضی
نیست بانکه در ملک آن نماز کند نماز در ان مکان صحیح نیست زیرا که
در ین هنگام مثل غاصب خواهد بود دویم انکه سید مرتضی رحمه الله را
اعتقاد چنانست که اگر در صحراها و اراضی و امثال ان مغصوب شوند بنا بر شاهد
حال در انجا نماز جایز است چنانچه پیش از غصب جایز بود بنا بر استصحاب و اکثر
اصحاب در ین حکم با او مخالف اند سیم انکه اگر مالک مکان جایز التصرف نباشد
مثل صغیر و مجنون و امثال ان بشاهد حال نماز در ان مکان صحیح است و اگر چه
مالک صلاحیت ان ندارد که اذن او در نظر شارع اعتباری بوده باشد چنانچه
مصنف رحمه الله در ذکری تصریح بان نموده زیرا که متصور نیست که از نماز کردن
در انجا ضرری بمالک عاید شود و ایضا اصحاب در شاهد حال میانه صغیر و
غیره تفرقه نموده اند و مخفی نماند که عموماتی که دلالت میکنند بر منع تصرف
در مال غیر خصوصا مال صغیر شامل حال صورت مذکوره نیز هست
و بمجرد انکه ضرری بمالک لاحق نشود حکم بصحت صلوة خالی از اشکالی نیست
چهارم انکه اگر مالک شخص معین را بنماز کردن در مکان مغصوب اذن دهد نماز
ان شخص در ان مکان صحیحست و غیر او را جایز نیست که در ان مکان نماز کند
و اگر همه کس را ماذون بسازد همه کس را نماز در انجا صحیح است الا غاصب
زیرا که مادامی که او را بخصوص مرخص نسازد نماز او صحیح نیست پنجم
انکه اگر مضطر باشد یا انکه در مکان مغصوب نماز کند مثل کسی که محبوس
باشد یا بسبب خوف تلف نفس از انجا بیرون نتواند رفت نماز او در ان مکان
صحیح است ششم انکه اگر مالک شخصی را اذن دهد که در ملک و نماز کند

وبعد از انکه ان شخص در اثناء نماز باشد از او اذن رجوع نموده او را از اتمام
صلوة دران مکان منع کند درین مقام در کتب فقهیه پنج احتمال مذکور است
اول انکه نماز را قطع نموده در خارج ان مکان نماز کند زیراکه حقوق
الناس مبنی بر تضییق است و لهذا بر حقوق الله تقدیم میباید نمود دوم
انکه نماز را تمام نموده بمنع مالک التفات ننماید زیراکه احرام نماز او
بر وجه مشروع واقع شده و الصلوة علی ما افتتحت سیم انکه میانه
حق الناس و حق الله جمع کند باین طریق که بیرون رود و نماز را قطع
ننموده در اثناء رفتن نیز نماز میکرده باشد تا رعایت حقین نموده باشد
و این احتمال را در ذکری ضعیف شمرده زیراکه درینصورت هیئات نماز
بالکلیه مرتفع شده پس حق الله مرتفع شده باشد چهارم انکه اگر وقت
نماز مضیق باشد نماز را قطع ننموده در اثنای بیرون رفتن نماز کند و اگر
وقت وسیع باشد قطع صلوة نموده در مکان مباحی صلوة را از سر گیرد
پنجم انکه اگر مصلی باذن صریح شروع در نماز نموده باشد نماز را تمام نموده
التفات بمنع او ننماید و اگرچه وقت وسیع باشد و اگر باذن غیر صریح
در انجا نماز میکرده نماز را قطع کند مسئله تتمه انکه مصنف رحمه الله
تعالی در ذکری از علامه نقل نموده که اداء زکوة و قراءت قرآن
منذوره در مکان مغصوب صحیح نیست اما بصحت صوم در مکان
مغصوب جزم نموده زیراکه صوم فی الحقیقه فعل نیست بلکه از قبیل ترک است
و مخفی نیست که همچنانکه از مکان از لوازم صوم نیست همچنین اداء زکوة
نیز دلالت ندارد و تحقیق است که صوم نیز از جمله افعال است زیراکه ۴۵

صوم توطین نفس است بر ترک مفطرات پس تفرقه میانه صوم و زکوة
خالی از اشکالی نیست و در تصانیف بعضی از اصحاب مذکور است
که صحت جمیع عبادات در مکان مغصوب منعقد است هشتم انکه جاهل
حکم یعنی انکس که نداند که نماز در مکان مغصوب صحیح نیست مقلد و نسیت
و اعاده ان نماز بر او لازم است نهم انکه اگر غصبیت مکان را بعد از علم
بان فراموش نموده نسیانا در انجا نماز گذارد حکم ان مثل حکم لباس است
چنانچه سابقا مذکور شد و علامه طاب ثراه در قواعد در صورت نسیان
غصبیت لباس ببطلان صلوة جزم نموده و در مکان اشکال فرموده و شیخ
محقق در شرح آن میفرماید که حکم درین مقام از جزم اول رجوع نموده
و الا لباس و مکان در دین حکم به تفاوت اند و طهارت یعنی همچنین اعتبار
کرده شده است در مکان مصلی انکه طاهر باشد از نجاسات عشره مذکوره
و چون بعضی مواضع ازین کلیه مستثنی است مصنف رحمه الله اشاره نموده
میفرماید که ویجوز فی النجس حیث لا یتعدی النجاسة الی المصلی
او محموله یعنی جایز است نماز در مکان نجس بشرط انکه ان نجاست بنوعی
باشد که بمصلی یا انچه مصلی حامل انست سرایت ننماید و مراد بمحمول مصلی
هر چیزی است که بحرکت مصلی متحرک شود پس اگر کنار عمامه طولانی او نجس
باشد و ان را بر زمین انداخته چنان کند که بحرکت او انچه نجس است متحرک شود
ان نماز صحیح است و بدانکه مصنف رحمه الله در ذکری بیان نموده که اگر مکان مصلی
نجس باشد بنجاست متعذر که در نماز معفو است مثل خونی که کمتر باشد
از قدر درهم ظاهر انست که ان نیز معفو باشد زیراکه نجاست مکان
بر نجاست بدن و ثوب مصلی مزیتی ندارد و در شرح قواعد مذکور است

که شیخ محقق شیخ فخر الدین از والد خود رحمهما الله نقل نموده که اجماع منعقد است
بر آنکه میباید که مکان مصلی از مطلق نجاست متعدیه خالی باشد و اگرچه
قدر نماز معفو باشد بحضرت استادی بهاء الاسلام والمسلمین حفظهم الله
در بعضی تصانیف خود ترجیح این قول نموده بدلیل آنکه نص که
دلالت کند بر آنکه نجاست مکان درین حکم مثل نجاست بدن و لباس است
وارد نیست پس اولی آنست که مکان مصلی از جمیع نجاسات متعدیه
خالی باشد و قضیه احتیاط نیز مرجح این کلام است الا فی مسجد
الجبهة فتشترط طهارته مطلقا ای استثنا است از کلام سابق یعنی جایز است
نماز در مکان نجس هرگاه نجاست او بدن و لباس مصلی سرایت
ننماید الا موضع سجود بقدر آنچه وضع آن بر ارض واجبست میباید که
قدر مذکور از مطلق نجاسات متعدیه و غیر متعدیه خالی باشد و جمیع اصحاب
درین حکم متفق اند و بعضی طهارت جمیع اعضاء سبعه را از مطلق نجاسات
الثانی کون المسجد ارضا او نباتا غیر ماکول و لا ملبوس عادة
دوم از امرین مذکورین که در مکان اعتبار کرده شده است آنست
که مسجد جبهه از جنس ارض باشد یا چیزی که از زمین رسته باشد ماکول و ملبوس
عادی نباشد خواه بالفعل ماکول یا ملبوس باشد یا بالقوة مثل حنطه و قطن
و امثال آن بنا بر قول اکثر اصحاب و ایضا میباید که آنچه سجده بر آن واقع
میشود بواسطه استحاله از ارضیت بیرون رفته باشد مثل عقیق و طلا و قیر
و امثال آن و بعضی عقاقیر و ادویه که بجهت تداوی آنها را ماکول
میشود سجده بر آن جایز دانسته چه آنرا عادتی نمیگویند و بعضی
اشیا که در بعضی اقطار اکل آن متعارف است و در قطری دیگر عادت
بخوردن آن ندارند سجده بر آن صحیح نیست زیرا که آنرا حقیقة ماکول
عادی میتوان گفت

القسمة الثالثة السادسة القبلة یعنی ششم از مقدمات
صلوة استقبال قبله است و باید دانست که در تحقیق ماهیت قبله یعنی آنچه مصلی را
واجبست که در حالت استقبال آن نماید فقها اختلاف نموده اند و آنچه ملخص
اقوال اصحاب است رضوان الله علیهم آنست که اگر مصلی از مشاهده کعبه متمکن باشد
یعنی بی ارتکاب مشقت شدیده او را میسر باشد که عین کعبه را بنظر در آورد
مثل کسی که در مسجد الحرام یا در بیوت مکه یا ابطح نماز کند قبله او عین کعبه مشرفه است
و اگر قدرت بر مشاهده کعبه مشرفه نداشته باشد مثل کسی که در بلاد متباعده
باشد قبله او جهت کعبه است و جهت چنانچه شیخ محقق در شرح قواعد تصریح بآن
نموده عبارتست از سمتی که مصلی بر هر جزئی از اجزای آن تجویز نماید که
کعبه در آن جزء است بحیثیتی که جازم باشد بآنکه کعبه از مجموع آن
سمت خارج نیست و نسبت بحال مصلی وسعت و ضیق آن مختلف است
و این اعتقاد ابن جنید و ابی الصلاح و ابن ادریس و علامه و اکثر
متاخرین است و جمعی دیگر را عقیده آنست که کعبه قبله کسی است که در
مسجد الحرام نماز کند و مسجد الحرام قبله اهل حرم و حرم قبله اهل دنیاست
و ظاهر بعضی احادیث دلالت صریح بر این مضمون دارد و شیخ رحمه الله
دعوی نموده که اجماع فرقه محقه برین مضمون منعقد است اما علامه
رحمه الله در مختلف ذکر فرموده که انعقاد اجماع مسلم نیست زیرا که
اختلاف اجلاء اصحاب درین باب واضح است و احادیث ضعیف
السند اند و بر مذهب اول استدلال نموده بنوعی که ایراد آن مناسب
این مقام نیست و از کلام مصنف رحمه الله نیز در ذکری میل باین مضمون
مفهوم میشود و اگرچه آنچه در معنی جهت ذکر نموده فی الجمله منافاتی با کلام
شارح قواعد دارد و بالجمله آنچه در میانه اصحاب معمول است قول اول
است و بعضی محققین در شرح این رساله ایراد نموده که قبله عین
کعبه معظمه است مطلقا خواه نسبت بقریب و خواه بعید اما نسبت

یعنی مدعا ظن محاذات کعبه است پس لازم است که در تحصیل ظن
مذکور اجتهاد تمام بجای آورده فرموده که این قول علامه
رحمه الله در کتاب تذکرة الفقهاء اختیار نموده وگفته که آنچه
دلیل تقاضای آن مینماید همین است و دوری از کعبه
مشرفه با حصول ظن مذکور منافاتی ندارد و اگر کسی گوید
که بنابرین لازم می آید که اگر صفی متحقق شود که طول آن
از قطر کعبه معظمه زیاده باشد نماز کسانی که از قطر کعبه خارج باشند
باطل باشد و این بالاتفاق باطل است جواب گوییم که هر کس مکلف بظن خود
است و هر کدام را اعتقاد چنان است که او بر محاذات کعبه معظمه است
پس نماز تمام آن جمع صحیح باشد اینست ترجمه آنچه از کلام مذکور
مستفاد می شود و مخفی نماند که اگرچه ایراد مذکور بطریقی که مذکور
که اگرچه ایراد مذکور بطریقی که مذکور شد مندفع است اما از وجهی
دیگر سؤال وارد است زیرا که اگر فرض نماییم و اگر صفی متحقق شود
که طول آن از یمین و یسار امام زیاده بر اقطار کعبه باشد
میباید که نماز آن کسی که بر کنار آن صف ایستاده باطل باشد
چه یقینی است که در این صورت او یا امام او از محاذات کعبه خارج اند
والتزام بطلان آن صلوة اشکال دارد پس ظاهر شد که آنچه
تحقیق اقرب مینماید اختیار جهت است والله تعالی اعلم ویجب
فیها امران یعنی واجب است مراعات قبله بر مصلی در دو چیز
الاول توجه المصلی الیها ان علمها و الا عول
علی اماراتها یعنی اول آنکه واجب است بر مصلی که توجه کند بقبله
اگر آنرا بیقین داند والا یعنی اگر نتواند که بعلم یقینی معرفت
بقبله حاصل کند واجب است که اعتماد کند بر علامات و اماراتی

که مفید ظن اند

که مفید ظن اند چنانچه در شرع مقرر شده و بالجمله هرگاه کسی قادر باشد
بر اینکه بطریق قبله را معلوم کند مثل کسی که در مسجد الحرام یا در مکه
معظمه باشد یا کسی که میسر باشد او را که در محراب معصوم علیه السلام
نماز کند جایز نیست او را اگر در تحصیل قبله بظن اکتفا نماید
اگرچه تحصیل یقین ارتکاب اندک مشقتی باید نمود مثل بام برآمدن و
امثال آن و اگر قبله را بیقین معلوم نتواند نمود اما بطریق ظن بر تعیین
آن حاصل تواند نمود مثل علمی که از محاریب و قبور مسلمانان حاصل میشود
جایز است که بر آن اعتماد کند هرگاه که نداند که در آن غلطی واقع است
و انحراف از آن جایز نیست مگر کسی را که در معرفت قبله خدا قدرت تمام
حاصل باشد چه او را اندک انحرافی از آن جایز است بشرط اینکه آن انحراف
بسیار نباشد بعنوانی که بنا بالیستادن متوجه شود اما اگر بیقین داند
که در بنای آن محراب غلطی واقع است مثل محاریب که در زمان مخالفین
در اکثر بلاد خراسان وضع شده بقدری که ضروری باشد انحراف از آن
جایز است و اگر چنانچه هیچ یک از طرق مذکوره بر تعیین قبله قادر
نباشد در این صورت اعتماد نماید بر علاماتی که از اصحاب عصمت
سلام الله علیهم منقول شده کجعل الجدی خلف
المنکب الیمنی والمغرب والمشرق علی الیمین والیسار
للعراقی یعنی مصلی اعتماد بر علامات نماید مثل آنکه ستاره جدی
را در عقب منکب ایمن خود گیرد و همچنین مغرب را بر دست راست
خود گرفته مشرق را بر دست چپ گیرد آن کسی که در عراق
و حوالی آن باشد و تحقیق معنی این کلام موقوف بر بیان چند مسئله است
اول آنکه جدی ستاره ایست روشن واقع در طرف بنات النعش
صغری که او را بفارسی هفت اورنگ کوچک میگویند و مجموع آنها
هفت ستاره اند که از اجتماع آنها صورت ماهی بنظر مشهود
در می آید و جدی بمنزله سر آن ماهی است و دو ستاره که
بر طرف دیگر آن واقع اند بمنزله دم ماهی مینماید و آن دو ستاره

فرقدان میگویند واین کواکب در شبانه روزی یک دوره
برحول قطب شمالی تمام میکند وقطب کوکبی است در غایت
صغر واقع درمیانه انجم مذکوره که بعضی از محدثین بصر
ضعف اند آنرا نمیتوانند دید نهایت قرب بقطب
شمالی دارد که آن نقطه ایست از فلک البروج که بحرکت
فلک اصلا متحرک نیست ازین جهة آن کوکب را قطب
نامیده اند دوم آنکه جدی در جمیع اوضاع علامت
معرفت قبله نیست بلکه وقتی علامت قبله است که جدی
مستقیم باشد یعنی در غایت ارتفاع باشد و درین حالت
فرقدان در نهایت انحطاط خواهد بود یا بر عکس این
وضع باشد باین طریق که جدی در غایت انحطاط و فرقدان
در نهایت ارتفاع باشند زیرا که در غیر این دو وضع جدی
بر محاذات قطب نیست که در تحقیق علامت قبله است واقع نمی
شود سیم آنکه مراد از منکب مجمع العظمین است یعنی موضعی که استخوان
کتف و بازو با یکدیگر اتصال می یابد و در حاشیه شرایع مذکور است
که منکب عظمی است در میانه آن کتف و عنق و این مخالف است
با آنچه در صحاح لغت عربیان واقع شده عبارت صحاح این است که
المنکب مجمع عظم العضد و الکتف و بعضی محققین که متصدی
شرح این رساله شده اند درین مقام کلام ایراد نموده که تنبیه بران
مناسب مینماید بیان این سخن آنکه عبارات متقدمین اصحاب
رضوان الله علیهم واقع است که علامت قبله عراق آنست که مغرب
و مشرق را بر یمین و یسار گیرند و بعضی متاخرین خصوص
مصنف رحمة الله در بیان اطلاق این کلام را نه پسندیده
مغرب را و مشرق را بمغرب و مشرق اعتدال مقید نموده اند

وسبب آنکه دیار

وسبب آنکه دیار این قید است که چون مشارق و مغارب در ایام
سال اختلاف بسیار دارند زیرا که میانه مطلع آفتاب از اول سرطان
تا اول جدی قریب بچهل و هشت درجه بعد واقع است و برین قیاس
میانه مغرب اول سرطان و اول جدی نیز همین قدر تفاوت است پس
اگر مراد از مشرق و مغرب مغرب و مشرق اعتدال نبوده باشد
ظاهر معنی این کلام چنین میشود که مغرب هر روز که اتفاق افتد بر دست
راست گرفته مشرق را روز دیگر را بر جانب چپ گرداند و این
کلام واضح است زیرا که اگر مغرب اول سرطان را بر جانب دست
راست گرفته مشرق اول جدی را ~~ومشرق اول سرطان را بر جانب یسار~~
بر جانب چپ کرد و یقین است که از نقطه جنوب بطرف مغرب انحراف
بسیار واقع میشود و اگر بر عکس این عمل نموده مغرب اول جدی و مشرق
اول سرطان را بر یمین و یسار گیرد از نقطه جنوب بطرف مشرق انحراف
کلی بفعل می آید و تفاوت میانه این دو حال بغایت بسیار است پس باید
که مشرقین را باعتدالین مقید سازند تا بعد از آن که مشرق و مغرب
اعتدال را بر یمین و یسار گیرند استقبال نقطه جنوب نموده باشند
و بعد از اتمام این کلام ذکر نموده که در کلام متقدمین اصلا قصوری
نیست و قیدی که متاخرین زیاده فرموده اند بر فایده بران مترتب
زیرا که آنچه از کلام مذکور مفهوم میشود آنست که مغرب هر روزی را
بر یمین و مشرق خود دیگر همان روز را بر جانب یسار گیرد درین صورت
از نقطه جنوب مطلق انحراف واقع نمیشود خواه آفتاب در اول
جدی باشد و خواه در اول سرطان و خواه در حیران زیرا

که هر روز اعتدالی که نقطه مشرق از نقطه اعتدال بجانب شمال میل مینماید
در همان روز نقطه مغرب نیز بهمان مقدار بجانب شمال مایل است
و برین قیاس است هرگاه مشرقین بجانب جنوب مایل باشند انحراف
مشرق و مغرب از نقطتین اعتدالی بتفاوت نیست پس در هر وقت از
اوقات که مغرب و مشرق یک روز معین با ملاحظه بر یمین و یسار
گیرد مستقبل نقطه جنوب خواهد بود و درین کلام اصلا خطا نیست
پس ظاهر شد که کلام متقدمین محتاج نیست بان قید که متأخرین بران
افزوده اند زیرا که این کلامی است عام و کثیر الفایده و اکثر مکلفین
در جمیع ایام سنه ازان منتفع میتوانند شد بخلاف انکه مراد مغرب و
مشرق اعتدالی بوده باشد چه درین صورت سوای کسانی که عارف
بعلم هیئات باشند و بر استخراج دایره هندیه قادر باشند ازین علامت
انتفاعی نخواهند داشت تا اینجا ترجمه کلام شارح محقق است و چون
این کلام در غایت لطافت و نهایت متانت است مسود اوراق
از بسط کلام نه اندیشیده عنان قلم را از وادی بیان ان باز
بکشید و باید دانست که میانه این دو علامت که مذکور شد
اختلاف تمام واقع است زیرا که جدی را بر عقب منکب ایمن کردن
مقتضی انست که از نقطه جنوب بجانب مغرب انحراف واقع شود
و مشرقین را بر یمین و یسار کردن مستلزم استقبال نقطه جنوب است
و میانه این دو علامت جمع نمودن ممکن نیست و استخلاص ازین
اشکال بیکی از دو وجه است اول انکه علامت اول مخصوص اواسط
عراق است مثل کوفه و بغداد و سایر بلادی که طول ان از جزایر
خالدات زیاده است بر طول مکه معظمه شرفها الله تعالی و علامت
دوم از برای اطراف عراق است مثل موصل و بلادی که طول ان زیاده

بر طول مکه معظمه نیست در صورت ایراد مذکور مندفع است دوم انکه
اختلاف میانه علامتین مذکورتین برای انست که اشاره
شود بانکه در جهت قبله در جمله وسعتی است و اگر مقدار مذکور را
خلاف واقع شود در نظر شرع مغتفر است چنانچه از بعضی روایات
مفهوم میشود که جدی را بر عقب سر گیرند و برین تقدیر
سوال مندفع است و شک نیست که جواب اول اجود است
و بدانکه اهل عراق را علامتی دیگر هست که آن مصنف ذکر نکرده است
در اول زوال با بروی راست مصلی دا اما این نیست
بکسی است که وقت را بعلامتی دیگر تعیین نموده باشند و

عکسه لمقابله مرجع ضمیر عکسه مصدریست که در اول کلام واقع شده
که ان کلمه جعل است و حاصل معنی این کلام انست که عکس علامتین
مذکورتین علامت جهتی است که مقابل عراق باشند مثل اهل اسکندریه
و عدن و امثال ان پس علامت ایشان انست که استقبال
نقطه شمال نموده مغرب را بر یسار و مشرق را بر یمین خود گیرند

**و لطلوع سهیل بین العینین والجدی علی الکتف
الیسری و غیبوبة بنات نعش خلف الاذن الیمنی
للشامی** یعنی شامی گردانیدن طلوع سهیل که مدعا از ظهور
انست در میانه هر دو چشم و گردانیدن جدی را بر کتف چپ
گردانیدن موضع غیبوبت بنات النعش الکبری را در عقب گوش
راست مر اهل شام را و انچه در حد انست مثل حلب و حمص و امثال
ان و محقق رحمه الله در بیان قبله عراق مذکور نمود که انها جدی را
بر عقب منکب گیرند و در قبله اهل شام مذکور ساخته که جدی را بر عقب

کرقفا جنوب کرند مفهوم میشود که انحراف اهل عراق از نقطه جنوب
بجانب مغرب زیاده است از انحراف اهل شام بطرف مغرب
وعکسه للیمنی یعنی عکس علامات مذکوره علامت جنوب است
که مقابل اهل شام باشند که ایشان اهل یمن اند و ایشان طلوع سهیل را
محاذی میانه کتفین و جدی را برطرفا بروی راست خواهند کرد
وجعل الثریا والعیوق علی الیمین والیسار للمغرب یعنی
مثل کردانیدن ثریا و عیوق را در وقت طلوع ایشان بر یمین و
یسار مر اهل مغرب را و عیوق ستاره روشنی است قریب ثریا از طرف
شمال که با طلوع او طالع و با غروب او غارب میشود و این کلام نیز
از قبیل لف و نشر است یعنی اهل مغرب ثریا را بر یمین و عیوق را بر یسار
گیرند پس ایشان مستقبل ما بین دو نقطه مشرق و شمال خواهند بود
وعکسه للمشرقی یعنی عکس علامت مذکوره علامت اهل مشرق است
پس ایشان استقبال ما بین نقطه مغرب و جنوب خواهند نمود و شارح
محقق در شرح این رساله بیان فرموده که مراد از اهل مشرق اهل خراسان
و سایر بلادی است که در حکم آنست و مخفی نخواهد بود که این کلام محل
تامل است زیراکه اکثر اصحاب خراسان را تابع قبله عراق دانسته اند
حتی که در ذکری مذکور است که صحابه رضوان الله علیهم قبله خراسان را
در ضمن قبله عراق مذکور نموده حکم باتحاد علامات قبله خراسان
و علامات قبله عراق نموده اند و بمن رسیده که در خراسان محرابی است
که منسوب بحضرت امام همام علی ابن موسی الرضا ع پس اگر آن صحیح باشد
عدول از آن جایز نیست والا اولی آنست که اجتهاد در   محراب
قبله آن بیمین و یسار جایز باشد اینست ترجمه در آن کتاب مذکور است

وان فقد

قوله

وان فقد الامارات یعنی اگر جمیع امارات قبله مفقود و منتفی باشد خواه
آنچه درین رساله مذکور است و خواه آنچه در اکثر کتب مبسوط فقه ذکر شده
و مقدور نباشد مصلی را که معرفت آن حاصل کند مثل اعمی و عامی که بسبب
ضیق وقت یا کثرت بلادت قادر بر تعلم نباشد درین صورت تقلید نماید
عادلی را که بقبله و حکم آن عارف باشد خواه معرفت او بقبله بطریق
یقین حاصل شده باشد و خواه بطریق ظن و زن و مرد و عبد و حر
درین حکم مساوی اند و اگر تقلید عادل میسر نباشد تقلید کسی نماید که ظاهر الاسلام
باشد و اگر آن نیز مقدور نباشد در جواز تقلید فاسق و کافر هرگاه صدق
ایشان مظنون باشد دو قول است و در ذکری مذکور است که اولی جواز تقلید
ایشان است زیراکه در اکثر عبادات ظن قایم مقام علم است پس هرگاه
بقول فاسق یا کافر ظن متبع شرعی حاصل شود عمل بآن متعین خواهد بود
و باید دانست که علامه رحمه الله و بعضی اصحاب اعتقاد داشته اند که کسی که
اهل اجتهاد باشد یعنی قادر باشد بر آنکه قبله را بامارات که در شرع
مقرر شده استعلام نماید و بسبب مانعی مثل حبس یا کثرت ابر یا
امثال آن بالفعل قادر بر تعیین قبله نباشد او را مطلقا تقلید جایز نیست
بلکه با وسعت وقت بجهات اربعه نماز کند و اگر وقت مضیق باشد
قول ٢   بنماز کردن بهر طرف که خواهد اکتفا نماید و ایضا باید دانست که تقلید
عبارتست از قبول غیری که او قول او از اجتهاد ناشی شده
اما اگر عادلی تعیین قبله نماید در مواضعی که قول او مفید ظن یقین باشد
یا بطریقی که اخبار نماید یا بطریقی که تیامن یا تیاسر از فلان محل
می باید نمود درین صورت اعتماد بر قول آن جایز است التالی

المصلّی

توجّهه الی اربع جهات ان جهلها دویم از امرین

مذکورین که مراعات ان در قبله واجب نیست که اگر مصلّی جاهل

باشد بقبله یعنی نه بطریق یقین و نه بطریق ظن او را معرفت قبله

حاصل نشود هر نماز را بچهار طرف نماز گذارد و مثلا اگر هر دو فریضه

ظهرین را بر ذمه داشته باشد مادامی که ظهر را بجهات اربعه نگذارد

بشروع در ادای عصر نمیتواند نمود و اگر وقت مضیق باشد

بعنوانی که زیاده از ان وسعت نداشته باشد که یک کدام

از فریضتین مذکورتین را بجهات اربعه تواند گذارد در ین حالت

وقت را مخصوص نماز عصر دانسته انرا بچهار طرف ادا نماید

و نماز ظهر را قضا کند و این حکم در جمیع انچه مشروط بقبله

باشد در رعایت احتیاط بعنوان مذکور در ان ممکن باشد

جاری است مثل نماز میت و ذکر مذبوح مشروط بحال استقبال

و امثال انها چه لازم است که هر یک را بجهات اربعه بجای

آورد تا از عهده تکلیف بیقین برون امده باشد اما انچه

رعایت احتیاط در ان مقدم مقدور نیست مثل دفن میت

و ذبح و امثال آن نسبت بانها این حکم ساقط است **ولو ضاق**

الوقت الّا عن جهة اجزأت یعنی اگر در وقت مضیق

باشد بعنوانی که زیاده وسعت نداشته باشد که زیاده از یکمرتبه / یکمرتبه

آن نماز را بجا تواند آورد درین صورت جایز است که بیک

جهت اکتفا نموده بهر طرف که خواهد نماز کند و اگر بعد از این

ظاهر شود که نماز او بطرف قبله بوده یا انحراف او از قبله

قدر

٦٣

قدر قلیلی بوده بنوعی که ما بین المشرقین متوجه بوده ان نماز مجزی است

و اگر ظاهر شود که متوجه مغرب یا مشرق بوده با بقاء وقت

اعاده آن نماز لازم است و بعد از خروج وقت اعاده لازم

نیست و اگر متحقق شود که در حالت نماز مستدبر قبله بوده اعاده آن

نماز باقی مانده باشد و انچه ازین کلام مفهوم میشود نیست که اگر هر دو نماز

مثل ظهرین بر ذمه داشته باشد و وقت زیاده نباشد که هر کدام

را یکمرتبه ادا نماید درین صورت هر دو نماز را بهر طرف خواهد

بگذارد و او را مجزی باشد زیرا که ضرورت داعی است با آنکه

استقبال قبله درین وقت ساقط باشد و محتمل است که وقت مخصوص

وقت عصر دانسته انرا بدو طرف بگذارد و نماز ظهر قضا کند

فهذه ستون فرضا مقدمة حضرا و سفرا و ان کان

بعضها بدلا عن بعض کانواع الطهارة یعنی انچه مذکور شد

شصت فریضه است که مراعات ان در مقدمات صلوة در حالت سفر

و حضر واجب است و اگرچه بجای آوردن مجموع ان در هر نماز واجب نیست

بلکه بعضی از انها عوض بعضی دیگراند زیرا که مذکور شد که وضو با غسل

جنابت جمع نمیشود و همچنین تیمم وقتی واجب است که وضو و غسل متعذر باشد

پس مجموع این فروض در جمیع حالات واجب نیست بلکه بعضی بدل از

بعضی دیگراند و وجه حصر در عدد مذکور است که فروض هر یک از وضو و

غسل و تیمم دوازده است که مجموع ان سی و شش باشد و لبس ازاله النجاسات

عشره ده چیز واجب و واجبات ساتر پنج است و سبب مراعات

اوقات صلوات خمس پنج چیز واجب میشود و در هر یک از مکان و قبله

دو چیز لازم است و مجموع مذکورات شصت فرض میشود چون

کیفیت و کمیت بعضی صلوات در حالت سفر بر خلاف حضر است

مصنف رحمه الله اراده نموده که مشروط قصر نماز را بیان کند

ازین جهة میفرماید که شمول السفر للوقت موجب لقصر رباعیة
دیگر یعنی اگر شامل شدن سفر تمام وقت نماز را موجب است که نمازهای
چهار رکعتی سفر را قصر نمایند و مرجع ضمیر که در کلمه رباعیة واقع شده
بدلیله سفر است و باین قید احتراز واقع میشود از رباعیة که در
حضر فوت شده باشد وانرا در سفر قضا کند زیرا که قصر ان لازم نیست
بلکه انرا بطریقی که در حضر واجب بوده چهار رکعت بجا باید کرد و شمول
سفر تمامی وقت را باین طریق متحقق میشود که سفر احاطه تمام وقت
نماز نموده از اول وقت تا اخر مسافر باشد بعنوانی که پیش از خفاء
اذان و مفارقت جدران الی قدر زمان که نماز را با شرائط
ان بجای تواند اورد نگذشته باشد و همچنین در وقت مراجعت
نیز بعد از ظهور اذان و جدران مقدار ادای رکعت را در نیافته
چه هرگاه سفر بطریق مذکور تمام وقت نماز احاطه نماید باجماع
اصحاب واجبست که نمازهای رباعیه را قصر نموده دو رکعت
گذارد و ازین کلام مفهوم میشود که اگر بعد از دخول وقت نماز
و گذشتن مقدار اداء ان مسافر شود و نماز را نکرده باشد
و در اثنای سفر نماز کند درینصورت نماز را تمام باید کرد
و همچنین است اگر در حالت سفر وقت نماز داخل شود و بعد
از قطع سفر نماز کند و این مذهب علامه است در مختلف و
بعضی اصحاب را اعتقاد انست که در صورت اول
نماز را قصر کند و در صورت دوم تمام کند تا در هر دو صورت
مراعات حال ادا نموده باشد زیرا که در صورت اول

در وقت ادای نماز سفر و در صورت ثانیه مقیم بوده است پس اول
قصر و دوم را تمام باید کرد و درین مسئله چند قول دیگر است که خوف
اطناب از ایراد ان مانع است و احتیاط مقتضی انست که درین دو صورت
میانه قصر و اتمام جمع کند و باید دانست که از جمله مواضعی که فقهای امامیه
رضوان الله علیهم بان متفرد اند و اصحاب مذاهب اربعه باجمعهم دران خلاف
نموده اند انست که در مواضع اربعه که ان مسجد مدینه و مسجد
کوفه و حایر حسینیه است مسافر میانه قصر و اتمام نماز مخیر است
ازینجهة مصنف رحمه الله از کلیه مذکوره انرا استثنا نموده
میفرماید که فی غیر الاربعة یعنی شمول سفر تمامی وقت
صلوه را مقتضی قصر نماز است الا در مواضع اربعه که میانه
اصحاب مشهور است چه دران اماکن قصر نماز واجب نیست
بلکه مصلی میانه قصر و اتمام دران مواضع مخیر است اما افضل
انست که نماز را تمام کند زیرا که دران موضع مشرفه اهتمام
شارع باکثار عبادات بیشتر از باقی مواضع است و ماخذ
این حکم احادیث صحیحه مرویه از اصحاب عصمت سلام الله
علیهم اجمعین چنانکه حماد بن عیسی از حضرت صادق علیه السلام روایت
نموده انچه مضمونش انست که از جمله علومی که در علم الله تعالی
مخزون است انست که در چهار موضع که ان حرم الله تعالی و حرم رسول الله
و حرم امیر المومنین و حرم امام حسین علیهم السلام است نماز را اتمام
و مراد بحایر امام حسین علیه السلام مقامی است که سور حسینیه احاطه
ان نموده است و سبب اطلاق این اسم بران مقام مشرفه انست که
متوکل عباسی علیه اللعنه در ایام استیلاء خود اراده نمود که حرم امام

از طواف آن مرقد منور بالغ آمده نگذارند که بسعادت تقبیل آن
سده سنیه فایز گردند و چون اثری بر منع آن مرتب نشد
بتخریب آن مکان قدسی نشان فرمان داده حکم نمود
که آب بر انجا بندند و بهر فرمان بر آن سر خیل اهل عصیان نمودند

اب دران موضع جریان نیافت این معنی باعث حیرت خلایق گشته
آن مشهد جنت تربت بحایر موسوم گردید و صدوق طاب ثراه
درین مسئله خلاف نموده در مواضع اربعه مذکوره نیز قصر نماز را مثل سایر
بلاد لازم میدانند و اخباری که دلالت صریحه بر افضلیت یا تمام بلکه
تحتم ان دارند تضعیف ان مینماید و در اینکه حکم مذکور مخصوص مساجد
اربعه مذکوره است یا اینکه بلدان اربعه نیز درین حکم نیز مثل مساجد اربعه اند
اصحاب را دو قول است و اگرچه بعضی اخبار لفظ حرم واقع شده و حرم
بلد را نیز شامل است اما اکثر اصحاب خصوصا علامه در مختلف
حکم تخییر را مخصوص مساجد دانسته در خارج مسجد مثل باقی اوطان
حکم بوجوب تقصیر نموده اند زیرا که در حکمی که بر خلاف اصل واقع
اقتصار بر موضع نص اولی است و انچه احوط است ان است که در این
اماکن عزم اقامت عشره نموده نماز را تمام کند و بر تقدیر عدم
عزم میانه قصر و اتمام جمع کند و باید دانست که اگر وقت مضیق
باشد بنوعی که وسعت اتمام صلوة نداشته باشد قصر نماز متعین و متحتم
خواهد بود و اگر در صورت مقدار اداء چهار رکعت از اخر وقت
ظهرین زیاده باقی نباشد قصر فرضین متحتم است تا هر دو نماز را
ادا ادراک نمود و اگرچه محتمل است که تمام ان زمان را مخصوص
عصر دانسته ظهر را قضا کند میتواند بود که ظهر را قصر نموده عصر را
تمام کند تا هر دو نماز را در وقت دریافته فضیلت اتمام را

متحتم

تواند

دریافته

دریافته باشد اداء و قضاء این کلام بحسب ترکیب حال واقع شده
از کلمه رباعیه که در صدر کلام واقع است تبادیل اداء بمؤدات
و قضاء بمقتضاة و معنی این کلام انست که شمول سفر تمامی وقت نماز را
موجب قصر صلوات رباعیه است خواه رباعیه مذکوره را در وقت خود
میگذارده باشند و خواه در سفر فوت شده باشد و در غیر سفر ان را
قضا نمایند زیرا که صلوات قضا در همه احکام خصوصا در قصر و اتمام
تابع حالت ادا است و بنابرین اگر در یکی از مواضع اربعه که مواضع تخییر اند
نمازی فوت شود مصلی در قصر و اتمام قضاء ان نماز مخیر خواهد بود
و اگرچه در غیر ان اماکن قضا را بفعل می آورده باشند و این یک
قولست از اقوال که اصحاب رضوان الله علیهم درین مسئله بیان نموده اند
و بعضی را اعتقاد انست که واجبست که قضای ان نماز مقصور را
گذارده خواه در موضع تخییر ان را بجای آورد و خواه در غیر ان
و قولی دیگر انست که اگر قضاء ان نماز نیز در یکی از مواضع تخییر گذارده شود
مصلی میانه قصر و اتمام مخیر است و اگر در خارج ان گذارده شود قصر ان نماز
متعین و متحتم و باید دانست که وجوب قصر صلوات در سفر
مشروط است بهشت شرط و از ان جمله دو شرط مذکور شد اول شمول
وقت تمامی وقت را دویم انکه در یکی از مواضع تخییر نباشد
و مصنف طاب ثراه بشرط سیم و چهارم اشاره نموده میفرماید که
بفصل ثمان فراسخ یعنی میباید که ان سفر بنوعی باشد که هشت
فرسخ یا زیاده نموده باشد پس اگر بدون قصدی سفر کند مثل انکس
که سرگردان باشد یا انکه قصد کند اما قصد مسافت مذکوره ننموده

مثل کسی که از عقب گم شده یا باستقبال مسافری رود و گمان او چنان
که پیش از بلوغ مسافت سفر او منتهی خواهد شد او را قصر نماز جایز نیست
و اگر چه درین حالت سفر او منجر بزیاده از حد مسافت شود و اگر بقصد
چهار فرسخ نموده اراده برگشتن داشته باشد که در همان روز مراجعت نماید
درین صورت او را نیز قصر میباید نمود زیرا که قصد هشت فرسخ درین صورت
نیز متحقق شد و بدانکه مراد بفراسخ فراسخ شرعیه است و هر فرسخ شرعی سه
میل است و هر میل چهار هزار ذرع که هر فرسخ دوازده هزار ذرع باشد و هر ذرع
بقدر عرض بیست و چهار اصبع است و عرض هر اصبع بقدر عرض هفت جو
میانه تقدیر نموده اند و عرض هر جو بقدر عرض هفت موی یابو است
دیگر بدانکه کسی که بتبعیت دیگری سفر کند چنانچه قصد مفارقت از آن
شخص نداشته باشد مثل مملوک و ملازم و زوجه و امثال آن درین
حالت اگر قصد متبوع خود داند و داند که سفر او بقدر مسافت
یا زیاده است او را نیز قصر میباید نمود و الا او را قصر نماز جایز
نیست و مصنف رحمه الله بشرط پنجم از شروط مذکوره اشاره نموده
میفرماید که خفاء الاذان والجدران و لو تقدیرا یعنی دیگر از
شروط قصر صلوة است که ابتداء قصر از انجا کند که آواز موذن نشنود
و دیوارهای بلد خود را نبیند و اگر چه برسبیل فرض و تقدیر باشد و این نسبت
بکسی است که او را گوش و چشم نباشد یا آنکه بلد او در موضع مرتفعی
واقع شده باشد بنحوی که از مسافت بعیده مرئی می شده باشد
یا بعکس این باشد یعنی بلد او در موضع منخفضی باشد که زود از نظر
غایب شود و چه در جمیع این صور فرض باید که زود از انقطاع موانع مذکوره
ابتداء خفای اذان و جدران از چه موضع متحقق میگردد بدء ابتداء

قصر

صلوة از همان موضع نماید و ابن بابویه رحمه الله این شرط را اعتبار ننموده بلکه از
وقت خروج از منزل حکم بوجوب قصر فرموده است و احادیث ائمه معصومین
سلام الله علیهم اجمعین و اتفاق اصحاب که قریب بحد اجماع است بر تقدیر این
قول حجت است و عدم المعصیة به یعنی ششم از شروط ثمانیه که در تقصیر
صلوة معتبر است آنست که سفر مذکور سفر معصیت نباشد مثل سفر
مملوک بدون اذن مالک و سفر زوجه بدون رضاء زوج و سفر
کسی که از جهاد بگریزد و سفر آنکه در جهت راه طریقی اختیار نماید که خوف تلف نفس
داشته باشد و آنکه بقصد قطع طریق یا اخذ مال مسلمان یا ضرر مسلمانی
سفر کند یا آنکه تابع ظالمی بعنوان یا آنکه بقصد تجارت محرمات سفر کند
چه در جمیع این صور اتمام نماز واجب است و بالجمله میباید که آن سفر او
واجب یا مندوب یا مباح باشد تا او را قطع صلوة جایز باشد
و اگر در اثناء سفر معصیت از قصد معصیت باز آید و سفر او مباح
شود درین صورت ملاحظه باید اگر بقدر مسافت باقی مانده باشد
نماز را قصر نماید و اگر کمتر از قدر مسافت مانده باشد نماز را تمام کند
و همچنین اگر سفر مباح بسفر معصیت مبدل شود درین حالت ترخص او
منقطع شود و او را جایز نیست که بعد از آن نماز را قصر کند و اگر سفر
مذکور مستلزم ترک واجبی باشد مثل ترک تعلیم یا تعلم علم نسبت بکسی
که بر او واجب عینی یا کفائی باشد آنچه از کلام بعضی اصحاب مستفاد
می شود آنست که او را نیز قصر نماز جایز نیست زیرا که آن سفر درین
حالت نوعی از معصیت است و مصنف رحمه الله بشرط هفتم اشاره
نموده میفرماید و انتفاء الوصول الی بلده او الی مقام عشرة

منویه او الی مقام ثلثین مطلقا یعنی دیگر از شروط قصر
صلوة آنست که مسافر در اثناء مسافت ببلد خود یا موضعی که قصد اقامت
ده روز در انجا نماید یا بموضعی که بدون قصد اقامت ده روز مدت
سی روز او را در انجا توقف واقع شود نرسد چه هرگاه که یکی ازین
سه امر متحقق شود درین حالت سفر او منقطع گردیده میباید که نماز
را تمام نماید و مراد ببلد او هر موضعیست که مصلی او را وطن خود
اعتبار نموده و قصد اقامت دایمی در انجا داشته باشد یا انکه او را
در انجا ملکی بوده باشد و با وجود ملک مدت شش ماه متصل یا متفرق در
انجا توقف نموده باشد بنوعی که اتمام صلوة دران موضع براو واجب
شد خواه ان ملک صلاحیت سکنی داشته باشد مثل خانه و باغ در
صحرا و امثال ان و خواه صلاحیت سکنی نداشته باشد مثل شجره و جدول
چه هرگاه این دو شرط متحقق شود ان موضع و حدود ان موضع تا
جایی که خفاء اذان و جدران نشود نسبت باو وطن شرعی است و
مراد از کلمه مطلق درین مقام اقامت غیر منویه است بقرینه کلمه منویه
که سابق بران مذکور شد و اگرچه استفاده این معنی از کلمه مذکوره
محتاج اندک عنایتی هست و قول مصنف که ما یغلب له السفر
الا ان یقیم عشرا اشاره بشرط هشتم است یعنی با وجود شروط سبعه
سابقه قصر نماز مشروط است بانکه مسافر از جمله کسانی نباشد که
شرعا سفر ایشان بر حضر غالب باشد مثل مکاری و ملاح
و صحرانشینان که اکثر اوقات بسبب طلب اب و گیاه در اقطار
و اطراف مترددند زیرا که بر ایشان قصر صلوة واجب نیست
الا انکه مدت ده روز در بلد خود یا در غیر ان با قصد اقامت
توقف کنند چه درین صورت حکم کثیر السفر از و ساقط میگردد و بعد

از انکه مرتبه

مرتبه دیگر سفر کند قصر صلوة بر او واجبست و ایضا کثرت سفر متحقق میشود
بانکه سه مرتبه یا زیاده بقصد مسافت سفر کند و در اثناء ان ده روز
در بلد خود یا در غیر بلد خود با قصد اقامت توقف ننماید چه در سفر سیم او را
کثیر السفر میگویند چنانچه بعضی اصحاب بان تصریح نموده اند و اتمام صلوة
درین سفر نیز براو واجبست الا انکه ان نیز در بلد خود یا غیر بلد خود با قصد
اقامت ده روز توقف کند که اگر چنین کند حکم کثیر السفر از و منتفی
و درین بحث نیز ایراد چند مسئله از ذکری منقول شده مناسبست اول
انکه کسی که بران قصر صلوة واجب باشد اگر با وجود علم بوجوب قصر نماز را
تمام کند نماز او باطل و اعاده ان نماز براو واجبست و اگر
بوجوب قصر جاهل باشد و جاهلا نماز را تمام کرده باشد انچه در
میانه اصحاب مشهورست انست که با بقاء وقت اعاده ان نماز براو
واجبست و در خارج وقت اعاده ان نماز براو واجب و لازم نیست
دوم انکه اگر وجوب قصر را فراموش نموده نسیانا نماز را تمام کند
انچه مشهورست انست که درین صورت نیز در وقت اعاده ان نماز را
لازم نیست و اگر بعد از وقت بوجوب قصر متذکر شود اعاده ان لازم نیست
و ابن بابویه و بعضی اصحاب در وقت و در خارج وقت اعاده را
لازم دانسته اند سیم انکه شرایط قصر صلوة و صوم متفاوتست یعنی در
هر مقام که قصر صلوة واجب باشد افطار نیز واجبست و در هر مقام که اتمام
صلوة واجب باشد صوم نیز واجبست الا در تخییر مواضع اربعه که اتمام
صلوة دران اماکن افضل است چنانچه مذکور شد و صوم چنین نیست بلکه
لازم است که دران اماکن افطار نماید زیرا که احادیث تخییر مخصوص

[illegible] از آنکه صوم واجب در سفر منعقد نیست صوم او مجزی است
و در [illegible] ادای آن صوم لازم است چهارم آنکه هر گاه
مسافر در موضعی قصد اقامت ده روز نموده یک نماز را یا زیاده
در آن موضع تمام کند و بعد از آن از آن موضع بیرون رود بجای
که خفای اذان و جدران متحقق شود و حد مسافت نباشد
اگر قصد آن داشته باشد که مرتبه دیگر بهمان موضع معاودت
نموده ده روز دیگر در آنجا مقیم باشد در این صورت در رفتن
و باز گشتن باتفاق اصحاب نماز را تمام کند و اگر عزم معاودت
داشته باشد اما قصد اقامت دوازده نداشته باشد نماز را
در حالت رفتن تمام نموده در حین معاودت قصر نماید و اگر
قصد عدم عود داشته باشد و در حالت رفتن نیز نماز را
قصر کند پنجم آنکه توابع موضعی که در آنجا قصد اقامت نموده
تا جائی که خفای اذان و جدران متحقق شود داخل آن موضع
است و اتمام صلوة در آنجا نیز واجب است و محتمل است که حکم
اتمام را مخصوص نفس آن بلد دانسته در خارج آن اعتبار ننماید

الفصل الثانی فی المقارنات

کتابخانه آستان قدس

الفصل الثانی فی المقارنات

یعنی فصل دوم از
فصول ثلثه که این رساله مشتمل است بر آن در بیان مقارنات
نماز است و مقارنات نماز عبارتست از اجزاء صلوة که حقیقت
و ماهیت صلوة از آن مرکب و متقوم است و بعضی محققین
در شرح این رساله بیان نموده آنچه معنیش اینست که
مقارنات صلوة عبارتست از چیزهائی که مقارن صلوة
باشند بی آنکه میانه ایشان چیزی که غیر صلوة باشد
متخلل شود خواه فعل باشد و خواه قول و خواه جزء و خواه شرط و درین
کلام دو بحث است اول آنکه این کلام بحسب ظاهر دلالت دارد بر آنکه مقارنات
صلوة چیزی است سوای صلوة که مقارن صلوة میشود زیرا که مقارنت
دلالت بر مغایرت دارد بدلیل آنکه مقارنت میانه شیء و نفس آن شیء
ممکن نیست و ظاهر است که مقارنات عبارتست از مجموع آنچه
اسم صلوة بر آن اطلاق [illegible] میشود و غیر آن نیست دوم آنکه
این کلام صریح است در آنکه شروط صلوة نیز از مقارنات است و هیچ شک
نیست در آنکه شروط [illegible] صلوة را از جمله صلوة [illegible] هر چند
در میانه چیزی دیگر متخلل نشود بعد تمام دارد زیرا که از این معلوم
لازم می آید که استقبال قبله و ستر عورت و سایر شروط هر گاه
بنوعی متحقق شود که در میانه چیزی دیگر متخلل نشود داخل صلوة
باشند و فساد این کلام وضوح تمام دارد پس آنچه در تفسیر
مقارنات مذکور شد اولی باشد از آنچه شارح محقق ایراد فرموده
و هم تمامیت نفی مقارنات نماز هشت است و این بنا بر جزئیت

نیت و وجوب اسلام است و بباید دانست که صحابه رحمهم الله در جزئیت و
شرطیت نیت اختلاف نموده اند دلایل فریقین رحمهم الله
در رد و ابطال جانبین در اکثر کتب فقهیه مسطور است چنانچه در ضمن مبسوط
حکایات آینده فی الجمله شعاری بان واقع خواهد شد و اگرچه فی الحقیقه
تحقیق این مسئله قلیل الفایده است زیراکه باتفاق اصحاب نیت از جمله
واجبات صلوة و ارکان انست باین معنی که ترک ان عمدا و سهوا
نماز باطل است و رکن بودن او نیز دلالت بر جزئیت او ندارد
زیراکه مراد از رکن نماز چیزی است که جزء نماز باشد یا شبیه است
تام بجزء داشته باشد و ترک او عمدا و سهوا مبطل نماز باشد
چنانچه بعضی اصحاب بان تصریح نموده اند و علی التقدیرین این معنی در نیت
متحقق است پس بر تحقیق شرطیت و شطریت نیت بر ثمره
مرتب نمیباشد و کلام مصنف رحمه الله در این رساله مشعر است بجزئیت نیت
و در ذکری نیز چنان این مذهب فرموده و دلایلی که افاده
شرطیت مینماید ابطال نموده است و چون شارح محقق مقارنات
را بنوعی تفسیر نموده که بر شرط نیز صادق می اید بن مقرر ما
که انکه شیخ شهید ثانی علیه الرحمه فرموده که نیت را از مقارنات
صلوة دانستن مبنی بر انست که نیت جزء صلوة باشد
محل تامل و نظر است و مخفی نخواهد بود که بعد از تحقیق انکه
در تفسیر مقارنات که سابقا مذکور شد وضوح می یابد
که در کلام شیخ مشار الیه اصلا خدشه نیست و ظاهر عبارت

رساله مشعر بجزئیت نیت است و ایضا ازین کلام مفهوم میشود که تسلیم
از جمله واجبات است و داخل اجزاء صلوة است چنانچه مختار اکثری
اصحاب است و جمعی دیگر درین مسئله مخالفت دارند و تحقیق این کلام
نیز در مبحث سلام از مساعدت توفیق مامول است و من الله الاعانه
الاول النیة یعنی اول از مقارنات صلوة نیت است که تحقیق
معنی نیت و بیان وجوب ان در مبحث وضو مذکور شده تکرار ان
مناسب نیست و یجب فیها سبعة یعنی در نیت صلوة مراعات
هفت است و بباید دانست که مصنف رحمه الله تصریح نموده باینکه واجبات
نیت هفت است و در وقت تعداد واجبات نیت از امور سبعه
زیاده از شش امر مذکور نیست که ان قصد تعیین و وجوب و اداء یا قضا
و قربت و استدامت و مقارنت بتکبیر احرام است چنانکه تفصیل ان
بعد ازین مذکور میشود و ازین جهت است که در تصحیح این کلام که عبارات
علماء اعلام اضطراب تمام دارد و هر یک از شارحان این رساله
بارتکاب تکلفی وجهی دیگر را امور سته مذکوره افزوده اند و
از ارتکاب [illegible] تا ویل بنظر مسود اوراق در ایراد ان از ارتکاب
اطناب اجتناب می نماید اول انکه در بعضی شروح مذکور است که
همچنانکه امور اربعه آتیه که ان تعیین صلوة و وجوب و اداء
و قضا و قربتست از اجزاء نیت اند همچنین قصد بامور اربعه
در نیت معتبر است بلکه فی الحقیقه نیت عبارت است از امری
بسیط که ان قصد مذکور است و سایر امور اربعه از متعلقات
ان قصد است پس در ضمن قصد امور اربعه پنج امر از واجبات سبعه

مذکور شده باشد و بانضمام مقارنت تکبیر و استدامت حکمیه که صریحاً
مذکور اند امور سبعه تمام شود و چون تحقیق قصد بدون مقصودی
متصور نیست ازینجهة مص رحمه الله قصد را علیحده از واجبات
نشمرده بلکه در ضمن امور اربعه مندرج ساخته است و ناخوشی
این کلام وضوح تمام دارد زیرا که مطلق قصد را که تعقل
آن بدون متعلقی از مقوله ممتنعات است علیحده واجب
شمردن و هریک از متعلقات آنرا واجبی برآورد انسب
مستبعد است دوم آنکه شیخ محقق شیخ علی طاب ثراه در شرح
این رساله ایراد نموده که چون در نیت مطلق یعنی بدون
ملاحظه خصوصیت افراد و ادا و قضا ملاحظه کرده میشود ازین
جهة مص رحمه الله نظر بماهیت نیت نموده هریک از ادا
و قضا را علیحده منظور داشته است و اینکه هر فردی از
افراد نیت یک کدام ازین دو صفت متصف نمیتواند
بود منظور نیست زیرا که ماهیت مطلقه معروض هر دو
امر واقع میشود و اگرچه بر سبیل بدلیت باشد پس بملاحظه
ادا و قضا و پنج امر دیگر که صریحاً مذکور است امور سبعه
بتمام مذکور شده باشد و این کلام نیز خالی از بعدی
سیم آنکه شیخ شهید ثانی شیخ زین الدین رحمه الله بیان
نموده که چون در نیت نماز وجوب دو مرتبه قصد کرده
میشود اول وجوب توصیفی که در ضمن فرض الظهر مثلاً

ملاحظه

ملاحظه کرده میشود دوم وجوب تعلیلی که لوجوبه اشاره بآنست
و وجوب قصد وجوبین مذکورین یا جواز اکتفا باحدهما
میانه اصحاب مختلف فیه است و مص بسبب استخلاص از خلاف
مذکور هر دو وجوب را در نیت اخذ نموده تصریح بوجوب
ذکر وجوبین مذکورین فرموده است چنانچه در صفت نیت
مذکور شده و بسبب اختصار که درین رساله مطلوبست
در هنگام تعداد واجبات نیت هریک از وجوبین را
علیحده ذکر نموده ببیان صفت نیت که مشتمل بر هر دو
وجوبیت اکتفا نموده است پس بتکرار قصد وجوب امور
سبعه تماماً مذکور شده باشد و اگرچه این تاویل نیز از تکلف
خالی نیست اما بعد از تامل از وجهای سابقین اقرب مینماید
القصد الی التعیین والوجوب یعنی از جمله واجبات
نیت آنست که مصلی قصد تعیین نماز نماید و مراد بتعیین نماز
آنست که مصلی در نیت صلوٰة تعیین نماید که این نماز میگذارد
نماز ظهر است مثلاً یا نماز دیگر زیرا که بی ملاحظه تعیین مذکور
این نماز از سایر صلوات ممتاز نمیگردد و هم چنین لازم است
که قصد وجوب آن نماز نماید هرگاه آن نماز واجب باشد زیرا
که صلوٰة بصفت وجوب و استحباب متصف میگردد و امتیاز
هریک از دیگری بی قصد آن مقدور نیست والاداء
والقضاء یعنی دیگر از واجبات نیت آنست که مصلی قصد کند

بانکه این نماز ادا است هرگاه ان نماز را در وقتی بجای می اورد
شد که شرعا برای ان نماز مقرر شده یا انکه قصد قضا نماید
هرگاه ان نماز را در خارج وقت مقدر شرعی میگذارده
باشد و یقینی است که اجتماع ادا و قضا در یک نماز ممکن
نیست پس در هر نیت ملاحظه یکدام ازین دو امر زیاده
واجب نباشد والقربة یعنی دیگر از واجبات
نیت قصد قربت است باین که قصد نماید بانکه این نماز را
برای ان میگذارد که او را بجناب جلال احدیت
قرب معنوی حاصل شده بشرف رضوان الهی مشرف
گردد و او را قدر و منزلتی در ان حضرت حاصل شده
مستحق رفع مراتب گردد چنانچه در مقدمه اشاره
باین مضمون واقع شده و ظاهرا قصد فوز ثواب یا نجاة
از عقاب منافی قصد اخلاص نیست چنانچه در بعضی
ایات قرانیه اشاره بان واقع است والمقارنة
للتحریمة یعنی دیگر از واجبات نیت انست که
نیت را مقارن بتکبیر احرام گردانند بحیثیتی که بعد از
اتمام نیت بلا فاصله بتکبیر احرام متلفظ شود و در میان
تلفظ بجزء اخر نیت و جزء اول تکبیر احرام اصلا
زمانی متخلل نشود والاستدامة حکما
حکما الی الفراغ یعنی دیگر از واجبات نیت انست
که مصلی از اول

از اول شروع در صلوة تا وقت فراغ از ان بر حکم نیت باقی بود
امری که منافی نیت باشد بخاطر نگذارند این است معنی استدامت
حکمی که بعبارت فقها مذکور میشود اما استدامت فعلی که ان استحضار
نیت است در جمیع اجزاء صلوة باتفاق اصحاب واجب نیست
والا حرج لازم می اید و در اوایل این اوراق اشارت باین واقع
شده و احتیاج بتکرار ان نیست وصفتها یعنی صفت نیت
انست که مصلی امور اربعه مذکوره را قصد نموده معانی انرا در خاطر
بگذارند و تلفظ بالفاظ مذکوره لازم نیست بلکه اکثر اصحاب تلفظ
به نیت را مکروه دانسته اند زیرا که کلامی است بعد از اقامت
که داخل نماز نیست و اگر خواهد به نیت تلفظ نماید چنین گوید که
أُصَلِّي فَرْضَ الظُّهْرِ أَدَاءً لِوُجُوبِهِ قُرْبَةً إِلَى اللّٰهِ
کلمه اداء حال از مفعول اصلی است و قربة الی الله مفعول له فعل
مذکور است بعد از انکه متعلقات او ملحوظ شود و معنی این کلام
انست که بجا می اورم نماز واجب ظهر را در وقت مقدر شرعی ان
برای انکه این نماز بر من واجب است از برای رضای خدا ولو نوی
القطع في اثناء الصلوة او فعل المنافي بطلت في قول
یعنی اگر مصلی در اثناء نماز قصد نماید که نماز را قطع کند یا قصد کند
کند که فعلی که منافی نماز باشد ~~از او واقع شود~~ بجای اورد نماز
او از وقت قصد مذکور باطل است و اگر چه انچه منافی نماز باشد
از او واقع نشود زیرا که این قصد با استدامت حکمیه که
که در نیت شرط شده منافات دارد و این بنا بر قول است

بالتلفظ را عمدا الفعل والعیاذ بالله بر کعت نعم حاصمه بعد بلا فاصله

که اعتقاد مصنف رحمه الله و بعضی اصحاب قوی است و بعضی را
اعتقاد آنست که بمجرد قصد مذکور نماز او باطل نمیشود و مادام
که آنچه منافی نماز باشد بفعل نیاورد **الثانی التحریمه**
یعنی دوم از مقارنات نماز تکبیر احرام است و وجه آنکه آنرا تحریمه مینامند
آنست که بسبب او هر چه غیر نماز است حرام میشود و تکبیر احرام
باتفاق اصحاب رکنی است از ارکان صلوة که زیاده و نقصان
عمداً و سهواً مبطل نماز است **ویجب فیها احد عشر** یعنی لازم است
که در لفظ تحریمه یازده چیز ملاحظه نماید ان بنوعی که شرعاً
مطلوبست بحصول پیوندد **الاول التلفظ بها و صورتها
الله اکبر** یعنی اول از واجبات تکبیر احرام آنست که بصیغه
آن تلفظ نماید و صورت صیغه تحریمه الله اکبر است و جایز نیست
که معنی صیغه مذکوره را بخاطر گذرانیده تلفظ بان ننماید **فلو ابدل
الصیغة بطلت** یعنی پس اگر صیغه مذکوره را تغیر داده در عوض
او لفظ دیگر بگوید نماز او باطل است و اگر چه آنچه ادا نموده باشد
با صیغه الله اکبر در معنی موافق باشد مثل آنکه بگوید الرحمن اکبر
یا آنکه بگوید الله اجل یا الله اعظم یا امثال آن زیرا که آنچه از شارع
منقولست صیغه مذکوره است و عدول از آن جایز نیست **الثانی
عربیتها فلو کبر بالعجمیة اختیاراً بطل** یعنی دوم از واجبات
تکبیر احرام آنست که صیغه آن را بعربی ادا نموده آنچه از سلوک عربیان
منوط و مربوط است مراعات نماید پس اگر با وجود قدرت بر تلفظ
بصیغه عربیه تکبیر احرام را بغیر لغت عربی ادا نماید آن تکبیر باطلست
و در حالت اضطرار مثل کسی که صیغه تحریمه را بعربی ادا نتواند نمود

دو وقت نماز وسعت آن نداشته باشد و تعلیم گرفته بعد از آن نماز
گذارد یا کسی نباشد که او را تعلیم دهد بهر لغت که میخواهد تلفظ
جایز است و ترجمه آن بفارسی چنین گوید که خدا بزرگست **الثالث
الموالات فلو فصل بما یعد فصلا بطل** یعنی سیم از واجبات
تکبیر احرام موالات است باین معنی که بعد از فراغ از کلمه اولی
فاصله کلمه ثانیه را ادا نماید پس اگر در میانه کلمتین فاصله نماید بنوعی
که عرفا آنرا فاصله توان گفت و اگر چه آن فاصله بسکوت باشد یا
آنکه کلمه مناسبی در میان در آورد مثل آنکه بگوید الله تعالی اکبر
یا آنکه بگوید الله الجلیل اکبر آن تکبیر باطل است و ازین قبیل است
اگر در آخر تکبیر احرام لفظی زیاده نماید و اگر چه معنی آن لفظ
مقصود باشد مثل آنکه بگوید الله اکبر من کل شیء یا آنکه بگوید
الله اکبر من ان یوصف **الرابع مقارنتها للنیة فلو فصل
بطل** یعنی چهارم از واجبات تکبیر احرام آنست که صیغه تکبیر را بمقارن
نیت ادا نموده آنرا از نیت جدا نسازد پس اگر تکبیر احرام را از نیت جدا ساخته در میان
فاصله واقع شود آن تکبیر باطل است و چنانچه مصنف رحمه الله در بیان مقام جمیع واجبات
افعال صلوة است مقارنت تکبیر احرام را با نیت درین مقام نیز مذکور نموده و الا
این مضمون در واجبات مذکور شده کتفا بهمان ممکن بود **الخامس
السادس عدم المد بین الحروف فلو مد همزة الله بحیث
یصیر استفهاما بطلت و کذا لو مد اکبر بحیث یصیر جمعا**
یعنی پنجم و ششم از واجبات تکبیر احرام آنست که در میانه حروف کلمتین
مذکورتین مد ننماید پس اگر همزه کلمه جلاله را ممدوده ساخته بنوعی ادا نماید
که مفید معنی استفهام باشد نماز او باطل است و اگر چه او قصد استفهام
ننموده باشد و همچنین اگر فتحه باء کلمه اکبر را اشباع نموده چنان تلفظ کند
که الفی از آن متولد شود و لفظ اکبار و لفظ اکبار که جمع اکبر است

یعنی طبل است کشیده شود یا همزه لفظ اکبر را ممدود نماید بنوعی که
همزهٔ استفهام مشتبه شود نماز او باطلست **السابع ترتیبها**
فلو عکس بطل یعنی هفتم از واجبات تکبیر احرام انست که میانه کلمتین
مذکورتین رعایت ترتیب نموده کلمه جلاله را بر صیغه اکبر مقدم نماید پس
اگر بعکس ترتیب مذکور را ادا نماید یعنی لفظ جلاله را از کلمه اکبر موخر سازد
نماز باطلست **الثامن اسماع نفسه تحقیقا او تقدیرا**
یعنی هشتم از واجبات تکبیر احرام انست که تکبیر را چنان بگوید که مصلی انرا
بشنود از شنیدن مانعی نباشد زیرا که انچه ازین اهسته تر گفته شود
کلام نیست بلکه حدیث النفس است و اگر او را اسماع نفس خود
مقدور نباشد مثل انکه مصلی اصم باشد در این حالت چنان بگوید
که بر تقدیر عدم مانع تواند شنید و ازین کلام مفهوم میشود
که در مطلق سواء کان الصلوة جهرا او اخفاتا صلوات جهر و اخفات
در تکبیر احرام جایز است **التاسع اخراج حروفه من
مخارجها** یعنی نهم از واجبات تکبیر احرام انست که جمیع حروف
انرا از مخارج مقرره چنانچه در علم تجوید قرار یافته ادا نماید و مخرج
حرفی را بمخرج حرفی دیگر تبدیل نکند و واجب است که مخارج حروف
را از استاد حاذق تعلیم گرفته صیغه تحریمه را بر او عرض نماید
و بعد از اذعان استاد بطریقی که مرضی او باشد انرا ادا نماید
و چون این حکم مخصوص تکبیر احرام نیست بلکه جمیع اذکار صلوة در
حکم مساوی اند ازینجهت میفرماید که **کباقی الاذکار** یعنی همچنین
در جمیع اذکار صلوة واجب است که حروف انرا از مخارج مقرره ادا
نموده هیچ حرف را از مخرج حرف دیگر ادا نماید **العاشر
والحادی عشر قطع همزة الله اکبر و من اکبر
فلو وصلها بطل** یعنی دهم و یازدهم از واجبات

تکبیر احرام انست که همزتین لفظ جلاله و اکبر را قطع نموده هیچ یکرا
در درج کلام ساقط نسازد پس اگر یکی ازین دو همزه را بما قبل
ان متصل ساخته در درج کلام بیندازد نماز او باطل است و بنابرین
میباید که ترک تلفظ به نیت نموده بتعقل معانی نیت اکتفا نماید زیرا
که بر تقدیر تلفظ اگر بر اخر نیت ساکت نشده وقف نماید ظاهر است
که مقارنت نیت با تکبیر احرام که باتفاق اصحاب واجبست فوت شده باشد
و اگر اخر نیت را باول تکبیر احرام متصل ساخته قطع همزه لفظ جلاله نماید
مخالفت قواعد تجوید لازم می اید پس بسبب اجتناب از محذورین مذکورین
اولی انست که تلفظ نیت و اگر مکلف را مقدور نباشد که بی تلفظ
بکلمات مذکوره تعقل معانی نیت نماید چنانچه از بعضی مثل این مضمون
شنیده میشود درینصورت با تلفظ نیت همزتین را قطع نموده از مخالفت
قواعد لفظیه ملاحظه ننماید زیرا که هرگاه رعایت واجبات شرعیه
شده باشد از مخالفت قاعده لفظیه باکی نیست **الثالث
القراءة و واجباتها ستة عشر** یعنی سیم از افعال صلوة
که مقارنات عبارت از انست قراءت است و واجبات قراءت
یعنی انچه بمراعات ان قراءتی که شرعا بر مصلی واجبست متحقق
میشود شانزده است **الاول تلاوة الحمد والسوره
فی الثنائیة والاولیین من غیرها** یعنی اول از واجبات
قراءت تلاوه سورهٔ فاتحة الکتاب و تلاوهٔ سورهٔ کامله از سور
قرانی است در نمازهای دو رکعتی و در دو رکعت اول از نمازهای
غیر دو رکعتی است مثل و در دو رکعت اخیر نمازهای چهار رکعتی و
یک رکعت اخر نماز سه رکعتی ترک سوره واجبست چنانچه بعد ازین بیان
کرده میشود ان شاء الله تعالی و باید دانست که هیچ یک

از اصحاب در وجوب قراءت سوره فاتحه و در مواضع مذکوره خلافی
ندارند اما انکه درین مواضع بعد از حمد قرائت سوره دیگر واجبست
یا انکه اکتفا بفاتحه میتوان نمود اصحاب را دو قول است انچه اکثر اصحاب
خصوصا شیخ و سید مرتضی و علامه و ابن ادریس و اکثر متاخرین
بان تصریح نموده اند وجوب سوره است و از ابن الجنید و سلار
و محقق در معتبر منقولست که اکتفا بفاتحه جایز است و بعد از فاتحه
قراءت سوره مستحب است و بعضی احادیث دلالت بر وجوب سوره
و بعضی دلالت بر استحباب دارد و اصحاب قول اول احادیثی
که از انجا بر جواز ترک سوره بالکلیه یا جواز تبعیض ان مفهوم میشود بر
حالت ضرورت یا تقیه محمول ساخته قضیه احتیاط را موید وجوب
میسازند و اصحاب قول ثانی احادیث وجوب را از برای تاکید
استحباب میدانند و بمعاونت اصالت برائت ذمه اکتفا بفاتحه
را مجزی میدانند والحق رعایت احتیاط درین مقام خالی از اشکال
نیست زیرا که بجای اوردن افعال مستحبه بقصد وجوب معلوم نیست
که بیقین مفید برائت ذمه باشد و نزدیک بانست که احتیاط درین
مقام معارض یکدیگر باشند اما انچه در میانه اصحاب معمول است
عدم ترک سوره است والله اعلم **الثانی مراعاة الوقف**
اعرابها و تشدیدها علی الوجه المنقول بالتواتر
یعنی دوم از واجبات مراعات اعراب و تشدید حمد و سوره — قراءات ١
است بر وجهی که بتواتر از قراءت سبعه مشهوره منقول شده
که ان قراءت نافع و ابن کثیر و ابو عمرو و عاصم و کسائی و
حمزه و ابن عامر است و همچنین رعایت مدات واجبه و لازمه و ادغامات
صیغه خواه از قبیل متماثلین باشند و خواه از جمله متجانسین یا متقاربین — زبین
واجب است اما رعایت ادغام کبیر و ملاحظه صفات حروف

مثل استعلا

مثل استعلا و استفال و شدت و رخاوت و امثال انها و
رعایت مد سنت لازم نیست چنانچه در بعضی کتب فقیه تصریح
بان واقع است و واجب نیست که از اول حمد و سوره تا اخر
ان التزام یک قراءت نماید بلکه اگر بعضی از حمد یا سوره را یکی از
قراءات متواتر تلاوت نموده تتمه را بقراءت دیگر که ان نیز
متواتر باشد بخواند جایز است بشرط انکه بترکیب نحوی و معنی
مقصود خللی راه نیابد **فلو قرا بالشواذ بطلت** یعنی پس اگر
یکی از قراءات شاذه که ان غیر سبعه مذکوره است قراءت نماید نماز
او باطل است و از کلام مصنف رحمه الله در ذکری مفهوم میشود
که سه قراءت دیگر که ان قراءت ابو جعفر و یعقوب و خلف است
نیز متواتر است و بان قراءت نیز تلاوت در نماز جایز است
الثالث ترتیب کلماتها و ایها علی الوجه
المتواتر یعنی سیم از واجبات قراءت انست که مراعات
ترتیب کلمات و ایات قرانی نموده بر وجهی که متواتر است
قراءت نماید و اگر نسیانا مخالفت ترتیب کلمه یا ایه نموده
باشد انرا اعاده نموده چنان کند که ترتیب مذکور حاصل شود
الرابع الموالاة فلو سکت طویلا او قرا
خلالها غیرها عمدا بطلت یعنی چهارم از واجبات
قراءت موالاتست یعنی پیاپی گفتن الفاظ و کلمات او بنوعی
که در میانه اهل لسان متعارفست پس اگر در اثناء قراءت اختیار

سکوت طویلی نماید که از صفت مصلی بودن بیرون رود یا
در اثناء قراءت حمد و سوره عمدا چیزی بخواند که غیر ان باشد نماز او باطل است
و باید دانست که گفتن کلمه الحمد لله در وقت عطسه و تسمیه عاطس و رد
سلام و سؤال رحمت در وقت قراءت آیه رحمت و استعاذه از
عذاب در وقت خواندن آیه عذاب و دعا از برای امری از امور دین
یا دنیا بر وجهی که مباح باشد مضر بموالات نیست و بجای آوردن مجموع
مذکورات در اثناء قراءت جایز است الخامس مراعات
الوقوف علی اخر الکلم محافظا علی النظم فلو وقف
فی اثناء الکلمه بحیث لا یعد قاریا او سکت علی کل کلمة
بحیث یخل بالنظم القرانی بطلت یعنی پنجم از واجبات
قراءت انست که مراعات وقف بر اخر کلمه نموده در میان کلمه وقف
نکند و محافظت نظم قرانی نموده چنان نماید که قران از ان نظم که اعجاز
بان منوط و مربوط است بیفتد پس اگر در اثناء کلمه وقف نموده
چنان قراءت کند که اهل عرف او را قاری نگویند یا انکه در اخر
هر کلمه از کلمات حمد و سوره یا در اخر اکثر کلمات آن ساکت شده
چنان کند که نظم قران مختل شود نماز او باطل است هرگاه عمد کرده
باشد و اگر یکی ازین دو امر بطریق سهو از او واقع شود قراءت را
اعاده نماید اگر از حالت مصلی بودن بیرون نرفته باشد و الا
اعاده صلوة لازم خواهد بود السادس الجهر للرجل فی
الصبح و اولی العشایین و الاخفات فی البواقی
مطلقا یعنی ششم از واجبات قراءت بلند خواندن است مرد را
در نماز صبح و دو رکعت اول نماز مغرب و عشا و آهسته خواندن
در باقی نمازهای پنجگانه که آن تمام نماز ظهرین و یک رکعت اخر

نماز مغرب

نماز مغرب و دو رکعت اخر خفتن است خواه مصلی مرد باشد و خواه
زن اینست ترجمه ظاهر عبارت رساله چند مسئله ازین کلام مستفاد
میگردد اول انکه مرد اگر جهر قراءت در مواضع مذکوره نکند
پس اگر عمدا جهر را ترک کند نماز او باطل است و اکثر اصحاب درین
حکم الا ابن الجنید و سید مرتضی رحمهما الله که ایشان جهر را
مستحب دانسته اند دوم انکه وجوب جهر مخصوص مرد است و بر زنان
جهر لازم نیست بلکه اگر چنان قراءت نمایند که آواز ایشان را
اجنبی بشنود نماز ایشان باطل است در ذکری مذکور است که اگر
از سماع اجنبی ایمن باشد ایشان را بلند خواندن جایز است سیم انکه
خنثی درین حکم مثل زنان است و بر ان لازم است که در نماز اخفات
نماید و شارح محقق رحمه الله در شرح این رساله ذکر نموده که
ازینکه مص وجوب جهر را مخصوص رجال نموده مفهوم میشود که
خنثی در وجوب اخفات مثل مراه است و بهمین مضمون در
ذکری تصریح نموده است و مخفی نیست که کلام مص رحمه الله در
ذکری با این کلام مخالفت تمام دارد زیرا که عبارت ذکری
صریح است در انکه خنثی میانه جهر و اخفات مخیر است بلکه او
لویت جهر نیز نسبت بخنثی مفهوم میشود و اقل الجهر
اسماع الصحیح القریب و السر اسماع نفسه
صحیحا او تقدیرا یعنی اقل مراتب جهر انست
که آواز خود را بشنواند بکسی که باو نزدیک باشد اگر

سامعه او صحیح باشد و اقل مراتب اخفات نیست که از خود او را
نشنود هرگاه سامعه او را آفتی نباشد یا از شنیدن مانعی
دیگر نباشد و الا فرض نماید که اگر مانعی نمی بود او لفظ
خود را می شنید یا نه اگر تجویز نماید که بر تقدیر ارتفاع
موانع استماع نفس خود بفعل می آید قرائت او صحیح است
و الا فلا پس اگر در مواضع جهر چنان قرائت نماید که اگر کسی
به او نزدیک باشد آواز او را نشنود یا در مواضع اخفات
چنان بخواند که او از خود نشنود نماز او فاسد است
چه در صورت اول حقیقت جهر حاصل نشده
در صورت ثانیه مطلق قرائت منتفی است بلکه
ان از قبیل احادیث النفس است و بیاید دانست
که در تحقیق معنی جهر همین قدر کافی نیست که او از او را
صحیح السامعه که باو نزدیک باشد بشنود بلکه میباید که با وجود
اسماع قریب اهل عرف گویند که جهر متحقق شده
چنانچه بعضی از اصحاب تصریح بان نموده اند اگر معنی
جهر و اخفات را بعرف راجع نموده مرتکب تعریف
ان نشوند اولی است زیرا که بعد از انکشاف
مفهوم ان زیاده از انچه از اطلاق اهل عرف فهمیده

میشود

میشود دیگر چیزی دیگر دانسته نمیشود و تعریفی که مصنف
طاب ثراه از برای اقل مراتب جهر ایراد نموده بر
مرتبه اوسط و اعلا نیز جهر نیز صادق و در تصحیح ان احتیاج است
بارتکاب بسیاری از تکلفات که اصلا احتیاج بان نیست
پس تحقیق معنی جهر و اخفات را حواله بعرف نمودن
انسب است زیرا که حقیقت معنی ایشان نزد اهل لسان
محتاج به بیان نیست **السابع تقدیم الحمد علی
السورة فلو عکس عمدا بطلت** یعنی هفتم از واجبات
قرائت انست که حمد را بر سوره مقدم سازد پس اگر
عمدا عکس ان نموده سوره را تقدیم نماید نماز او باطل است
و اگرچه بوجوب تقدیم حمد بر سوره عالم نباشد زیرا که
جهل درین مقام عذر نیست **و ناسیا یعیدها علی
الترتیب** یعنی اگر تقدیم سوره بر حمد بطریق نسیان
بفعل آمده باشد اعاده قرائت نماید بنوعی که ترتیب حاصل شود
باین معنی که اولا حمد را اعاده نموده بعد از ان همان سوره را
یا سوره دیگر بخواند و محتمل است که معنی این عبارت ان باشد
که سوره را اعاده نموده بقرائت حمد خوانده شده اکتفا نماید
زیرا که برین تقدیر نیز رعایت ترتیب بفعل آمده و عبارت
ذکری نیز محتمل این دو معنی میتواند بود و اگرچه معنی

اول اظهرست الثامن البسملة في اول

عمداً

الحمد و السورة فلو ترکها عمداً بطلت

یعنی هشتم از واجبات قراءت انست که در اول
فاتحه و سوره بسم الله الرحمن الرحیم بگوید پس اگر
در اول حمد یا سوره بسمله را ترک نماید نماز او
باطل است زیرا که بسمله باجماع علما امامیه رضوان الله
علیهم جزء جمیع سور قرانی است و ترک آن جایز
نیست الا سوره برائت که بالاتفاق ازین کلیه مستثنی است
و بسمله جزء آن نیست و جاهل درین مسئله در حکم معذور نیست
بلکه اگر بسبب جهل بوجوب بسمله ترک آن نموده باشد
درین صورت نیز نماز او باطل است **التاسع**
وحدة السورة فلو قرن بطلت في قول یعنی
نهم از واجبات قراءت انست که در هر رکعت زیاده
از یک سوره نخواند پس اگر مقارن سازد سوره را با
سوره دیگر باین معنی که در یک رکعت دو سوره یا زیاده
بخواند یا انکه یک سوره مکرر بخواند نماز او باطل است بنا بر
قول بعضی اصحاب رضوان الله علیهم و بعضی قران باین ا
السورتین را مکروه دانسته نهی که بر این مضمون دلالت
دارد محمول بر کراهت فرموده اند و اکثر متاخرین
خصوصا معاصرین در ترجیح قول اخیر نموده اند و باید دانست

که سوره

که سوره و الضحی و الم نشرح و سوره فیل و لایلاف ازین قاعده
مستثنی است باین معنی که قراءت یکی با دیگری کفاف نیست
نه انکه در الحقیقه یک سوره باشند چنانچه در شرح این رساله
مذکور شده زیرا که انچه از بعضی اخبار مفهوم میشود مفید
تعدد است الا انکه قراءت احدهما بی دیگری کفاف نیست
و لهذا در اول هر سوره بسمله واجب است و لازم است که ترتیب قرانی
را منظور دارد **العاشر اکمال کل من الحمد و السورة**
فلو بعض اختیارا بطلت یعنی دهم از واجبات قراءت
انست که حمد و سوره را پس اگر تبعیض نماید باین معنی که
بعضی از فاتحه یا بعضی از سوره را خوانده و بعضی دیگر را ترک نماید
و او را ضروری بر تبعیض آن داعی نشده باشد نماز او باطل است
و اگر اضطرار حمد یا سوره را تبعیض نموده باشد مثل تمام حمد و
سوره را اندازه وقت وسعت تعلم ان نداشته باشد درین صورت
نماز او صحیح است بشرط انکه بقدر انچه ترک نموده از سوره
دیگر بخواند یا از همان سوره تکرار نماید چنانچه از کلام بعضی اصحاب
و مصنف رحمه الله درین مسئله موقف است و هیچ شک نیست
که عدم جواز تبعیض سوره بنا بر وجوب انست و الا بنا بر
استحباب سوره در تبعیض آن قصوری نیست بلکه بعضی
روایات دلالت بر جواز تبعیض سوره دارد و احتیاط در
مقتضی اتمام انست **الحادی عشر کون السورة**

غیر عزیمة ولا ما یفوت بقراءتها الوقت یعنی یازدهم
از واجبات قراءت اینست که سوره که بعد از فاتحه میخواند
از عزائم اربع نباشد و سوره نباشد که بقراءت آن
وقت نماز فوت شود پس اگر عمداً در نماز فریضه یکی از
چهار سوره عزیمه را بخواند یا شروع در سوره نماید که وقت
وسعت اتمام آن نداشته باشد نماز او باطل است و اگر سهواً
شروع نماید در سوره عزیمه یا سوره که باعث فوت شود
از آنجا عدول نماید و اگرچه از نصف تجاوز نموده باشد آ
الثانی عشر القصد بالبسملة الی سورة معینة
عقیب الحمد الا ان تلزمه سوره بعینها یعنی
دوازدهم از واجبات قراءت که بعد از اتمام حمد و قبل از
شروع در سوره قصد سوره معین نموده بسمله را بقصد همان
سوره بخواند زیرا که بسمله میانه جمیع سورهای قرآن مشترکست
و بدان قصد محقق نمیشود و آنکه گفته شده جزو کدام سوره است
الا آنکه قراءت یک سوره معینه بر مصلی واجب شده و شرعا
او را عدول از آنجا جایز نباشد مثل آنکه زیاده از یک سوره
حفظ نداشته باشد یا آنکه نذر نموده که سوره معینه بخواند
باشد در این صورت لازم نیست که به بسمله قصد سوره نماید
زیرا که در این هنگام بسمله منصرف خواهد شد بهمان سوره که قراءت

آن شد

۲۱
آن را صحیح است و هرگاه مصلی را قراءت چند سوره جایز باشد و قصد
سوره معینه اعاده نموده که هر سوره که قصد او نموده باشد بخواند
و اگر در اثناء قراءت سوره نداند که در وقت شروع در بسمله
قصد همین سوره نموده باشد یا نه آنچه از کلام مصنف و بعضی از متاخرین
مفهوم میشود اینست که اعاده سوره لازم نیست اکتفا بهمان سوره
مجزی است اما احتیاط آنست که اگر بنصف نرسیده باشد آن را
اعاده نماید الثالث عشر عدم الانتقال من السورة
الی غیرها ان تجاوز نصفها او کانت التوحید
والجحد الا فی الجمعتین یعنی سیزدهم از واجبات قراءت اینست
که مصلی از سوره که در آن شروع نموده بسوره دیگر انتقال ننماید
هرگاه آنچه قراءت شده از نصف تجاوز نموده باشد یا بنصف
سوره رسیده باشد یا آنکه سوره که شروع در قراءت آن نموده
سوره توحید و سوره جحد باشد زیرا که هرگاه شروع در قراءت
یکی از این دو سوره نموده عدول از آن مطلقا جایز نیست
الا در نماز جمعه یا نماز ظهر روز جمعه که اگر در این دو نماز
نسیانا شروع در قراءت سوره توحید و یا سوره جحد کند
عدول از آن بسوره جمعه در رکعت اول و بسوره منافقین
در رکعت دوم جایز است و در سوره شروع کرده عدول نموده است
که میباید کمتر از نصف تجاوز نموده و الا عدول جایز نیست
الرابع عشر اخراج کل حرف من مخرجه فلو اخرج

... المغضوب و الضالين من مخرج الطاء
والدال المهملة بطلت يعني چهاردهم از واجبات قرائت
بيرون آوردن هر حرفي از حروف حمد و سوره و ساير اذكار
واجبه از مخرج آن كه بطريق آن كه بطريق تواتر منقول شده
پس اگر بيرون آورد ضاد كلمه المغضوب را يا ضاد كلمه الضالين
از غير مخرج مقرر او كه آن نهايت حافه لسانست با آنچه پهلوي
آن باشد از اضراس مثل آنكه آنرا از مخرج ظاء منقوطه بيرون آورد
كه آن كناره زبانست با دو دندان پيشين يا آنكه آنرا از مخرج لام
مفخمه بيرون آورد كه آن حافه لسانست با آنچه از حنك اعلا محاذي
آن باشد نماز او باطل است هرگاه اخراج حرف از غير مخرج آن
بر سبيل عمد بعمل آيد و اگر سهوا بوده باشد تدارك آن نمايد هرگاه
پيش از ركوع متذكر شود و مصنف رحمه الله مخرج ضاد را از مخرج آن
صريحا مذكور نموده و اگر چه اخراج جميع حروف از غير مخارج مقرره
آن مبطل نماز است بسبب اشكالي كه در اداء حروف ضاد از مخرج
او واقع است و لهذا بسياري از مردمان ضاد را از مخرج آن ادا
نميتوانند نمود الخامس عشر عربيتها فلو ترجمها بطلت
يعني پانزدهم از واجبات قرائت آنست كه قرائت را بصيغه عربيه
ادا نمايد پس اگر ترجمه آنرا بهر لغت ديگر كه باشد بخواند نماز باطل است
السادس عشر ترك التأمين بغير تقية يعني شانزدهم
از واجبات قرائت آنست كه ترك نمايد گفتن كلمه آمين را
در آخر فاتحه و غير آن و اگر چه در قنوت باشد هرگاه تقيه

تقاضا

۸۱

تقاضا نكند گفتن آن ننمايد زيرا كه كلمه آمين قرآن و دعا هيچكدام نيست
بلكه اسم دعاست بمعني اللهم استجب و خواندن غير قرآن و دعا مبطل ۷ در نماز
صلوة است و اگر مقام تقيه باشد خواندن آن واجبست ويجزي
في غير الاوليين سبحان الله والحمد لله ولا اله
الا الله والله اكبر يعني جايز است مصلي را كه در ركعات
اختيار در غير دو ركعت اول يعني در ركعت سيم نماز سه ركعتي
و در ركعت سيم و چهارم نماز چهار ركعتي بدل فاتحه تسبيحات اربعه
مذكوره را بخواند چنانچه در مختلف و ذكري و اكثر كتب فقهيه
مسطور است كه اجماع اصحاب منعقد است بر آنكه مصلي ميانه قرائت
فاتحه و تسبيحات اربعه در ركعت سيم و چهارم صلوة ثلاثيه
و رباعيه مخير است و هر كدام را بخواند مخير است و قطع نظر
از اجماع مذكور احاديث صحيحه مرويه از اصحاب عصمت
صلوات الله عليهم دلالت صريح برين مضمون دارد
مثل صحيحه زراره مرويه از حضرت امام محمد باقر عليه السلام
كه معني آن راجع ميشود باينكه گفتم حضرت ابي جعفر عليه السلام
را اگر چه چيز است آنكه گفتن آن در دو ركعت اخر نماز جايز است
آنحضرت گفت آنكه سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اكبر
بگويد و ركوع كند و شيخ ابي جعفر در بعضي تصانيف خود
و شيخ مفيد و علامه و مصنف و اكثر متاخرين بر مضمون
همين حديث اقتصار نموده تسبيحات اربع را يكبار
كفاف ميدانند چنانچه در مختلف مذكور است

که اصح احادیثی که درین باب بما رسیده همین حدیث است
وحصول براءت ذمه از انچه زیاده بر تسبیحات اربعه باشد مؤید
اقوال این مشایخ کبار است و ابن بابویه و ابو الصلاح
تسبیح لازم دانسته اند باین طریق که سه مرتبه بگوید سبحان
الله والحمد لله ولا اله الا الله و شیخ در مبسوط و بعضی
اصحاب بوجوب ده تسبیح قایل شده اند باین طریق که دو
مرتبه بگوید که سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله و مرتبه سیم
تسبیحات اربعه را بتمام بخوانند تا مجموع ده تسبیح گفته شده باشد
و در نهایه وجوب دوازده تسبیح مذکور است که عبارت
از سه مرتبه تسبیحات اربعه مذکوره است و مصنف رحمه الله در ذکری از
باین اقوال نموده میفرماید که شاهد صریحی بر هیچیک ازین اقوال
یافت — نشده الا انچه حریز از زراره از حضرت امام محمد باقر علیه السلام
نقل نموده که اگر امام باشی سه مرتبه بگوی سبحان الله والحمد لله
ولا اله الا الله و تکبیر بگو و رکوع کن تا اینجا ترجمه کلام
ذکری است و مخفی نخواهد بود که صدوق رحمه الله در باب
صلوة جماعت در کتاب من لا یحضره الفقیه از زراره از حضرت
ابو جعفر علیه السلام نقل نموده انچه معنیش اینست که قرائت
منمای در دو رکعت اخر از چهار رکعت نماز فریضه خواه
امام باشی و خواه غیر امام زراره گوید گفتم پس چه
چیز بگویم دران دو رکعت انحضرت فرمود که اگر امام
باشی

که اگر امام باشی یا منفرد نماز گذاری بگوی سبحان الله والحمد لله ولا اله
الا الله سه مرتبه که مجموع نه تسبیح تمام شود پس تکبیر بگوی و رکوع کن اینست
مال معنی روایتی که ازان کتاب مذکور است و طریق ابن بابویه
رحمه الله بزراره چنانچه در اخر کتاب مذکور مسطور است
صحیح است پس اگر از برای اصحاب قول نه باین روایت نیز
استدلال کرده شود دور نمینماید و ایضا در کتاب عیون
اخبار الرضا در باب ذکر اخلاق حضرت امام رضا علیه السلام
در اثنای حدیث طویل نقل نموده انچه مال معنیش اینست
که عادت انحضرت علیه السلام ان بود که در رکعات اواخر
تسبیح خواندی و سه مرتبه گفتی سبحان الله والحمد لله ولا
اله الا الله والله اکبر الحی پس اگر این سند را صحیح قول رابع
بان حدیث استدلال ممکن است الا انکه گفته شود
در رجال حدیث مذکور بعضی ضعیف در تصانیف بعض
اصحاب از بعضی منقول است که بهر کدام از اقوال سابقه عمل نماید
جایز است و اگر چه روایتی که دلالت دارد برانکه تسبیحات
اربعه یکمرتبه کافی باشد اولی است و روایت اکره که مقتضاء ان وجوب
سه مرتبه تسبیحات اربع است باحتیاط اقربست و مخفی نخواهد بود که
دعوی احتیاط درین مقام خالی از اشکال نیست زیرا که بعض
اصحاب در مشروعیت قصد وجوب زیاده بر تسبیحات اربع مضایقه
دارند زیرا که ایجاب امری محتاج است بدلیلی که خواطر

والله

بان مطمئن شود والحق اثبات وجوب تسبیحات اثنا عشر در غایت
صعوبت است و بعضی را اعتقاد انست که قرائت فاتحه افضل
و باحتیاط اولی است زیرا که قرائت فاتحه باتفاق مجزی است
بخلاف تسبیحات که دران اختلاف بسیار واقع است
و مخفی نیست که این کلام محل تامل است بسبب انکه در وجوب
جهر بسمله و استحباب ان اصحاب مختلف اند چنانچه ابن البراج رحمه الله
در مطلق صلوات اخفاتیه جهر به بسمله را واجب میداند و ابن ادریس
در دو رکعت اول جهر را مستحب میداند و در رکعات اواخر
باستحباب ان قایل نیست بلکه از کلام او تحریم جهر بسمله در غیر
دو رکعت اول مفهوم میشود چنانچه در تصانیف بعض اصحاب
مسطور است و ابن الجنید جهر بسمله را مخصوص امام دانسته نسبت
بمنفرد انرا مستحب نمیدانسته اند و باقی اصحاب در استحباب آن مطلقا
متفق اند پس بنظر الحقیر اختلافی که در باب بسمله واقع است
از اختلاف تسبیحات چندان کمتر نیست و طریقی که جامع
جمیع اقوال تواند بود در هر دو مقام متعذر است پس
احتیاط در فاتحه نیز مفقود است و افضلیت فاتحه نیز مسلم
نیست زیرا که علی ابن حنظله از حضرت صادق علیه السلام
روایت الخ معنی ان نیست که سؤال کردم از انحضرت
از دو رکعت اخر که دران چه چیز بخوانم انحضرت فرمود

که ان که اگر خواهی فاتحه الکتاب بخوان و اگر خواهی ذکر خدا بگو
که هر دو مساوی است راوی گوید گفتم کدام از انها افضل اند
انحضرت فرمود که ان هر دو بخدا که در فضل مساوی اند اگر
خواهی تسبیح بگوی و اگر خواهی فاتحه بخوان تا اینجا ترجمه
روایت مذکور است بلکه از بعضی روایات افضلیت
تسبیح مفهوم میشود چنانچه از مضمون روایتی که در اول این
مبحث مذکور شد مؤید این مقدمه مستفاد میگردد پس ظاهر شد
که افضلیت قرائت فاتحه نیز در محل منع است و درین مقام
کلامی دیگر باقی است بیان این سخن انکه روایت الخ
ان این است که سؤال کردم از حضرت ابی عبدالله علیه السلام
از دو رکعت اخر نماز ظهر یعنی انچه دران دو رکعت باید
خواند انحضرت گفت تسبیح و تحمید خدای بگوی و استغفار کن استغفار
از برای گناه خود و اگر خواهی فاتحه الکتاب بخوان زیرا که بدرستی
که ان نیز تحمید و دعاست شیخ عارف عالم صمدانی شیخ بهاء الملة
والدین محمد الهمدانی سلمه الله و ابقاه بظاهر این حدیث عمل نموده
و استغفار را بر تسبیحات اربعه مذکوره زیاده نموده بوجوب
ان نیز قایل است و در بعضی تصانیف خود مذکور فرموده
که تسبیح را اهل شرع بر معنی اعم از تسبیح و تهلیل و تکبیر اطلاق
مینمایند و تحمید صریحا در حدیث مذکور است پس درین
روایت اخلال بذکر هیچیک از کلمات اربع واقع نیست

وبعضی روایات که تقویت این روایت مینماید اگر ذکر نموده
بیان نموده اند که ازین حدیث وحدیث زراره که در اول
کلام مسطور شده مستفاد میشود که تسبیحات اربع در یکمرتبه
خواندن و استغفار را بان ضم نمودن کافی باشد و اگر
کسی گوید که هیچ کدام از اصحاب استغفار را واجب ندانسته اند
پس قایل شدن بان احداث قولی است که موافقی
ندارد وجواب گوییم که علامه رحمه الله در کتاب منتهی المطلب
بعد از انکه حدیث عبید را ذکر نموده میفرماید که اقرب
انست که استغفار که این حدیث متضمن است واجب نباشد
وازین کلام ظاهر میشود که در وجوب استغفار مذکور
میانه اصحاب خلاف واقع بوده است والا مناسب
ان بود که علامه چنین گوید ~~که وجوب استغفار~~ که عدم وجوب ان
متفق است علیه است پس معلوم شد که قایل بوجوب
استغفار باین قول متفرد نیست بلکه بعضی از اصحاب بوجوب
ان قایل بوده اند واگرچه بخصوصه بالفعل معلوم نباشند
اینست مجملی انچه از کلام شیخ مشار الیه اطال الله بقاءه
مفهوم ومستفاد میشود وتفصیل این اجمال در مصنفات
ایشان مسطور است هرکس اراده اطلاع بران

داشته

وتفصیل این اجمال در مصنفات ایشان مسطور است
هرکس اراده اطلاع بران داشته باشد باید که رجوع بانجا
نماید در این مقام مقتضی بیان چند مسئله است اول انکه
واجبست که در میانه کلمات اربعه مذکوره رعایت
ترتیب نماید بعنوانی مشهور که در حدیث اول مذکور است
چنانچه مصنف رحمه الله اشاره بان نموده میفرماید که هو تبا
یعنی باید که تسبیحات اربع را بترتیب مشهور ادا نموده
اخلال بترتیب ان ننماید وکلمه مرتبا بصیغه اسم فاعل است
که حال باشد از مصلی واگرچه میتواند بود که بصیغه اسم
مفعول خوانده شود وحال باشد از تسبیح دوم انکه واجبست
که در قرائت این تسبیحات رعایت موالات نموده
در اثناء قرائت ان بکلامی دیگر یا بسکوت طویل فاصله
ننماید بنوعی که در واجبات قراءت مذکور گشت وباین
مسئله نیز مصنف رحمه الله اشاره نموده میفرماید که موالیا
ونصب این کلمه ایضا بحالیت است از مصلی سیم انکه واجبست
که تسبیحات مذکوره را بعربی ادا نماید هرگاه عربیت آن قادر باشد
واین مسئله نیز در ضمن قول بالعربیة مذکور شده واگر
قادر نباشد برانکه این تسبیحات را بعربی گوید باید که از ذکری
مفهوم میشود که درین حالت ترجمه آن بجای آورد چنانچه
در سایر اذکار بیان نموده اند چهارم انکه واجبست که تسبیحات
مذکوره را آهسته بخواند زیرا که این تسبیحات بدل از
فاتحه خوانده میشود وچون در قراءت فاتحه درین مقام

اخفات واجب است پس در تسبیحات نیز واجب باشد زیرا
که میانه بدل و مبدل به مساوات لازم است و این مسئله را
نیز مصنف رحمه الله بیان نموده و میفرماید که اخفاتا و ذکری
از ابن ادریس منقول است که اخفات در تسبیحات واجب
نیست زیرا که نصی که دلالت کند بر وجوب اخفات وارد
نیست و حکم بوجوب اخفات در تسبیحات نمودن بسبب انکه
در فاتحه اخفات واجب بوده محض قیاس است و هیچ شک
نیست در انکه احتیاط مقتضی عدم جهر است پنجم انکه
جایز نیست که در یک رکعت از دو رکعت اخر نماز رباعیه قرائت
فاتحه نموده در رکعت دیگر تسبیح کواند چنانکه در ذکری تصریح
بان واقع است ششم انکه بعد از شروع در قرائت
فاتحه یا تسبیحات عدول از ان بدیگری جایز نیست
زیرا که این نوعی است از ابطال عمل و در قران عزیز نهی
از ان واقع است الرابع القیام یعنی چهارم از جمله
مقارنات صلوة قیام است و اجماع اهل اسلام و نصوص صریحه
از اصحاب عصمت علیهم السلام بر وجوب قیام در نیت
واقع است و اخلال بانچه از قیام رکن است عمدا و سهوا
مبطل نماز است و چون وجوب قیام شامل جمیع حالات
صلوة نیست بلکه مخصوص است ببعضی از احوال صلوة ازین
جهة میفرماید که فی الثلثة المذکورة یعنی قیام
در سه حالت مذکوره که ان در وقت نیت و تکبیر
احرام و قراءت است واجب است و ازین کلام مستفاد
میشود که قیام درین احوال واجب است و در غیر ان

ویشترط

واجب نیست

واجب نیست و در تالیفات بعضی از متاخرین وارد است
که قیام در صلوة بر هفت قسم است اول قیام قبل از نیت
زیرا که هرگاه در حالت نیت قیام واجب باشد میباید
که باندک زمانی مقدم بر نیت قیام بفعل اید تا بیقین
قطع قیام با نیت حاصل شود و این را قیام الی النیه
میگویند دوم قیام در حالت نیت و بعضی اصحاب
وجوب قیام نیت فرع جزئیت نیت دانسته اند
و بعضی بسبب انکه قیام تکبیر احرام بران موقوف بر وجوب
ان رفته اند سیم قیام در حالت تکبیر احرام و این بالاتفاق
واجب و رکن است چهارم قیام در قراءت و این قیام
بالاتفاق واجب است و رکن نیست پنجم قیام متصل برکوع
که بعد از ان رکوع بفعل می اید و این قیام نیز واجب
و رکن است و اگر مصلی این قیام را بفعل نیاورد و در رکوع
بر سبیل سهو باشد نماز او باطل است ششم قیام از رکوع
و این قیام نیز واجب و غیر رکن است هفتم قیام در
قنوت و این قیام مندوبست زیرا که فاعل ان
مثابست و تارک ان معاقب نیست وواجبة
اربعة یعنی واجبات قیام چهار است الاول
الانتصاب فلو انحنی اختیارا بطلت
یعنی اول از واجبات قیام انتصاب است و انتصاب

عبارتست از راست داشتن فقرهای پشت بنوعی که بهیان
دال بر مایل نباشد پس اگر با وجود قدرت بر انتصاب پشت را
بسیار منحنی شود نماز او باطل است و سر در پیش افکندن
غالبا مضر نیست و اگر نتواند که راست بایستد بسبب آنکه
در اصل خلقت منحنی بوده باشد یا آنکه بسبب عارضی مثل پیری وغیره
قامت او مقوس شده باشد بهر نوع که مقدور باشد بایستد الثانی
الاستقلال فلو اعتمد علی شیء مختارا بطل یعنی دوم
از واجبات قیام استقلال است و استقلال عبارتست از آنکه
مصلی در حالت قیام اعتماد بر چیزی نکند نوعی که اگر آن چیز زایل
شود مصلی ساقط گردد پس اگر در حالت اختیار بر عصا یا
چیزی دیگر تکیه کند بنوعی که بعد از ازاله آن مصلی بیفتد
قیام او باطل است و اگر تکیه کردن مضطر باشد و بدون آن
نتواند که بایستد در این صورت تکیه کردن او واجبست و اگر در آن
حالت چیزی که بر آن تکیه کند بی اجرت میسر نباشد واجبست
که چیزی باجرت گرفته بر آن اعتماد کند و بالجمله مادامی که قیام
مستقلا و بالمعاونت اعتماد بر چیزی مقدور باشد جایز
نیست که منحنیا نماز گذارد و همچنین مراتب اکتفا بر قعود و منحنیا
مراتب قعود بر اضطجاع مقدم است چنانچه بعد از این مذکور میشود
الثالث الاستقرار فلو مشی او کان علی الراحلة
ولو معقوله او کان بحیث لا یستقر قدماه علیه
مختارا بطل یعنی سیم از واجبات قیام استقرار است

یعنی

یعنی قرار گرفتن در حالت قیام پس اگر مصلی در حالت قیام راه میرفته
باشد یا بر بالای راحله نماز گذارد و اگر چه آن راحله معقوله باشد یعنی
قوایم از اعقال و امثال آن بنوعی مضبوط نموده باشند که از استیفای
افعال واجبه قادر باشد یا در مکانی بایستد که قدمهای او بر آنجا
قرار نگیرد و مثل برف یا قطن بسیار و ریگ روان و امثال آن
و مقدور باشد مصلی را که بنوعی قیام نماید که استقرار بالفعل باید
در جمیع این صور نماز باطل است زیرا که از اصحاب عصمت سلام
الله علیهم منقول نشده که بهیچ یک از این انواع نماز گذارده باشند
و اگر مشی و قعود معارضه نمایند باین معنی که از قیام عاجز باشد
اما بر مشی و بر قعود منفردا قادر باشد آنچه از بعض شروح این رساله مفهوم
میشود آنست که مشی را بر قعود مقدم دارد زیرا که در این صورت
اصل قیام بفعل آمده اما صفتی از صفات آن که استقرار است
منتفی است و در حالت قعود مطلق بالکلیه مرتفع است و یقین است
که انتفاء صفتی از صفات او از انتفاء ذات آن
اسهل است و در ذکری مذکور است که قعود را بر مشی مقدم سازد
زیرا که استقرار در صلوة معتبر است و مشی در حال صلوة
از شارع منقول نشده بخلاف قعود که آن منقول و معهود است
و در شرح قواعد نیز ترجیح جلوس بر مشی مفهوم میگردد الرابع
أن يتقارب القدمان فلو تباعدا بالخارج
عن حد القيام اختيارا بطل یعنی چهارم از واجبات

قیام سنت که قدمهای خود را بیکدیگر نزدیک سازد پس اگر قدمهای خود را
دور سازد بنوعی که در نظر اهل عرف از صدق قیام بیرون رفته باشد
مثلا واو را ضرورتی بان داعی نشده باشد نماز او باطل است ولو
ولو عجز عن القیام اصلا قعد یعنی اگر مصلی از مطلق قیام عاجز
باشد و اگرچه بطریق انحنا یا بمعاونت اعتماد باشد درینصورت بنشیند
ونشسته نماز کند اداء درینحالت بهر نوع که خواهد بود بتواند نشست
اما افضل انست که در وقت قراءت مربع نشیند باینمعنی که
زانوهای خود را برآورده بر سرین بنشیند چنانچه زنان در حالت
تشهد باین هیئت می نشینند و اگر درین حالت قدرت داشته
باشد که بعد از تمام قراءت برخاسته از حالت قیام برکوع
رود واجبست که این قیام را بالفعل آورد فان عجز
اضطجع یعنی اگر از مطلق قعود نیز عاجز باشد باینطریق که او را
بهیچ وجه قعود مقدور نباشد و اگرچه بمعاونت اعتماد و امثال
ان باشد بر پهلوی راست تکیه کند زده روی خود را بطرف قبله کند
و اگر نتواند که بر پهلوی راست تکیه کند بر پهلوی چپ تکیه کند فان
عجز استلقی یعنی اگر از اضطجاع بر طرف ایمن وایسر عاجز اید بر پشت
افتاده پای خود را بطرف قبله کند بر هیئاتی که اموات را در حالت
احتضار متوجه میسازند فان خف او ثقل انتقل القادر
الی الثانی دون الاول یعنی اگر مصلی را خفتی حاصل شود
بعد از انکه او را ضعفی بوده باشد یا انکه او را ضعفی رو
نماید بعد از انکه قوی بوده باشد درین دو صورت

انتقال

انتقال نماید باین نوع که در صورت ~~انتقال~~ اول از مرتبه
ادنی بمرتبه اعلا منتقل شود در مرتبه ثانیه از مرتبه اعلا بمرتبه
ادنی انتقال کند اما در صورت دوم در حالت انتقال ترک
قراءت ننموده قاریا از مرتبه اعلی بمرتبه ادنی منتقل شود در
صورت اول قراءت را ترک نموده بعد از انکه در مرتبه
اعلا ~~استقرار حاصل کند از انجا که قراءت~~ استقرار حاصل کند
از انجا که قراءت را قطع نموده شروع کند مثال صورت
اول انکه مصلی بسبب ضعفی که او را حاصل بوده نشسته نماز
گذارد و در اثنای قراءت او را خفتی حاصل شود که قدرت
بر قیام بهم رساند درینصورت از حالت ادنی که جلوس است
انتقال نماید بحالت اعلا که آن قیامست و در وقت انتقال
قراءت را ترک نموده بعد از انکه در قیام قرار گیرد شروع
در قراءت نماید و درین مقام ظاهرا خلافی نبوده باشد ومثال
صورت ثانیه انکه در حالت قیام او را ضعفی دست داد
که از قیام عاجز آید درینصورت قراءت را ترک ننموده
در حالت انتقال نیز قراءت مینموده باشد و فرق میانه دو
حال انست که در حالت اولی قراءت مضطجع در مرتبه ادنا
که آن قعود است جایز نیست پس قراءتی که در حالت انتقال
بفعل آمده زیاده بر قدر واجب لازم باشد زیرا که وقت انتقال
اقربست بقیام از وقت جلوس پس قراءت او در وقت انتقال
صحیح باشد و حالت ثانیه ازین قبیل نیست زیرا که بعد از حصول
خفت واجبست که قراءت را در مرتبه اعلی که آن قیامست

بفعل آورد و آنچه در حالت انتقال بفعل آمده از قدر واجب
کمتر بوده زیرا که در حالت انتقال قیام حقیقة حاصل نشده پس
قراءت او درین حالت صحیح نباشد و از کلام شیخ محقق
شیخ علی قدس سره مفهوم میشود که در هر دو حال قراءت
را ترک نموده بعد از استقرار شروع در قراءت نماید
زیرا که در حالت انتقال استقرار که از ضروریات قیام است
مفقود است پس دران حالت قراءت صحیح نباشد

الخامس الركوع یعنی پنجم از مقارنات نماز رکوع است و رکوع
در لغت بمعنی مطلق انحنا است و معنی شرعی ان نیز بمعنی لغوی نزدیک
است الا آنکه شرعا عبارتست از انحناء خاصی که از شارع منقول
شده پس معنی شرعی ان از معنی لغوی اخص باشد و بر وجوب رکوع
و رکنیت ان اجماع اصحاب منعقد است پس زیاده و نقصان ان عمدا
و سهوا مبطل نماز باشد و آنچه رکوع بان متحقق میشود مطلق انحنا
بر وجهی که در شرع شریف مقرر شده و ذکر و طمانینه و رفع راس
داخل در حقیقت رکوع نیست پس اگر در انحناء مذکور تکراری
واقع شود نماز او باطل است و اگرچه ذکر و بقیه واجبات رکوع
واقع نشده باشد و واجبه ستة یعنی واجبات رکوع
شش است الاول الانحناء الی ان تصل کفاه
رکبتیه یعنی اول از واجبات رکوع انحناست یعنی
دو تا کردن پشت تا ان غایت که کفهای مصلی بجای
زانوهای او رسد بنوعی که اگر خواهد که دستهای

را

که دستها را بر زانو گذارد او را میسر باشد و اگرچه نهادن دست بر زانو واجب نیست
بلکه مستحب است و آنچه از کلام بعضی اصحاب مفهوم میشود دانست که میباید که
کفها یا دو بمحاذات زانوهای او رسد و رسیدن اصابع بمحاذات زانوها
کافی نیست و کسی که زانوهای او زیر یا کوتاهی دست او از حد اعتدال
تجاوز نموده باشد ملاحظه نماید که مستوی الخلقه تا چه مرتبه منحنی
میشود او نیز همان قدر منحنی شود و اگر کسی در اصل خلقت بالنسبه
بر هیئت منحنی قائم باشد بعنوانی که گویا راکع است اندکی در ان
انحنا بیفزاید تا میان قیام و رکوع او تفرقه پیدا شود و بعضی اصحاب
زیادتی انحنا را بالنسبه باو مستحب دانسته‌اند و اگر از مطلق انحنا عاجز باشد
آنچه مقدور او باشد بفعل آورد الثانی الذکر فیه وهو
سبحان ربی العظیم وبحمده او سبحان الله ثلثا للمختار
او سبحان الله للمضطر یعنی دوم از واجبات رکوع ذکر گفتن
است در رکوع و ان یکبار سبحان ربی العظیم وبحمده یا سه بار سبحان
الله است نسبت بکسی که مختار باشد یعنی بر گفتن کلمات مذکوره
قادر باشد یا یکبار سبحان الله است کسی را که مضطر باشد و از قبیل
مضطر است کسی که بسبب مرض قادر نباشد بر آنکه سبحان الله را
سه بار بگوید یا مسافری که بسبب خوف مفارقت از رفقه نتواند
که تسبیحات ثلث را بگوید یا بعذر فوت حاجت ضروری داشته
باشد الثالث عربیة الذکر فلو ترجمه بطل یعنی سیم از
واجبات رکوع انست که ذکر رکوع را بصیغه عربی ادا نماید هرگاه
قدرت بر عربیت یا بر تعلیم ان داشته باشد پس اگر با وجود
قدرت بر عربیت ترجمه ذکر مذکور را بگوید ذکر و نماز باطل است

ولا يجب الوضع بل يستحب

الرابع سواء الآيتة فلو فصل بما يخرج عن حدّه بطل
يعني چهارم از واجبات رکوع پیاپی گفتن ذکر رکوع است پس
اگر فاصله نماید بنحوی که او را از حد بیرون برد ذکر او باطل است
و اگر فصل مذکور بطریق سهو باشد و در همان حالت متذکر
شود تدارک آن نموده موالات را بفعل آورد الخامس
الطمانینه بقدره فلو شرع قبل انتهائه او اکمله بعد
رفعه منه بطل یعنی پنجم از واجبات رکوع آرام گرفتن است
در رکوع بقدر ذکر واجب پس اگر عمداً شروع در ذکر نماید پیش از آنکه
بحد رکوع رسد و اعاده آن ذکر نماید یا آنکه ذکر را وقتی تمام کند
که سر از رکوع برداشته باشد درین دو صورت ذکر و نماز او
باطل است السادس اسماع الذکر نفسه یعنی
ششم رکوع آنست که ذکر را چنان بگوید که خود بشنود با شنیدنی
که اگر اول و جبت همین است و کمتر ازین مجزی نیست
زیرا که آهسته تر ازین باشد ذکر نیست و از قبیل حدیث النفس است
و الا یکی از جهر و اخفات در ذکر رکوع و سجود و باقی اذکار
متحتم نیست بلکه مصلی میانه جهر و اخفات در جمیع اذکار مخیر است
و قول مص که و لو تقدیراً اشاره است بآنکه اگر او را از شنیدن
مانعی باشد فرض کند که بر تقدیر ارتفاع مانع او را جه طریق
میبایست خواند بهمان نوع بخواند السابع رفع الراس
منه فلو هوی من غیر رفع بطل یعنی هفتم از واجبات
سر برآوردنست از رکوع پس اگر پیش از آنکه سر از رکوع
برآورده راست بایستد بسجود رود نماز او باطل است

هرکاه رفع

هرگاه رفع راس را عمداً ترک نموده باشد و اگر ترک آن بسیاناً بوده باشد
و پیش از آنکه سجود بفعل آید متذکر شود برگشته تدارک آن نماید
و اگر بعد از آنکه بحالت سجود رسیده باشد متذکر شود چون محل تدارک
رفع راس فوت شده عود ننماید نماز او باطل نیست زیرا که رفع
راس رکن نماز و جزو رکن نیست پس ترک آن سهواً مبطل نباشد
الثامن الطمانینه فیه بمعنی السکون و لا حدّ له بل
یکفی مسمّاه یعنی هشتم از واجبات آرام گرفتن است در وقت
آنکه سر از رکوع برآورد بنوعی که جمیع اعضای او قرار گیرد و سکون
مذکور را حدی نیست بلکه آنچه واجبست اقل مسمای سکونست
التاسع ان لا یطیلها فلو خرج بتطویل الطمانینه
عن کونه مصلیا بطلت یعنی نهم از واجبات رکوع
آنست که سکوت طولانی مذکور را ننماید پس اگر آنرا مطول ساخته
چندان بایستد که اهل عرف او را از جمله نمازکنندگان نشمرند نماز او باطلست
زیرا که در وقت رفع راس ذکر معینی نیست که بقدر آن سکون بجای باید
آورد پس اقل واجبست که مسمای سکون و استقرار بفعل آید و
هرگاه که بسبب طول قیام از حد مصلی بیرون رود البته نماز او باطل
خواهد بود و بسیاری توقف در رکوع ازین قبیل نیست چنانچه
از حضرت صادق علیه السلام مرویست که شصت بار تسبیح رکوع
را مکرر فرموده اند بلی اگر بسیاری توقف بدون ذکر باشد احتمال

در میانه کلمات ذکر

منشا دارد چنانچه از شرح این رساله مستفاد است **السادس السجود**

یعنی ششم از مقارنات نماز سجود است و سجود در لغت بمعنی ... و در عرف اهل شرع بمعنی نهادن پیشانی و باقی اعضای سبعه است بر خاک یا بر آنچه قایم مقام خاک باشد و در هر رکعت از رکعات نماز دو سجده واجبست و مجموع سجدتین رکنی از ارکان صلوة است باینمعنی که اخلال بهر دو سجده عمدا و سهوا مبطل نماز است اما زیادة و نقصان یک سجده سهوا مبطل نیست و درین مقام ایرادی مشهور است بیانش آنکه اگر مجموع سجدتین رکن باشد لازم می آید که نقصان یک سجده و اگر چه سهوا باشد نماز را باطل سازد زیرا که یقین است که هیئات مجموع سجدتین بسجده منتفی میشود مصنف رحمه الله در ذکری ذکر نموده که نقصان یک سجده سهوا باتفاق مبطل نماز نیست و اگر مطلق مسمای سجود رکن باشد لازم می آید که زیادتی یکسجده بسهو مبطل باشد و اصحاب بر خلاف این متفق اند و بعضی قایل شده اند بانکه این ایراد را مدفعی نیست الا آنکه قایل شویم باین که این مقدمه که از دیاد رکن سهوا مبطل نماز باشد کلیه نیست و شارح محقق دفع ایراد باین وجه نموده که آنچه رکن نماز است جمیع سجدتین است یعنی هر دو سجده بی ملاحظه هیئات مجموعی از مجموع سجدتین من حیث انه مجموع و ظاهر است که در صورت اخلال بسجده واحده اخلال بجمیع سجدتین واقع نشده و اگر چه مجموع من حیث المجموع باقی نمانده و ایضا در صورت از دیاد یک سجده صادق نیست که جمیع سجدتین زیاده شده باشد و اگر چه

مسمای سجده

مسمای سجده زیاده شده است پس ایراد مذکور مندفع باشد و مدار ایراد مذکور بر انست که معترض میانه جمیع و مجموع تفرقه نموده و آنچه رکن است جمیع سجدتین است نه مجموع والله اعلم

و واجبه اربعة عشر یعنی آنچه در سجود واجبست چهارده است خدا میداند

الاول السجود علی الاعضاء السبعة الجبهة والکفین والرکبتین وابهامی الرجلین یعنی اول از واجبات سجود آنست که سجده کند بر هفت عضو که آن پیشانی است و هر دو کف دست و هر دو سر زانو و هر دو انگشت بزرگ پای پس اگر عضوی ازین اعضاء سبعه عامدا یا جاهلا بر زمین ننهند نماز او باطل است و در کلام بعضی افاضل این زمان مذکور است که سزاوار آنست که ارغام انف که عبارتست از بر خاک نهادن بینی ترک نشود زیرا که در بعضی اخبار وارد است که نماز تمامی نیست آن شخص را که بینی او نرسد بانچه پیشانی او بان رسیده است و درین مقام ایراد چند مسئله مناسب مینماید اول آنکه آنچه مابین قصاص شعر راس و حاجبین باشد از طرف طول و از طرف عرض آنچه میانه هر دو جبینین باشد مجموع داخل جبهه است و مصنف مختار است در آنکه هر جزء ازین مواضع را که خواهد بر زمین رساند دوم آنکه اصابع داخل کفین است و لازم نیست که مجموع اصابع و کف را بر زمین رساند

و اگرچه افضل آنست سیم آنکه لازم نیست که سر انگشتان
پای را بر زمین نهد بلکه غیر آن نیز مجزی است اما
احوط آنست که انامل انگشتان را بر زمین نهد
**الثاني تمكين الاعضا من المصلي فلو تحا
مل عنها بطل** یعنی دوم از واجبات سجود آنست که
مصلی اعضاء سجود را بر مصلا ثابت سازد یعنی که گرانی
اعضا را بر مصلا اندازد پس اگر خود را حمل نقل آن نموده چنانکه
که گرانی عضو بر موضع آن نباشد سجود آن باطلست هر گاه
عمدا آن فعل از او واقع شده باشد ولی اگر تدارک آن نماید
وقت آن فوت نشود **و كذا لو سجد على ما تتمكن كا
لثلج والقطن** یعنی همچنین سجود او باطل است اگر سجده نماید
بر چیزی که اعضاء او بران متمکن و ثابت نتواند شد مثل برف
بسیار و قطن و ریگ روان و امثال آن هر گاه مصلی مضطر
نباشد **الثالث وضع الجبهة على ما يصح السجود عليه
وقد مر** یعنی سیم از واجبات سجود آنست که سجده کند بر چیزی
که سجده بران صحیح باشد و بیان آنچه سجده بران جایز است در باب
مقدمات مذکور شد و اگر بسبب تقیه یا خوف هوام و حیوانات
موذیه او را میسر نشود که بر زمین یا آنچه سجده بران صحیح است
سجده کند در این صورت اکتفا نماید به هر چه او را مقدور باشد بران
سجده کند **الرابع مساواة مسجده لموقفه فلو علا او سفل
منه بزيادة عن لبنة بطل** لفظ مسجد بفتح میم است یعنی

موضع سجود

موضع سجود و لبنه بکسر لام و سکون با موحده بمعنی خشت است [حاشیه: بکسر]
و معنی این کلام آنست که چهارم از واجبات سجود آنست
که مساوی باشد موضع سجود او با موضع قدمهای او بنوعی که
اهل شرع آنرا مساوی گویند و مساوات شرعی باین متحقق
می شود که میانه موقف و موضع سجود او بقدر عرض یک خشت
زیاده تفاوت نباشد پس اگر موضع قدم او از موضع سجود
بزیاده از عرض یک خشت بلندتر یا پست تر باشد سجود
او باطل است اگر مصلی مختار باشد یعنی قادر باشد بر اینکه
بنوعی سجده کند که میانه مسجد و موقف او تفاوتی نباشد
و احوط آنست که میانه مسجد و موقف او مطلقا تفاوتی
نباشد و اگر از رسانیدن پیشانی بر زمین عاجز باشد
موضع سجود را مرتفع سازد آنچه مقدور باشد بعمل آورد
**الخامس وضع ما يصدق عليه اسم الوضع من ا [حاشیه: الجبهة على]
لعضو فلو وضع اقل من ذلك بطل** یعنی پنجم
از واجبات سجود آنست که از اعضاء سبعه آنقدر بر زمین [حاشیه: دون ذلك]
رساند که عرفا صادق آید که آن عضو را بر موضع سجود نهاده
و زیاده از حد مذکور لازم نیست و ابن بابویه و ابن
ادریس واجب دانسته اند که بقدر یک درهم یعنی از پیشانی
بموضع سجود برسد و اکثر اصحاب بکل آنچه وضع بران صادق آید
اکتفا نموده اند و هیچ شک نیست که اگر آنچه از جبهه بموضع
سجود می رسد از قدر یک درهم کمتر نباشد افضل و احوط است

اتم است پس کمتر از انچه اسم وضع بران صادق آید برزمین رساند
سجود او باطل است السادس الذکر فیه وهو سبحان ربی
الاعلی وبحمده او ما ذکر فی الرکوع یعنی ششم از واجبات
سجود ذکر گفتن است در سجود و ذکر سجود سبحان ربی الاعلی و
بحمده است یا انچه در رکوع مذکور شد که آن سه مرتبه سبحان الله است
نسبت بکسی که مختار باشد واکتفا بیکبار نسبت بکه مضطر
باشد و احوط آنست که سه بار سبحان ربی الاعلی وبحمده بگوید
السابع الطمانینة بقدره ساجدا فلو رفع راسه
قبل اکماله او شرع فیه قبل وصوله بطل یعنی هفتم از واجبات
سجود ارام گرفتن است در سجود بقدر ذکر مذکور گفته شود پس اگر سر
از سجده بردارد پیش از انکه ذکر مذکور اتمام کرده باشد یا شروع
کند در ذکر پیشتر از انکه پیشانی و باقی اعضاء او بر محل سجود قرار
گیرد و ذکر مذکور و نماز او نیز باطل است هرگاه فعل مذکور عمدا
ازو واقع شود پیشتر از فوت محل تدارک آن نموده باشد
وجاهل مسئله نیز درین حکم نیز معذور نیست بلکه اگر جاهلا
نیز چنین کند نماز او باطل است او باطل است و اگر سهوا
این فعل ازو واقع شود اگر وقت تدارک آن باقی باشد
تلافی نموده ذکر را مطمئنا بجای آورد و اگر وقت فوت
شده باشد نماز او صحیح است الثامن عربیته فلو ترجمه
بطل یعنی هشتم از واجبات سجود انست که ذکر مذکور را بصیغه
عربی ادا نماید هرگاه قدرت بر تلفظ عربی و یا تعلم ان داشته باشد

پس اگر

پس اگر ترجمه ذکر مذکور را بگوید با انکه از تلفظ عربی عاجز باشد سجود
او باطل است التاسع موالاته یعنی نهم از واجبات
سجود موالات است یعنی پیاپی گفتن ذکر مذکور چنانچه در قرائت
و ذکر رکوع مذکور شد پس اگر در میانه کلمات ذکر سجود بنوعی
فاصله نماید که عرفا اورا از جمله ذاکران ندانند آن ذکر
باطل است العاشر اسماع نفسه حکما یعنی دهم از واجبات
سجود انست که ذکر را چنان بگوید که خود بشنود زیرا که کمتر ازین مرتبه
داخل ذکر نیست چنانچه مکرر مذکور شده الحادی عشر رفع الراس منه
یعنی یازدهم از واجبات سجود انست که از سجده اولی سر برداشته
راست بنشیند و برداشتن سر الی آنکه جلوس بفعل آید باتفاق کافی
نیست الثانی عشر الطمانینة فیه بحیث یسکن ولو الاعضاء
یسیرا یعنی دوازدهم از واجبات سجود ارام گرفتن است در وقت
جلوسی که بعد از رفع راس از سجده اول بفعل آید و این
طمانینه بنوعی باید که مصلی در حالت جلوس ساکن شود اگر
چه اندک زمانی باشد و در بعضی نسخ این رساله واقع است الطمانینه
که ولا یجب الرفع من السجدة الثانیة یعنی واجب
نیست سر برداشتن و نشستن جهت اکمال سجده ثانیه زیرا
که بمجرد اتمام ذکر سجده دویم تمام میشود و اگرچه افضل و احوط
انست که بعد از سجده ثانیه نیز بنشیند و این را جلسه استراحت
میگویند و اصحاب رضوان الله علیهم در استحباب آن متفق اند
الا سید مرتضی رحمه الله که بوجوب آن قایل است الثالث

عشر ان لا یبطلها کما مر یعنی سیزدهم از واجبات سجود آنست
که جلوس مذکور را طولانی نسازد بحدیکه عرفاً از مصلیان نشمرند ولا
الرابع عشر تثنیة السجود فلا تجزی الواحدة ولا الزائد یجوز
یعنی چهاردهم از واجبات سجود آنست که در هر رکعت از رکعات صلوة
دو سجده بجای آورد و زیاده و کم ازین نباشد پس اگر در یک رکعت
زیاده از دو سجود بفعل آورد یا بیک سجده اکتفا نماید نماز او باطلست
السابع التشهد یعنی هفتم از مقارنات صلوة تشهد است و
تشهد در عرف اهل شرع عبارتست از خبر دادن بتوحید
الله تعالی و بنبوت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بصیغه
مخصوصه که از آن حضرت مرویست و تشهد از جمله واجبات نماز است
و در نماز دو رکعتی یکبار و در نماز سه رکعتی و چهار رکعتی دو مرتبه واجبست
پس بترک تمام آن یا بعض آن اگر عمداً ترک نموده باشد نماز
باطل است اما اگر نسیاناً آن را ترک نماید نماز او باطل نیست
زیرا که باتفاق اصحاب رکن نماز نیست وواجبه تسعة
یعنی واجبات تشهد نه است الاول الجلوس له یعنی اول
از واجبات تشهد نشستن است از برای تشهد یعنی واجبست
که تشهد را جالساً بفعل آورد و تشهد بغیر حالت جلوس
مجزی نیست الا آنکه او را ضرورتی باشد که نتواند جلوس
را بفعل آورد مثل کسی که بسبب خوف نماز را ماشیاً می
گذارده باشد الثانی الطمانینة بقدره دوم از واجبات
تشهد آرام گرفتن است در تشهد بقدر آنکه تشهد را بخواند

و اگر بیشتر

و اگر بیشتر از آنکه آرام گرفته اعضاء او ساکن شود شروع در تشهد نماید
یا قبل از آنکه از تشهد فارغ شود برخواسته در اثناء قیام آنرا تمام
کند نماز او باطل است هرگاه عمداً چنین کرده باشد و اگر سهواً
طمانینه را ترک نموده باشد و وقت تدارک آن باقی باشد آنرا تلافی
نماید و الا قضاء آن واجب نیست بسبب آنکه اخلال مذکور اخلال
بصفتی از صفات تشهد است نه باصل آن و احتمال وجوب قضا نیز دارد
چنانچه در شرح رساله مسطور است الثالث الشهادتان یعنی
سیم از واجبات تشهد گفتن شهادتین که عبارتست از شهادت
بوحدانیت خدای تعالی و نبوت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه
و آله و سلم چنانکه بعد ازین مذکور میشود الرابع الصلوة
علی النبی یعنی چهارم از واجبات تشهد صلوات فرستادن است
بر پیغمبر صلی الله علیه و آله بعد از شهادتین مذکورتین الخامس الصلوة
علی آله یعنی پنجم از واجبات نماز تشهد صلوات فرستادن است بر آنحضرت آل
بعد از آن و مراد بآل رسول حضرات ائمه معصومین و حضرت فاطمه علیهم السلام است
و کیفیت صلوات عنقریب مذکور میشود و احوط آنست که در وقت تلفظ
بصلوات بر آل قصد حضرات ائمه معصومین نماید السادس عربیته
یعنی ششم از واجبات تشهد آنست که تشهد را بصیغه عربیه ادا نماید
چنانکه در سایر اذکار مذکور شد و اگر از تلفظ بعربیه عاجز باشد مثل عجمی
بخواند که ترجمه او را بگوید السابع ترتیبه یعنی هفتم از واجبات
تشهد آنست که در میانه کلمات آن مراعات ترتیب نموده
بنوعی بخواند که بعد ازین مذکور می شود و بعضی را مقدم بر بعض نسازد
الثامن موالاته یعنی هشتم از واجبات تشهد موالاتست

یعنی بپای خواندن الفاظ آن باین معنی که در میانه آن لفظی دیگر یا بسکوت
طویل فاصله نماید چنانکه مکرر دانسته شد التاسع مراعات المنقول
یعنی نهم از واجبات تشهد آنست که مراعات نماید آنچه بطریق صحیح
از حضرت صادق ع منقولست و تغییر آن ندهد و هو یعنی آنچه منقول است
اینست که اَشهَدُ اَن لا اِلٰهَ اِلّا الله وَحدَهُ لا شَریکَ لَه
وَ اَشهَدُ اَنَّ مُحَمَّداً عَبدُهُ وَ رَسُولُه اَللّهُمَّ صَلِّ عَلیٰ مُحَمَّدٍ وَ آلِ
مُحَمَّدٍ و آنچه اتفاق اصحاب بر تشهد مجزی است این عبارتست و آنکه بکمتر از آن
اکتفا می توان نمود چنانکه بعد ازین مذکور می شود میانه اصحاب مختلف فیه
است پس احتیاط آنست که در جمیع احوال ازین عدول ننماید
فلو ابدل بمرادف او اسقط واو العطف او لفظ اشهد
لم یجز یعنی پس اگر کلمات تشهد را تبدیل نماید ببعضی الفاظ که مرادف
آنست یعنی الفاظی که در معنی موافقت دارد مثل آنکه بدل لفظ اشهد
اَعلَم یا اَتَیَقَّن بگوید یا آنکه بدل لا اله الا الله غیر الله بگوید یا از شهادت
ثانیه واو عطف را ساقط سازد یا آنکه حرف عطف را مذکور نموده کلمه
اشهد را از آنجا حذف نماید هیچیک ازین صور مجزی نیست زیرا که با آنچه
از صاحب عصمت علیهم السلام مرویست مخالفت دارد و لو ترک وحده
لا شریک له او لفظ عبده لم یضر یعنی اگر کلمه وحده لا شریک له
ترک نموده چنین گوید که اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا
عبده و رسوله یا آنکه لفظ عبده را ترک نموده ما بقی را بخواند مضر نیست
بصحت نماز او صحیح است و مقتضای ظاهر این عبارت آنست که در صورت
حذف کلمه عبده اگر کلمه رسول را بضمیر اضافه نماید و باین طریق بگوید
که اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا رسوله
او را مجزی باشد و از کلام مصنف رحمه الله در کتاب ذکری منع جواز او

مفهوم میشود و احتیاط آنست که درین صورت کلمه رسول را
باسم ظاهر اضافه نموده چنین بگوید که اشهد ان لا اله الا الله
وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا رسول الله و در کلام بعضی
مذکور است که اگر مجموع کلمتین مذکورتین را حذف نموده
چنین گوید که اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله
نیز جایز است زیرا که احادیث صحیح دلالت بر جواز آن دارد
و احوط آنست که مجموع صیغه که اول مذکور شد خوانده بکمتر
از آن اکتفا ننماید چنانچه مذکور شد الثامن التسلیم یعنی هشتم
از مقارنات نماز سلام است و اصحاب رضوان الله علیهم السلام
در وجوب و استحباب تسلیم و بر هر تقدیر در کیفیت و کمیت
آن اختلاف بسیار دارند و آنچه قول قدما و اکثر اصحاب
متاخرین است وجوب تسلیم است چنانکه سید مرتضی رحمه الله
تصریح نموده بآنکه تسلیم رکنی است از ارکان نماز و شیخین و ابن ادریس
و علامه رحمهم الله از مستحب میدانند و ادله طرفین بالنقض و الابرام
و تعیین در اکثر کتب فقهیه مسطور است و اقوای دلایل وجوب
چند چیز است اول آنکه بصحت پیوسته که حضرت رسول و حضرات
ائمه معصومین علیهم السلام هر وقت بر فعل آن مواظبت نموده
هیچ محل تسلیم را ترک ننموده اند و این دلیل وجوبست زیرا
که مشخص است که مندوبات را احیانا ترک مینموده اند
دوم آنکه در صلوات بیانیه تسلیم واقع بوده و هر چه در مرض

بیان واجب واقع باشد و حجیت دلیل مقدمه اول انکه تسلیم
از جمله اموریست که عموم بلوا دکثرة احتیاج عامه برا بان
واقع است پس اگر در وقت بیان صلوة واجب می بود البته
منقول شد که آنحضرت انرا ترک نموده و هیچکس نقل ننموده
که تسلیم در نماز پیغمبر داخل بوده با انکه یک نماز بدون تسلیم
از آنحضرت واقع شده باشد و هر کس ادعاء آن نماید اثبات
ان بروی است و مقدمه ثانیه در کتب اصول مقرر است سیم
انکه در نمازی که حضرت صادق علیه السلام از برای تعلیم حماد گذارده
تسلیم داخل بوده و هر چه در ان صلوة داخل بوده اصحاب انرا بر
وجوب حمل نموده اند مگر انچه دلیلی اقتضای استحباب ان نماید زیرا
که ان حضرت بعد از فراغ از نماز مذکور فرموده اند که همچنین
صل و مقتضاء امر وجوب است چهارم از ادله وجوب تسلیم
حدیث مشهوریست که حضرت امیر المومنین علیه السلام
از حضرت رسول روایت نموده که مفتاح الصلواة الطهور
و تحریمها التکبیر و تحلیلها التسلیم و توجیه این دلیل در مختلف
برین نهج است که تقدیم خبر بر مبتدا دلالت دارد بر حصر خبر
در موضوع پس از انجا مستفاد میشود که تحلیل بغیر تسلیم واقع
نمیشود و تحلیل از صلواة واجب است پس تسلیم [illegible] نیز واجب
باشد و از دلایل وجوب تسلیم امریست که در احادیث
سهو واقع شده و کثرت ان بمرتبه ایست که این رساله احتمال
ذکر ان ندارد و این است مخلص دلایلی که وجوب تسلیم از انجا
مفهوم میشود و اگر بر بعضی ازین دلایل بعضی ایرادات
واقع است اما مخفی نیست که از مجموع ان وجوب تسلیم
مظنون میشود

مظنون میشود خلاصه انچه علامه در مختلف از برای استحباب تسلیم
ذکر نموده بچند وجه راجع می شود اول اصل برائت ذمه مخفی
نیست که در امثال این مقام دعوای برائت ذمه چندانی
مفید نیست دوم انکه اگر تسلیم واجب باشد لازم است
که اگر حدثی در میانه تشهد و تسلیم متخلل شود مبطل نماز
باشد زیرا که وقوع حدث در اثناء باتفاق مبطل است
و روایت صحیحه زراره دلالت دارد بر انکه وقوع حدث قبل از اداء تسلیم بعد صلوة
مضر نیست و حاصل معنی حدیث مذکور انست که سوال کردم از حضرت محمد
باقر علیه السلام از حال کسی نماز بکرده باشد پس نشیند و حدثی از او واقع شود
پیشتر از انکه تسلیم را ادا نموده باشد آنحضرت فرمود که نماز او تمام است
و مخفی نیست که نهایت انچه این حدیث بران دلالت دارد بیشتر از این نیست
که تسلیم از نماز خارج بوده باشد و این معنی با وجوب تسلیم منافات ندارد زیرا
که میتواند بود که واجبی باشد خارج از صلوة چنانچه اعتقاد بعضی اصحاب است
سیم انکه حضرت رسول علیه السلام در وقت تعلیم اعرابی که نماز بر وجه حسن
نمیکرده تسلیم را ذکر ننموده و اگر تسلیم واجب میبود البته از برای او بیان میفرموده
زیرا که تاخیر بیان از وقت جایز نیست و جواب انست که احتمال دارد که ان
اعرابی تسلیم را نیکو میدانسته ادا مینموده باشد و غرض آنحضرت تعلیم اموری
بوده باشد که انرا بر وجه کمال بجای نمی اورده و بعضی وجوه دیگر در ان
کتاب مذکور است و از قبیل وجوه ثلثه مذکوره است و از ادله وجوب
نیز چند وجه جواب ذکر نموده که از قسم این حروف بسبب خوف اطناب
در عدم ایراد ان معذور است و واجبه تسعه یعنی واجبات تسلیم
بنا بر قول جمعی که بوجوب ان قایل اند نه است الاول الجلوس له
یعنی اول از واجبات تسلیم انست که در وقت تسلیم نشسته از ا

بفعل اورد الثانی الطمانینة بقدره یعنی دویم از واجبات
تسلیم انست که بقدر انکه صیغه تسلیم را بگوید ارام گرفته مطمئنا صیغه مذکوره را
ادا نماید الثالث احد العبارتین اما السلام علیکم
ورحمة الله وبرکاته او السلام علینا و علی عباد الصالحین
یعنی سیم از واجبات تسلیم انست که یکی ازین دو عبارت را که مذکور
شد بگوید و از ان عدول ننماید و مص رحمه الله در ذکری بیان نموده
که محقق رحمه الله در کتب خود ایراد نموده که مصلی میانه این دو
صیغه تسلیم مخیر است هر کدام را خواهد بگوید و این قولی است
قوی در میانی الا انکه هیچ یک از قدماء اصحاب رضوان الله علیهم
قایل بتخییر نشده و دور مینماید که مثل این امور اگر حق باشد
از ایشان مخفی مانده باشد و درین رساله تخییر صیغتین مذکورتین
تصریح فرموده است و صیغه السلام علیکم باتفاق اصحاب
مخرج از صلوة است پس اگر مصلی صیغه اول بقصد
وجوب و خروج از صلوة ادا نموده عبارت ثانیه را مستحب داند
احوط است و اگر خواهد بیک صیغه اکتفا نماید بهتر انست که
السلام علیکم رحمه الله وبرکاته را خوانده بغیر ان اکتفا نماید چنانچه در ذکری
تصریح بان واقع است الرابع الترتیب بین کلماته یعنی
چهارم از واجبات تسلیم انست که میانه کلمات تسلیم رعایت
ترتیب نموده صیغه انرا بنوعی که مذکور شد ادا نماید و اگر
ترتیب انرا مختل ساخته کلمه را بر کلمه دیگر تقدیم دهد نماز او باطل است
و اگر سهوا ترتیب نموده باشد اگر ممکن باشد تسلیم را اعاده نماید
والا از قبیل نسیان اصل تسلیم است الخامس عربیته یعنی

پنجم از واجبات

پنجم از واجبات تسلیم انست که صیغه تسلیم را بعبارت عربیه ادا نموده ترجمه
انرا نخواند مگر انکه عربیه مقدور او نباشد السادس موالاتها یعنی ششم
از واجبات تسلیم انست که رعایت موالاة نموده درمیانه کلمات
تسلیم بسکوت طویل یا بعبارت دیگر فاصله ننماید السابع
مراعاة ما ذکر فلو نکر السلام او جمع الرحمه او
وحد البرکاته او نحوه بطل یعنی هفتم از واجبات تسلیم انست
که مراعات نماید عباراتی را که مذکور شد یعنی در صورت اصل
ماده انرا تغییر نداده عبارات مذکوره را بنوعی که مذکور شد بی
زیاده و نقصان ادا نماید پس اگر لفظ السلام را نکره ساخته
الف لام تعریف را حذف نماید یا انکه صیغه رحمت را که واحد است
بصیغه جمع بدل نموده رحمات الله بگوید یا انکه در عوض صیغه برکات
که جمع است لفظ واحد ان که برکته است بخواند یا مثل این تغییرات
دیگر داده عوض السلام علیکم السلام علیک بخواند یا در عوض رحمة الله
رافة الله بخواند در جمیع این صور ان تسلیم باطل است هرگاه تغییر مذکور
عمدا از او واقع شده باشد و اگر ان تغییر سهوا یا نسیانا واقع شود
و اگر ممکن باشد انرا تدارک نماید الثامن نیة الخروج علی المشهور
یعنی هشتم از واجبات تسلیم انست که انرا المشهور بموخر ساختن تسلیم را
از عقب تشهد بخواند پس اگر عمدا تسلیم را بر تمام تشهد یا بر بعضی
از ان مقدم سازد نماز او باطل است و باید دانست که اصحاب
رضوان الله علیهم اختلاف نموده اند در انکه ایا بر مصلی واجب است
که در وقت ادای تسلیم قصد خروج از صلوة نموده تسلیم بقصد
خروج بخواند چنانکه در وقت احلال حج و عمره قصد تحلیل از ان میباید

کرد یا آنکه قصد خروج لازم نیست مصنف بعد از اداء تسلیم از نماز
خارج میشود و اگرچه قصد نموده باشد و مصنف رحمه الله احتمال اخیر را
اختیار نموده میفرماید که ولا یجب نیة الخروج و
ان کان احوط یعنی واجب نیست که مصلی بصیغه سلام قصد
خروج از صلوة نماید بلکه هرگاه تسلیم را گوید از نماز خارج میشود اگر
چه نیت خروج ننموده باشد زیرا که صلوة عبارتست از افعال معلومه
که از شارع منقول شده پس هرگاه مصلی جمیع آن افعال را بجای آورد
از نماز خارج می شود و سوای آن چیزی دیگر واجب نیست اما احتیاط
مقتضی آنست که مقارن اداء تسلیم قصد خروج نماید زیرا که درین
هنگام از عهده خلاف بیرون آمده آنچه واجب بوده باتفاق اصحاب
ادا نموده است و اگر قصد خروج را ترک نماید بنا بر قول بعضی واجبی
از واجبات صلوة را ترک نموده است پس قصد خروج اولی و احوط
باشد و بر تقدیر وجوب قصد خروج میباید که مقارن تسلیم نیت خروج
نموده نیت خروج را بر تسلیم مقدم نسازد زیرا که چون مستدام است
حکم نیت تا آخر صلوة واجبست پس اگر قصد خروج را بر تسلیم مقدم
سازد البته نماز او باطل خواهد بود جعل المخرج ما تقدم
من العبارتین فلو جعله الثانیة لم یجز یعنی هم از واجبات
تسلیم است که از دو عبارت تسلیم که مذکور شد هر کدام را مقدم
سازد آنرا قصد مخرج از صلوة داشته قصد وجوب همان صیغه نماید و
صیغه دیگر را بقصد استحباب نماید پس اگر او را مجزی نخواهد بود زیرا که
هر کدام ازین دو صیغه فرد از فردین تخییری است پس هر کدام مقدم
مذکور شود واجب مخرج از صلوة خواهد بود و در ذکری ذکر کرده است
که احتیاط آنست که هر دو صیغه را ادا نموده ابتدا بصیغه السلام علینا
نماید و قصد استحباب آن کند و یجب فیهما ای التشهد اسماع
نفسه یعنی واجبست که مصلی در تشهد و تسلیم اسماع نفس خود نماید
یعنی چنان بخواند که آواز خود را بشنود باین معنی که کمتر کافی
ازین

نیست زیرا

نیست زیرا که درین هنگام از قبیل حدیث النفس خواهد بود الا
در بلند خواندن آن قصوری نیست و باید دانست
که اسماع نفس خود نیز یکی از واجباتی است که مصنف در مقام
تعداد دانسته در بیان واجبات قراءت و رکوع و سجود را
علیحده حصر نموده از جمله واجبات شمرده است و در تشهد
و تسلیم اسماع نفس را علیحده نشمرده است و وجه فرق میانه
این دو مقام ظاهر نیست فهذه جمیع الواجبات یعنی آنچه
از اول بحث نیت تا اینجا که آخر مبحث تسلیم است مذکور شده جمیع
اموری است که در مقارنات صلوة واجبست فان ارید الحصر
ففی الرکعة الاولی احد و ستون یعنی پس اگر کسی خواهد
که حصر جمیع واجبات نموده ضبط عدد آن نماید باید که بداند که در رکعت
اول شصت و یک چیز واجبست زیرا که واجبات نیت هفت است
و واجبات تکبیره یازده و واجبات قراءت شانزده و واجبات
قیام چهار و واجبات رکوع نه و واجبات سجود چهارده
و مجموع مذکورات شصت و یک است وفی الثانیة
اربعة و اربعون یعنی در رکعت دوم چهل و چهار واجبست زیرا
که واجبات نیت و تکبیر احرام درین رکعت ساقط است
الا یک چیز که آن استدامت حکم نیت است پس درین رکعت
هفده امر ساقط شود و چهل و چهار باقی ماند وفی الثالثة
تسعة و ثلثون یعنی در رکعت سیم سی و نه امر واجبست
هرگاه مصلی اختیار قراءت فاتحه نماید زیرا که واجبات سوره
درین رکعت ساقط میشود و آن پنج است اول تقدیم حمد بر سوره
دوم وحدت سوره سیم آنکه سوره عزیمه نباشد چهارم آنکه
بسمله بقصد سوره معینی نماید پنجم آنکه ازین سوره بسوره دیگر

استعمال نماید و چون این چهل و چهار که واجبات رکعت ثانیه است پنج ساقط شود سی و نه باقی ماند و كذا في الرابعة یعنی همچنین در رکعت چهارم نیز سی و نه چیز واجب است زیرا که میانه رکعت سیم و چهارم تفاوتی نیست فان تخیر التسبیح صار في کل واحدة اثنان وثلثون یعنی اگر اختیار قراءت تسبیح نماید در هر یک از دو رکعت سیم و چهارم سی و دو امر واجب خواهد بود زیرا که واجبات قراءت که آن شانزده است هرگاه از چهل و چهار ساقط شود بیست و هشت باقی ماند و چون واجبات اربعه تسبیح که آن رعایت ترتیب و موالات و عربیت و اخفات است اضافه شود که مجموع آن سی و دو باشد ففي الثنائية مائة ثلثة وعشرون یعنی پس در نماز دو رکعتی مثل نماز صبح یکصد و بیست و سه امر واجب است زیرا که واجبات دو رکعت اول چنانچه مذکور شد یکصد و بیست و پنج است چون واجبات تشهد و تسلیم که هر کدام نه است بران اضافه شود عدد مذکور حاصل میشود وفي الثلاثية مائة واحد وسبعون یعنی در نماز سه رکعتی که آن نماز مغرب است یکصد و هفتاد و یک امر واجب است زیرا که هرگاه سی و نه که واجبات رکعت ثالثه است و نه که واجبات تشهد است با صد و بیست و سه که مفروضات نماز ثنائیه است جمع شود مجموع یکصد و هفتاد و یک باشد وفي الرباعية مائتان وعشر یعنی در یک نمازهای چهار رکعتی دویست و ده امر واجب است زیرا که هرگاه واجبات رکعت رابعه که سی و نه است با آنچه در نماز سه رکعتی واجب است جمع شود عدد مذکور حاصل شود که ففي الخمس حضرا تسعمائة واربعة وعشرون فرضا متقارنة یعنی پس در مجموع صلوات خمس یومیه هرگاه مصلی حاضر باشد یعنی نماز را تمام میگذارده باشد نهصد و بیست و چهار فرض است که

مجموع ان

که مجموع ان از مقارنات است زیرا که واجبات سه نماز چهار رکعتی ششصد و سی است و واجبات نماز ثلاثیه یکصد و هفتاد و یک و واجبات نماز ثنائیه یکصد و بیست و سه است و مجموع مذکورات نهصد و بیست و چهار است وسفرا ستمائة وثلثة وستون یعنی اگر مصلی مسافر باشد مجموع فروض صلوة خمس نسبت باو ششصد و شصت و سه است زیرا که درین حالت چهار رکعتی نمازها دو رکعتی است برو واجب است که مجموع فروض آن چهارصد و نود و دو است و یک نماز سه رکعتی که واجبات آن یکصد و هفتاد و یک است و مجموع عددین مذکورین ششصد و شصت و سه است و باید دانست که آنچه مذکور شد نسبت بکسی که در رکعات اواخر اختیار قراءت فاتحه نموده و اگر عوض فاتحه تسبیحات اربعه بخواند فروض صلوات خمس از عدد مذکور کمتر است از جهت مصنف رحمه الله میفرماید وللمسبح ثمانمائة وخمس وسبعون حضرا یعنی آنکس که در رکعات اواخر نمازهای یومیه در عوض فاتحه تسبیحات اربعه بخواند در وقت حضر مجموع فروض آن هشتصد و هفتاد و پنج است زیرا که واجبات رکعت سیم و چهارم بقاری فاتحه سی و نه است و نسبت بمسبح سی و دو چنانکه مذکور شد پس تفاوت میانه قراءت فاتحه و تسبیح در هر رکعت هفت باشد و چون رکعات که در آن تسبیحات خوانده میشود هفت است پس در مجموع صلوات خمس تفاوت میانه قراءت فاتحه و تسبیح

چهل و نه باشد و چون از نهصد و بیست چهار که فروض صلوة خمس است
چهل و نه کم شود هشتصد و هفتاد هشت باقی ماند والمسبح سفراً
ستمائة و بست و خمسون یعنی اگر مسافر اختیار تسبیح نماید
واجبات صلوة او نسبت با ششصد و پنجاه و شش است زیراکه
تفاوت میانه قرائت فاتحه و تسبیحات در رکعت ثالثه مغرب
هفتست و چون از ششصد و شصت و سه که بهر تقدیر قرائت فاتحه
فروض است قرائت هفت کم شود عدد مذکور باقی ماند

الفصل الثالث فی المنافیات

یعنی فصل سیم از فصول ثلثه
که این رساله مشتمل است در بیان نماز است خواه وقوع آن عمداً
و سهواً منافی نماز باشد و خواه عمداً لا سهواً با صحت صلوة منافاة ~~منافی باشد~~
نداشته باشد و باید دانست که قطع نماز واجب و سایر عبادات
واجبه از روی اختیار یعنی بی آنکه ضرورتی بان داعی شود
جایز نیست زیراکه اتمام عبادات واجب است و هرگاه
اتمام ان واجب باشد قطع ان حرام خواهد بود زیراکه
وجوب اتمام با جواز قطع منافاة دارد وایه کریمه لا تبطلوا
اعمالکم دلالت ظاهره بر تحریم قطع جمیع عبادات دارد اما
اگر ضرورتی بقطع نماز داعی شود دران وقت ان جایز است مثل آنکه در اثناء
نماز ماری بان نزدیک شود که خوف تلف نفس از ان داشته باشد
و دفع ان محتاج بقطع صلوة باشد یا آنکه غریمی یا غلام گریخته خود را
ببیند و داند که اگر قطع نماز ننماید او را نمیتواند دید و مال او فوت
میشود بلکه در بعضی اوقات قطع صلوة واجبست باین معنی که اگر
نماز را قطع نکند آثم و نماز او باطل است مثل آنکه در اثنای نماز ببیند
که طفلی در آب و یا آتش افتاده و داند که اگر قطع ننماید آن طفل
هلاک میشود پس درین صورت اگر حالت صلوة مستمر کند نماز را
قطع ننماید نماز او باطل است زیراکه ان نماز درین وقت منهی عنه است
و نهی از عبادت مستلزم فساد [illegible] ودر بعض اوقات نماز

منافی باشد

نماز

بقطع نماز مستحب است مثل انکه بی اذان واقامه لنسیانا شروع در
نماز تمام نموده باشد وپیشتر انکه از رکوع رود متذکر شود چه در صورت
سنت است که نماز را از سر کرفته اذان واقامت را دریابد
وقطع صلوة نکرده نیز میتواند بود مثل انکه بسبب حفظ مال
قلیل که بفوت متضرر شود قطع نماز کند ودرین صورت
تحریم قطع نیز محتمل است وبالجمله قطع نماز حرام ومکروه وواجب
ومندوب میتواند بود وهرگاه مصلی را قطع نماز جایز باشد
بهتر انست که تسلیم کفته بصیغه تسلیم از نماز بیرون آید واکر
چه محتمل است که اکر بدون سلام بهر فعلی که منافی باشد
قطع نماز کند اورا کناهی نباشد زیرا که چون قطع صلوة باشد
بهر نوع که واقع شود قصوری نخواهد داشت ووجوب تسلیم
مخصوص است بنمازی که تمام شده باشد وهي خمس و
وعشرون یعنی منافیات نماز بیست وپنج است الاول
نواقض الطهارة مطلقا یعنی اول از منافیات صلوة
بجای اوردن چیزی است که طهارت بسبب ان شکسته شود
خواه وقوع ان عمدا وخواه سهوا وخواه اختیارا وخواه اضطرارا
وخواه ان طهارت طهارت مائیه باشد وخواه طهارت ترابیه
زیرا که طهارت شرط صلوة است وانتفاء شرط

مستلزم

مستلزم انتفاء مشروط است ونواقض طهارت چند حدث
است که تفصیل ان نسبت بهریک از طهارات ثلث سابق
و مبطلاتها كالطهارة بالماء النجس یعنی همچنین
منافی نماز است هر چیز مبطل طهارت شد یعنی مانع صحت طهارت
مثل طهارت کردن باب نجس خواه بنجاست ان عالم باشد وخواه
جاهل یا ناسی وخواه پیشتر از بیرون رفتن وقت بر نجاست
آن آب مطلع شود وخواه بعد از ان زیرا که اب نجس باجماع
رافع حدث نمیتواند بود با وجود حدث نماز صحیح نیست وشارح
محقق از شیخ شهید ثانی رحمهما الله نقل نموده که اکر کسی
باب نجس جاهلا وضو ساخته بان وضو نماز کند نماز او باطل است
واورا بر فعل ان نماز اصلا ثواب نیست واکرچه مادامی که
که او در حیوة باشد اورا بر نجاست ان اب اطلاع حاصل
نشود غایتش انکه اورا خدای تعالی برای نماز مواخذه نخواهد نمود
زیرا که اورا مطلق علم حاصل نشده بانکه با و نماز مکلف بوده است و
تکلیف غافل محال است ومخفی نیست که این امر نسبت در غایت صعوبت
واز اینجا لازم می اید که اکثر عبادات مشروطه بطهارت باطل واقع
شده باشد زیرا که بسیاری چیزها در نفس الامر نجس میشود که حال
مکلف را علم بنجاست او حاصل نشده نظر بظاهر شرع بار الم
ان مکلف نیست پس اکر بملاقات ان ثوب وبدن مصلی نجس شود
در وقت وضو ساختن بملاقات ان نجس اب وضو نجس شود

لازم می اید که نمازی که درین حالت از او واقع شود باطل باشد
و مکلف را در فعل ان عبادت سوای ثواب اذکار یا طاعتی که در
حرکات و سکنات از او واقع شده اجری نبوده باشد امید که
حق سبحانه و تعالی بمحض تفضل و عنایت خود عمل فرموده نظر رحمت
بر صادرات افعال عباد که مشتمل بر نقایض بیشمار است
نیفکند انه جواد کریم و بالعباد رؤف رحیم **والمغصوب**
عمدًا یعنی همچنین از منافیات نماز است انچه مبطل طهارت
و مانع صحت آن باشد مثل طهارت باب مغصوب اگر مکلف
بغصبیت آن آب عالم باشد و اگر بغصبیت ان جاهل بوده
انرا مطلقا علم بان حاصل نشده باشد ان طهارت صحیح است
اما بر او لازم است که عوض آن آب تلف شده و یا قیمت انرا
در وقت مطالبه مالک باو تسلیم کند و جاهل بحکم مسئله معذور
نیست بلکه از قبیل عالم و عامد است و اگر غصبیت اب را فراموش
باشد درینصورت چند احتمال است چنانچه سابقا اشاره بان
واقع شده **فی الاخیر** یعنی قید عمدًا مخصوص مغصوب است
و در نجس عالم و جاهل مساوی است **الثانی** استدبار
القبلة مطلقا او الیمین او الیسار مع بقاء
الوقت یعنی دویم از منافیات نماز مستدبر قبله یعنی

پشت

پشت بجانب قبله کردانیدن خواه پیشتر از خروج وقت او را اطلاع
حاصل شود و خواه بعد از ان و خواه عمدًا و خواه سهوًا یا انحراف
بجانب یمین یا جانب یسار راست هرگاه وقت نماز باقی مانده باشد
اما اگر وقت نماز بیرون رفته بود و عالم نشده باشد بانکه از قبله انحراف
نموده ان نماز بر او واجب نیست و اگر سهوا روی خود را بجانب
یمین یا یسار بگرداند بنوعی که باقی بدن بحال خود بوده باشد
نماز باطل نیست بلکه فعل مذکور مکروه است **الثالث الفعل**
الکثیر عادة یعنی سیم از منافیات صلوة فعل کثیر عادی است
یعنی بجا آوردن افعالی که از نماز خارج بوده باشد و در عرف و
عادت انرا فعل کثیر گویند باین معنی که هر کس مشاهده ان
افعال کند فاعل انرا از جمله نماز کننده گان نشمرد و شک نیست
که وقوع فعلی که باین مرتبه رسد منافی نماز است زیرا که با
هیئات خشوع که در نماز مطلوب است منافاة دارد بلکه درین
حالت صورة صلوة بالکلیه زایل شده حقیقت صلوة
منتفی میشود و ازین کلام مفهوم میشود که هر فعل در نظر
عرف کثیر نباشد مبطل نماز نیست و اگرچه بمرتبه کثرت
لغوی رسیده باشد مثل حرکت اصابع و پوشیدن ردا و نعلین
و کندن جامه که محتاج و سکنات بسیار نباشد و کشتن عقرب
و حیه و امثال انها که مرویست که حضرت رسالت صلی الله
علیه و آله در اثنا نماز عقربی را کشته و او ایضا بقتل حیه

در نظر

نماز

وعقوب مرقوم فرموده و هرچه عرفا فعل کثیر باشد مبطل نماز است
واگرچه کثرت لغوی بفعل نه آمده باشد مثل برجستن فاحش
وامثال آن زیرا که دلالت میکند بر آنکه فاعل آن از نماز
اعراض نموده مشغول نماز نیست و بباید دانست که فعل کثیر
گاهی مبطل نماز است که از جمله افعال نماز نباشد واگر آن فعل
نیز داخل صلوة باشد مبطل نماز نیست مثل زیادتی تسبیحات
رکوع و سجود و شمردن عدد تسبیحات و اذکار با صابع و سجده و
امثال آن اگر وقوع فعل کثیر در چند رکعت باشد مثل آنکه در رکعت
اول از مصلی فعلی واقع شود که بمرتبه کثرت نرسد و در رکعت
ثانیه و ثالثه ایضا مثل آن فعل از او واقع شود بمرتبه که اگر فردا
فردا آن افعال را ملاحظه نمایند فعل کثیر نباشد واگر مجموع
با یکدیگر ملاحظه کرده شود عرفا فعل کثیر باشد در این صورت
صحت و بطلان نماز محتمل است وجه اول آنکه منقولست که حضرت
رسالت علیه السلام نمازی گذارده اند که در هر رکعت از آن
عمامه از سر برداشته باز بر سر گذاشته اند و یقین است که
مجموع آن افعال بمرتبه کثرت رسیده و وجه ثانی آنکه بطلان
نماز بفعل کثیر میانه اصحاب متفق علیه است و در صورت مفروضه
فعل کثیر خارج از صلوة بفعل آمده پس نماز باطل باشد و
آنچه تحقیق آن درین مقام از جمله مهمات است آن است که اگر وقوع مقام

کثیر بر سبیل سهو باشد یا مبطل نشود نماز است یا نه و علامه رحمه الله
بیان نموده که باعتقاد علماء امامیه فعل کثیر سهوا مبطل نماز نیست زیرا
عموم حدیث مشهور که رفع عن النبی الخطاء والنسیان دلالت
برین مضمون دارد و آنچه از ظاهر عبارت این رساله مفهوم میشود
دانست که فعل کثیر مبطل است واگرچه سهوا واقع شده باشد
زیرا که بعد از این میفرماید و هذه المنافیات وان وقع سهوا و در ذکری
منقولست که دور مینماید که با وجود فعل کثیر که صورت صلوة را بالکلیه زایل مینماید
نماز بر صحت خود باقی مانده باشد واگرچه وقوع آن بر سبیل نسیان
باشد و طریق احتیاط واضح است الرابع السکوت الطویل
عادة یعنی چهارم از منافیات نماز سکوت طویل است
بنوعی که در عرف او را بسیار گویند و مصلی بسبب آن از سلک
نماز کنندگان بیرون رفته باشد الخامس عدم حفظ
عدد الرکعات یعنی پنجم از منافیات نماز فراموش کردن
عدد رکعات صلوة است باین معنی که نداند که چند رکعت نماز گذارده
و ظن او بر عدد معینی غالب نشود السادس الشک فی الرکعتین
الاولیین و فی الرکعتین للثنائیة و فی المغرب یعنی ششم
از منافیات نماز شک کردن در دو رکعت اول از نماز چهار
رکعتی پیشتر از اکمال سجده ثانیه یا در نماز دو رکعتی مثل نماز
صبح و نماز جمعه و عیدین و کسوف و نماز سفر و امثال آن
یا در نماز سه رکعتی مثل نماز مغرب یا نماز سه رکعتی که منذور

باشد اگر باعتقاد آن بند رقایل شویم چه شک در جمیع این صورت
مبطل نماز است السابع نقص رکن من الارکان الخمسة
النیة والتکبیر والقیام والرکوع والسجود وزیادة
یعنی هفتم از منافیات نماز کم کردن یکی از ارکان نماز
یا زیاده نمودن آن و ارکان نماز بنا بر انچه میانه اصحاب مشهور است
پنج است نیت و تکبیر احرام و قیام و رکوع و سجود و ظاهرا در رکن
بودن افعال اربعه اخیره در میانه اصحاب اختلافی نباشد اما در رکنیت
نیت و جزئیت آن اصحاب را اختلافست بنا بر انکه سابقا مذکور
شد که مراد برکن صلوة انست که ترک ان عمدا او سهوا نماز
باطل باشد میباید که در [illegible] رکنیت نیت نیز اختلافی نباشد
زیرا که متفق اند در انکه ترک نیت و اگرچه سهوا باشد مبطل
نماز است خواه نیت جزو صلوة باشد و خواه شرط ان و باید
دانست که اصحاب در جزئیت نیت و شرطیت آن مختلف اند
و هر کدام وجوه متعدده و دلایل متنوعه بر اثبات مطلب خود
دارند و از جمله مؤیدات جزئیت اینست که نیت مشروط است
بجمیع انچه اجزاء نماز بان مشروط است مثل طهارت و استقبال
و ستر و امثال ان و از اینجا ظاهر میشود که نیت نیز از قبیل
اجزاء صلوة باشد زیرا که هیچ یک از شروط از این قبیل
نیست و از دلایل شرطیت حدیث مشهور تحریمها التکبیر است
زیرا که از اینجا مفهوم میشود که اول افعال صلوة تکبیر

احرام و ایضا وجوب مصاحبت نیت در جمیع افعال صلوة
چنانچه باقی شروط نیز از این قبیل اند بخلاف اجزا که بمجرد شروع
در جزء لاحق جزو سابق منقضی و معدوم می شود و محتاج نبودن نیت
به نیت دیگر بخلاف اجزاء صلوة که محتاج به نیت است از علامات
شرطیت است و فی الحقیقة تحقیق این مسئله قلیل الفایده است زیرا که
علی التقدیرین اخلال به نیت عمدا و سهوا مبطل است پس تحقیق این مسئله
چندان فایده مربوط نیست اما بعد از تامل وضوح می یابد که علامات
شرطیت از امارات شطریت اقوی و احسن است چنانچه در بعضی
تصانیف محقق رحمه الله واقع است که وهی بالشرط اشبه و شارح
محقق ذکر نموده که عبارت مصنف درین مقام صریح است در انکه نیت
باعتقاد او جزء نماز است و این کلام محل تامل است زیرا که مذکور شد
که باعتقاد جمعی که نیت را شرط دانسته اند الفرض نیت از ارکان نماز است صلوة
و بسبب انکه رکن نماز جزء یا شبیه بجزئی است که ترک ان عمدا و سهوا
مبطل صلوة باشد و باتفاق فریقین نیت ازین قبیل است و بطلان
صلوة بزیاده و نقصان رکنی از ارکان خمسه باتفاق اصحاب است
زیرا که مقتضای معنی رکنیت ان است که زیاده و نقصان عمدا و سهوا
مبطل نماز باشد و ازین کلیه چند صورت مستثنات است اول زیادة
نیت زیرا که از زیاده ان مبطل نیست و اگرچه عمدا بعضی چنانچه از
تعلیل که در جواز اکتفا باستدامت حکمیه و عدم اعتبار استحضار فعلی
ذکر نموده اند وجه ان مفهوم میشود دویم زیادتی رکوع بنسبت بکسی

که در بجا آوردن رکوع شک نموده پیشتر از فوات محل آن اتیا
ن بآن نموده باشد و قبل از انکه سر از رکوع بردارد (آورد) متذکر شود
اولا رکوع نموده بوده است پس درین صورت نماز او صحیح است
با انکه رکوع ثانی زیاده واقع شده است سیم زیادتی یک
سجود زیرا که آن مبطل نماز نیست اگرچه قائل شویم با انکه انچه
رکن است مسمای سجود است چهارم ازدیاد یک رکعت در آخر
نماز سهوا هرگاه در رکعت اخیر بقدر بجا آوردن تشهد
بجا آوردن نشسته باشد درین صورت نماز او صحیح است
و ارکانی که سهوا زیاده شود مغتفر است پنجم مسافری که بسبب
جهل بوجوب قصر نماز را تمام نموده باشد و چندان که وقت
نماز باقی باشد او را علم بوجوب قصر حاصل نشود زیرا که
اعاده آن نماز بروی لازم نیست و اگرچه چند رکن زیاده
شده ششم زیادتی رکوع نسبت بماموم هرگاه سهوا پیشتر
از امام برکوع رفته باشد و بعد از انکه متذکر شود عود نموده
مرتبه دیگر با امام رکوع کند زیرا که تکرار رکوع درین صورت
نیز بصحت نیز مضر نیست الثامن نقص رکعة فصاعدا عمدا
بعد المنافي مطلقا هشتم از منافیات نماز نقصان یک رکعت یا بیشتر
از رکعات نماز زیاده از یک رکعت هرگاه بعد از ان متذکر
شود که انچه عمدا و سهوا منافی نماز است بفعل آمده باشد
مثل حدث و استدبار قبله و امثال آن پس درین صورت نماز
او باطل است اما اگر انچه بمیان آمده عمدا منافی صلوة

باشد

باشد و سهوا منافی نباشد مثل کلام و امثال آن درین صورت
نماز او باطل نیست بلکه انچه کم نموده باشد بنماز ملحق ساخته دو سجده
سهو بجای آورد التاسع زیادة رکعة و لم یقعد آخر
الرابعة بقدر التشهد یعنی نهم از منافیات نماز زیاده نمودن
یک رکعت است بر رکعات نماز رباعیه بشرط انکه در آخر رکعت چهارم
بقدر تشهد را توان خواند نشسته باشد چه درین صورت باتفاق اصحاب
نماز آن باطل است و اگر در آخر رکعت بقدر تشهد نشسته باشد بعضی اصحاب
مثل ابن الجنید و علامه و مصنف رحمهم الله نماز او را صحیح میدانند و شیخ
رحمه الله و بسیاری از علما با وجود جلوس مذکور نیز نماز را باطل دانسته اند
و چون نصوص درین باب وارد است مخصوص نماز رباعیه است از این جهت بعضی
بر مورد نص اختصار نموده در نماز رباعیه بر تقدیر انکه بقدر تشهد
جلوس بفعل آمده باشد حکم بصحت صلوة نموده اند و در غیر نماز چهار
رکعتی حکم ببطلان فرموده اند و مصنف رحمه الله در ذکری و بعضی دیگر
از اصحاب میانه نماز رباعیه و غیر ان تفرقه نموده بیان فرموده اند که
چون باقی صلوة نیز درین معنی شریکند که بر عدد معینی ایشان یک رکعت
زیاده افزوده میاید که مجموع در صحت مساوی باشند محتمل است
و اگر زیاده که انرا نیز درین حکم داخل نموده نماز را صحیح میدانند
و احتمال بطلان نیز دارد زیرا که نصی که بر عدم بطلان دلالت
دارد مخصوص ازدیاد یک رکعت است و تجاوز از ان موقوف است
بر دلیلی که اعتماد را شاید و درین مقام مفقود است و قضیه
احتیاط ترجیح احتمال اخیر مینماید و اگر در مابین رکوع و سجود

متذکر زیادتی مذکور شود درینصورت بطلان نماز محتمل است
زیرا که اگر سجود را بجای اورده نماز را تمام کند زیادتی رکنی عمداً
بفعل امده والا رکوعی که اوّلا واقع شده وعلی التقدیرین
نماز باطل است ومصنف رحمه الله درینصورت نیز صحت صلوة را
اقوی دانسته چنانچه در ذکری بتصریح بان واقع است
العاشر عدم حفظ الاولیین یعنی دهم از منافیات
نماز حفظ نداشتن عدد دو رکعت اوّل نماز رباعیه است
باین معنی که نداند که از دو رکعت اول چیزی کذارده شده
یا نه چه درینصورت نماز او باطل است وتفرقه میانه این مسئله و حکم
در مسئله ششم مذکور شد انست که مضمون مسئله سابقه انست که
شک کند در دو رکعت اول مبطل صلوة است و درین مقام
مدعا انست که عدم حفظ دو رکعت اول منافی نماز است و
تفرقه میانه شک و عدم حفظ رکعتین در کمال وضوح است
زیرا که شک البته میانه دو امر واقع میشود و عدم حفظ ازین قبیل
نیست پس مغایرت میانه مسئلتین واضح بوده باشد **الحادی
عشر ایقاعها قبل الوقت** یعنی یازدهم از منافیات تمام
نماز است پیشتر از دخول وقت ان نماز باین معنی که قبل از دخول
وقت ان نماز شروع نموده هنوز وقت داخل نشده باشد
که او فارغ شده باشد چه درینصورت باتفاق او نماز باطل
است خواه عمداً باشد وخواه سهواً وخواه ظن دخول وقت
داشته باشد

داشته باشد وخواه غیر ان زیرا که دخول وقت سبب وجوب
صلوة است وتقدیم مسبب بر سبب جایز نیست اما اگر بسبب ابر
یا غیره وقت نماز را مشخص نتواند کرد وظن دخول وقت نماز
کذارده بعد از ان ظاهر شود که پیش از دخول وقت شروع در نماز
کرده و در اثنای نماز وقت داخل شود درینصورت نماز
او مجزیست **الثانی عشر ایقاعها فی مکان او ثوب
نجسین او مغصوبین** یعنی دوازدهم از منافیات نماز بجای اوردن نماز است
در مکان نجسی که نجاست ان بجامه یا بدن مصلی سرایت کند یا در
نجسی که نجاست ان در نماز معفو نبوده باشد بشرط انکه مصلی قدرت
بر ازاله ان داشته باشد با وجود علم و اختیار در انجا نماز گذارد
و اگر نسیانا در ان مکان یا ثوب نماز گذارد در وجوب اعاده و جواز
اکتفا بان اصحاب مختلف اند بعضی اعاده ان نماز را مطلقا لازم
میدانند زیرا که منشأ نسیان مذکور تقصیری است که بسبب قلت
اهتمام از مکلف واقع شده پس فی الحقیقه ناسی نیز مثل عامد باشد
وظاهر کلام مصنف درین مقام اختیار این قول است وبعضی اعاده را
مطلقا لازم ندانسته اند بدلیل حدیث مشهوری که دلالت میکند
بر انکه ناسی مرفوع القلم وبعضی دیگر را اعتقاد انست که اگر وقت
ان نماز باقی باشد اعاده ان نماز نماید والا فلا اما اگر از اوّل الامر
بنجاست ان عالم نشده باشد وجاهلا در انجا نماز کرده باداء
که وقت ان نماز باقی باشد بنجاست ان عالم نشود باتفاق اصحاب
اعاده ان نماز برو لازم نیست واگر هنوز وقت باقی باشد
که بنجاست ان عالم شود بعضی اعاده را لازم دانسته اند وبعضی

مطلق بهمان نماز اکتفا مینمایند و از کلام شیخ محقق شیخ علی رحمه الله
ترجیح قول اول استفاده می شود و مغصوبا بان مع
سبق العلم یعنی همچنین از منافیات صلوة است اکه
نماز گذارد در مکان مغصوب یا جامه مغصوب بشرط انکه متذکر
از کجا اورد نماز مصلی را بمغصوب بودن ان مکان یا جامه
علم حاصل شده باشد و با وجود علم و اختیار در ان مکان یا جامه
نماز گذارد چه در صورت اعاده ان نماز بالاتفاق لازم است خواه
وقت ان نماز باقی مانده باشد خواه بیرون رفته باشد و خواه او
جامه ساتر عورت تواند بود و خواه نتواند بود و اگر جاهل باشد
یعنی مطلق مغصوب بودن از اند لسته باشد اعاده نماز
مطلقا لازم نیست و اگر ناسی بوده باشد باین معنی که او را علم
بغصبیت ان بهم رسیده باشد و در وقت شروع در نماز انرا
فراموش نموده باشد انچه از ظاهر این عبارت مستفاد میشود
وجوب اعاده آن نماز است خواه در وقت و خواه در
خارج وقت و در بعضی تصانیف شیخ محقق شیخ علی رحمه الله
مذکور است که اجماع منعقد شده بر انکه بر ناسی غصب بعد
از ان که وقت بیرون رفته باشد اعاده لازم نیست و شیخ
محقق میفرماید که این کلام غرابت تمام دارد زیرا که خلاف درین
مسئله بغایت مشهور است تا انکه حضرت علامه رحمه الله در تذکره
اختیار نموده که بر ناسی غصب مطلق اعاده لازم است

بعد از

یعنی در وقت و خارج ان و اتند علم و باید دانست که قول مصنف
که مع سبق العلم قید مجموع این دو مسئله نجاست و غصبیت است
پس جمیع احتمالات که در مسئلتین مذکورتین ذکر کرده شد از این
عبارت مستفاد میگردد و کذا البدن یعنی نجاست بدن
مصلی در جمیع احکام مذکوره مثل نجاست ثوب و مکان است
باین معنی که اگر عامداً عالماً با بدن نجس نماز گذارد اعاده ان مطلقا
لازم است و ناسی نیز در حکم عالم است و جاهل بنا بر قول اکثر
اصحاب اعاده ندارد و احتیاط انست که اگر وقت باقی باشد
که نجاست ثوب یا بدن عالم شود نماز را اعاده نماید چنانچه اختیار
علامه است رحمه الله الثالث عشر منافاته لحق مضیق علی قول
یعنی سیزدهم از منافیات صلوة انست که مکلف در وقت وسعت نماز
گذارد و نماز او منافات داشته باشد با اداء حق ادمی که وقت
اداء ان تنگ باشد باین معنی که اشتغال او بنماز سبب تاخیر
وصول حق بمستحق شود و اداء ان حق بر مصلی واجب فوری باشد
مثل اداء دین و رد ودیعه و رد انچه غصب کرده باشد و
مالک انها فوراً طلب ان مینموده باشد و بتاخیر ان راضی نشود
و مصلی بر تسلیم ان قادر باشد و با وجود قدرت بر رد و وسعت
وقت بنماز مشغول شده در اداء حق او مماطله و تاخیر نماید
چه درین صورت بنا بر قول متاخرین اصحاب رضوان الله علیهم نماز
او باطل است و مستند این قول انست که هیچ شک نیست که

که مکلف برد ودیعه و اشیاء مغصوبه و اداء دین فوراً ما
مورست و واصل ساختن ان حق بمستحق از واجبات مطلقه است
که اصلا مشروط بهیچ شرطی نیست و فرض مسئله آنست که اداء واجب
مذکور درین صورت موقوف بر ترک نماز است و هرچه واجب
مطلق بران موقوف باشد ان نیز واجب است پس ترک نماز
درین حالت واجب باشد و هرگاه ترک ان واجب باشد فعل
ان حرام و منهی خواهد بود و نهی در عبادت مستلزم فساد است
پس نماز او درین حالت فاسد باشد و مجموع مقدمات در اصول
مبین است و شیخ محقق شیخ علی در بعضی تصانیف خود اورده که اهم
واقوی ادله که باین مسئله دلالت میکند این است که این دلیل نیز
مدخول است زیرا که ممکن است که این مقدمه را که هرچه واجب
مطلق بران موقوف باشد واجب است تخصیص نمایم و گوییم که
موقوف علیه واجب گاهی واجب است که مستلزم ترک واجبی دیگر نباشد
اما اگر واجب مطلق بر ترک واجبی دیگر موقوف باشد درین حالت مسلم
نمیداریم که مقدمه واجب واجب باشد و شارح محقق در شرح
این رساله بیان نموده که بطلان صلواة هرگاه با حق مضیقی
منافات داشته باشد در کمال قوت است زیرا که اگر
نص و اجماع در بطلان این صلواة واقع نیست اما ادله اصولیه
برین مطلب قایم است و طعن شیخ محقق در دلیل مذکور نموده
وارد نیست زیرا که دلایلی که بر وجوب مقدمه واجب دلالت
میکند عام است و خصوصیتی بترک واجب دیگر یا غیر ان
ندارد پس هرکس

ندارد پس هرکس ان دلیل را تخصیص نماید بیان مخصص بر وی
و از جمله مؤیدات این مقام انست که اصحاب رضوان الله علیهم
حکم نموده اند بانکه هرگاه نماز با حق مضیقی منافاة داشته
باشد قطع ان نماز واجب است مثل انکه در اثناء نماز بیند که کسی
در آب غرق میشود و رهانیدن ان موقوف بر قطع نماز
است پس هرگاه بسبب مزاحمت واجب مضیقی قطع نماز
واجب باشد یقین است که تاخیر آن هرگاه منافی واجب
مضیقی بوده باشد واجب خواهد بود بلکه ممکن است که ادعا
نمایند که درین مقام معارضه درمیان دو واجب متحقق نشده
زیرا که چون مکلف را تاخیر ان نماز تا اخر وقت جایز نیست
اداء ان در اول وقت مستحب خواهد بود و احقاق حق ادمی
خصوصا گاه وقتی باتفاق واجب است و چون فرض کلام است
که نماز در وسعت وقت منافی حق ادمی است پس فی
الحقیقة تعارض میانه واجب مطلق و مندوب واقع شده
نه میانه دو واجب و یقینی است که در صورت تعارض واجب و
مندوب تقدیم واجب متعین است و اگر بان مندوب
مشغول شده و واجب را ترک نماید ان مستحب باطل و
فاعل ان اثم است و الحق این کلام در غایت دقت و
نهایت لطافت است و با اصول مقرره فقهیه موافقت تمام
دارد و احتیاط نیز مقتضی انست که اولا صاحب حق را
راضی ساخته بعد از ان بنماز مشغول شود و ایضا در شرح

مذکورست که مطلق حق مضیقی خواه حق ادمی بوده باشد و خواه
حق الله تعالی ازین قبیل است و اگر کسی زکوة و خمس و امثال انرا
بارباب استحقاق که بزبان حال متقاضی اند نرسانیده با
وسعت وقت متوجه نماز شود ان نماز باطل است و بعضی احادیث
که دلالت دارد برانکه نماز کسی که زکوة را نداده باشد مقبول نیست
دلالت صریح برین مضمون دارد و در رساله فارسیه عارف
عالم صمدانی مولانا احمد اردبیلی رحمه الله باین عبارت مذکور است
که باید پیش از نماز گذاردن از حقوق مردم که مکلف برادر و دفع
ان قادر باشد و اگر با براء ذمه باشد مثل دشنام کردن و
رنجانیدن و غیبت نمودن مسلمانان خود را خلاص سازد و مالی
که نزد او باشد و صاحب طلبد فی الحال بدهد یا اذن و مهلت
طلبد از ایشان چه اگر درین حال نماز گذارد احتمال بطلان
نماز نیست بلکه بطلان هر عبادت که مثل نماز باشد چنانچه
مذهب حضرت علامه و بعضی دیگر از فقهاست رحمهم الله و هم
چنین است حکم زکوة که در ذمه باشد با وجود مستحق و احتیاج
بطلب مستحق نیست چنانچه بعضی فرموده اند تا انجا عبارت رساله
رساله است و درین مقام بعضی ابحاث دیگر باقی است
که خوف اطناب از ایراد ان مانع است الرابع عشر
البلوغ فی اثنائه یعنی چهاردهم از منافیات نماز
بالغ شدن است در اثناء نماز باین معنی که در اثناء نماز
سال پانزدهم یا نهم تمام شده او را بلوغ حاصل شود زیرا
که حصول بلوغ

که حصول بلوغ بانبات در اثناء نماز ندرت تمام دارد و همچنین
بلوغی که بانزال منی یا حیض بوده باشد در ضمن منافیات طهارت
که سابقا مذکور شده مندرج است پس انچه درین مقام مراد است
بلوغی است که بتمام شدن سنین مقرره حاصل شود و بطلان نماز
بسبب بلوغ در اثناء نماز ازین جهت است که عبادت اطفال تمرینی است
و فی الحقیقه متصف بوجوب و استحباب هیچکدام نیست پس
انچه ادا نموده از واجب مجزی نخواهد بود **اذا ابقی من ا
لوقت قدر الطهارة و رکعة** یعنی بطلان نماز بسبب
بلوغ در اثناء نماز گاهی است که از وقت انمقدار باقی مانده
باشد که مصلی تواند که هر قسم از اقسام طهارت که نسبت بحال
او براو واجبست بجای اورده یک رکعت نماز را در وقت
دریابد چه درینصورت واجبست که طهارت کرفته ان نماز را
در وقت اعاده نماید اما اگر بقدر زمان مذکور از وقت باقی
نمانده باشد نماز او باطل نیست و در شرح این رساله مسطور است
که درین عبارت دو مناقشه است اول انکه مصنف درین مقام
درصدد بیان منافیات نماز واجبست بقرینه انکه سابقا مذکور
شد که شک در نماز دو رکعتی و یقین است که این حکم
مخصوص فرایض است و الا نماز نافله بسبب شک در عدد
رکعات ان باطل نمیشود و چون نماز طفل پیشتر از بلوغ او
متصف بوجوب نیست پس بلوغ در اثناء نماز را از منافیات
نماز واجب شمردن مناسب این مقام نیست دوم انکه ظاهر این
عبارت دلالت میکند بر انکه اگر زیاده از مقدار زمان -

طهارت و اداء یکرکعت از وقت نماز باقی مانده باشد ان نماز باطل
نشود بسبب انکه در اینحالت ان نماز را تمام نموده فریضه را باداء
یکرکعت در وقت خود درمی‌یابد و این کلام نیز علی اطلاقه صحیح
نیست زیرا که هرگاه بجای اوردن نماز نافله مستلزم قضاء
بعضی از نماز فریضه باشد ان نماز صحیح نیست وهذه
منافیات وان وقع سهواً یعنی این منافیات چهارده
گانه که از اول مبحث تا اینجا مذکور شده منافیات نماز است
و اگرچه سهواً از مصلی واقع شده باشد بخلاف انچه بعد ازین مذکور
میشود زیرا که بطلان نماز بسبب انها مخصوص بحالت عمد است و
اگر سهواً واقع شوند مبطل نماز نیستند و لهذا در اول هر
مسئله لفظ عمد مندرج ساخته میفرماید که الخامس عشر
التعمد وضع احدی الیدین علی الاخری لغیر تقیة
یعنی پانزدهم از منافیات صلواة آنست که مصلی عمداً یکدست
را بر بالای دست دیگر نهد هرگاه مقام تقیه نبوده باشد خواه
کف دست را بر دست دیگر نهد و خواه ما فوق ان را و خواه
بر بالای ناف نهاده باشد و خواه زیر ان و این را تکفیر میگویند
که باتفاق علمای امامیه مبطل صلواة است و اگر مقام تقیه باشد
باین نوع که ظن او چنان باشد که اگر ترک تکفیر نماید ضرر براو
یا مسلمانی دیگر عاید میشود و در این حالت تکفیر واجب است
بلکه اگر درین صورت ترک ان نماید نماز او نیز باطل است
چنانچه ترک غسل رجلین در مقام تقیه با ظن ضرر
مبطل نماز است السادس عشر تعمد الکلام
بحرفین

غیر قران ولا دعاء یعنی شانزدهم از منافیات صلواة
سخن گفتن است در اثناء نماز از روی عمد بدو حرف یا زیاده
از ان که قران یا دعا یا ذکر نبوده باشد خواه ان دو حرف معنی
داشته باشد و خواه مهمل و بی معنی باشد و ازین قبیل است یکحرف که
مفهم معنی باشد مثل ق که امر است از وقی یقی مجرد معتل الطرفین زیرا
که حرف واحد درین مقام کلام عرفی است و اگرچه بحسب صورت
یکحرف زیاده نیست پس مبطل صلواة بوده باشد و اگر کلام مذکور
قران یا دعا یا ذکر بوده باشد مبطل نماز نیست و اگرچه قصد افهام
غیر نیز داشته باشد مثل انکه بگوید یا یحیی خذ الکتاب و قصد
تلاوت قران و افهام غیر نیز نموده باشد و اگر قصد او محض
افهام غیر باشد و مطلق قصد قران نداشته باشد درین صورت
مصنف رحمه الله صحت و بطلان نماز را در ذکری محتمل داشته و بنا بر کم
دعا بسبب امر حلالی بوده باشد پس اگر طلب محرم شرعی نماید مبطل
نماز است و احتیاط آنست که دعا بصیغه عربیه از او واقع شود
چه انچه یقیناً مبطل نماز نیست همین است و در کلام بعضی صحابه
واقع است که حالات تنحنح ازین کلیه مستثنی است و تلفظ
به آن مبطل نماز نیست اگرچه دو حرف از ان ظاهر میشود زیرا که
آن از جنس کلام نیست و حرف متحقق از ان حاصل نمیشود و پس
بصورت المعرب خواهد بود ومنه التسلیم یعنی از جمله
کلام مبطل است تسلیم که در غیر محل واقع شود هرگاه عمداً

واقع شده باشد **السابع عشر تعمد الاكل والشرب**
یعنی هفدهم از منافیات نماز خوردن و آشامیدن است در
اثناء نماز از روی عمد و باید دانست که باجماع اصحاب
اکل و شرب عمدا هرگاه آن مقدار باشد که از فعل کثیر گویند مبطل نماز است
اما اگر بسر حد آن نرسید که اهل عرف انرا فعل کثیر گویند در صحت و بطلان نماز
بسبب ان اصحاب اختلاف نموده اند انچه از ذکری مفهوم میشود انست
که مادام که انرا فعل کثیر نگویند مثل فرو بردن انچه در میان
دندان مانده باشد مبطل نماز نیست زیرا که امثال این فعل
با هیئات خضوع که در نماز مطلوبست منافاة ندارد واما انچه
بمضغ احتیاج داشته باشد واگرچه قدر یک لقمه باشد مبطل
نماز است زیرا که بمضغ وابتلاع ان اعمال متعدد که مفسد
صلوة است بحصول می پیوندد در شرح این رساله از کتاب منتهی منقولست
که اجماع منعقد است بران که اکل و شرب مخصوص نماز فریضه نیست
بلکه مندوبات نیز از ان قبیل اند و از ین کلیه اشامیدن اب در نماز
وتر نسبت بکسی که اراده صوم ان روز داشته باشد مستثنی است
از جهت مصنف رحمه الله میفرماید الا فی الوتر لمرید الصیام وهو
عطشان یعنی اکل و شرب عمدا مبطل نماز است مفروضه است جمع
و مندوبه و الا نماز وتر مر کسی را که اراده داشته باشد که در
صباح ان شب صایم باشد وان تشنه باشد وخوف ان داشته باشد
که اگر بنماز مشغول شود صبح طالع شده او را اب اشامیدن

میسر

میسر نباشد چه درین صورت اشامیدن آب مبطل نماز او نیست و
جایز است اب آشامیدن بعد از ان از انجا که نماز را گذاشته باشد
تمام نماید بشرط انکه آب بان نزدیک باشد باین نوع که زیاده
از دو گام یا سه گام ازان دور نباشد و احتیاج باستدبار
درین رساله قبله یا منافی دیگر نداشته باشد وچون مصنف رحمه الله میفرماید در مقام
بیان منافیات صلوة مفروضه است انسب ان بود که مسئله
نماز وتر را مذکور نسازد و بعضی در مقام اعتذار امده فرموده اند
که مراد مصنف انست که اگر نماز وتر بسبب نذر یا امثال ان واجب بوده
باشد اشامیدن اب در اثناء ان مبطل نیست و تکلف این کلام
وضوح تمام دارد **الثامن عشر تعمد القهقهه** یعنی
هژدهم از منافیات نماز بعمد قهقهه است یعنی خنده است
که مشتمل باشد بر صوتی هرگاه عمدا از مصلی واقع شود واگرچه بسرحد
کثرت نرسیده باشد زیرا که انچه مبطل نماز است اقل مسمای
قهقهه است اما تبسمی که از ان صوتی حاصل نشود یا قهقهه که
نسیانا از مصلی واقع شود مبطل نماز نیست واگر خنده قهقهه
بر وجهی طاری شود که مصلی را قدرت بر دفع ان نبوده باشد
مصنف رحمه الله در ذکری تصریح نموده که ان نیز مبطل صلوة است
اما مصلی بسبب ان اثم نیست زیرا که او را در صدور ان اختیاری
نبوده است **التاسع عشر تعمد البکاء للامور الدنیا**
یعنی نوزدهم از منافیات نماز بعمد گریستن است از امور

دنیویه واکرچه در صدور ان مغلوب و بی اختیار بوده باشد اما کریستن از امور اخرویه مبطل نماز نیست بلکه از افضل اعمالست چنانچه مرویست که ابوحنیفه از حضرت صادق علیه السلام سئوال نمود که ایا کریه در اثنای نماز قطع صلوة مینماید انحضرت ع فرمود که اکر کریه بسبب بهشت یا دوزخ بوده باشد افضل اعمال در نماز انست واکر از برای یاد امدن میتی باشد نماز او فاسد است و باید دانست که لفظ بکا ممدوده بمعنی کریه است که مشتمل بر صوت باشد و بهمزه مقصوره مجرد خروج دمع است و چون لفظ بکا که در حدیث منع از ان واقع است احتمال مد و قصر دارد ازانجهة اصحاب اختلاف نموده اند در انکه ایا مجرد خروج دمع مبطل صلوة است یا انکه مادامی که بکا مشتمل بر صوت نباشد سبب بطلان نماز نمیشود و انچه از ذکری مفهوم میشود ترجیح معنی اخر است واکرچه احتیاط مقتضی معنی اول است **العشرون** تعمد ترک واجب مطلقا یعنی بیستم جمد از منافیات نماز ترک کردن واجبی است از واجبات نماز از روی عمد خواه ان واجب رکن باشد و خواه غیر رکن و خواه از افعال نماز باشد و خواه از کیفیات واکرچه بحکم مسئله جاهل باشد یعنی نداند که انچه ترک نموده در نماز واجب بوده است الا الجهر والسر

فیعذر الجاهل فیهما از ین کلیه مختصل مستثنی است بلند خواندن در موضع اخفات یا اهسته خواندن در موضع جهر زیرا که جاهل بمسئله در ین دو حکم باجماع اصحاب معذورست و از ین قبیل است جهل بغصبیت مکان یا اب طهارت یا ساتر که اطلاع بر حقایق اشیا متعذر است و بر مصلی لازم نیست که بداند که در نفس الامر ان اب یا مکان چه حالت دارد و جهل بنجاست و اب طهارت باجماع اصحاب از ین قبیل نیست بلکه اکر از اب نجس طهارت کرده باشد اعاده ان مطلق لازم است **الحادی والعشرون** تعمد الانحراف عن القبلة یعنی بیست و یکم از منافیات صلوة کردیدن از قبله است بعمد بنوعی که از سمت قبله منحرف کردیده باشد واکرچه بحد تیامن یا تیاسر رسیده نباشد **الثانی والعشرون** تعمد زیادة واجب مطلقا یعنی بیست و دوم از منافیات نماز افزودن واجبی است بر واجبات صلوة از روی عمد خواه ان واجب رکن باشد یا خواه غیر رکن و خواه فعلی از افعال صلوة باشد و خواه غیر ان و اکر کیفیتی از کیفیات صلوة مثل طمانینه رکوع و سجود را زیاده نماید اکر ان زیاده بحد ی رسیده باشد که بسبب ان از سنک نماز کنندکان بیرون رفته باشد نماز او باطل است و الا فلا و از ین کلیه نیز مستثنی است نماز کسی که بوجوب قصر نماز جاهل باشد و در مواضع قصر جاهل نماز را تمام کند احتمال عدم تقصیر چه اعاده نماز بروی لازم نیست **الثالث والعشرون** تعمد الرجل عقص شعره یعنی بیست سیم از

منافیات نماز کره زدن مرد است موی سر خود را در میان سر
عمدا و این حکم باجماع اصحاب مخصوص مرد است و مستند این
حکم بعضی احادیث است که اکثر اصحاب آنرا ضعیف شمرده‌اند

الرابع العشرون تعمد وضع احدی الراحتین علی
الاخری راکعا بین رکبتیه ویسمی التطبیق

یعنی بیست چهارم از منافیات نماز است که بعمدا کف دست
خود را بر کف دیگر نهاده در حالت رکوع انداز در میان دو
زانوی خود نهد و این را تطبیق میگویند **علی خلاف فیهما**
یعنی بطلان نماز بسبب عقص شعر و تطبیق بنابر خلافی است
که میانه اصحاب درین دو مسئله واقع است و منشا خلاف
است که بعضی احادیث وارد است که دلالت میکند
بر انکه بسبب عقص شعر و تطبیق نماز باطل میشود و هیچیک ازان
احادیث بمرتبه صحت نرسیده و بر تقدیر صحت محتمل است
که نهی را بر کراهت محمول سازند ازین جهة ممکن است
که این نماز بر اصل صحت باقی باشد **الخامس والعشرون تعمد کشف**
العورة فی قول یعنی بیست پنجم از منافیات
نماز است که عمدا کشف تمام عورت یا بعضی ازان نماید
بنا بر قولی که در میانه اصحاب رضوان الله علیهم مشهور است
و اگر بطریق سهو کشف عورت نموده باشد نماز او باطل نیست چه
حدیث صحیح که علی بن جعفر از برادر خود امام موسی علیهما السلام روایت نموده

دلالت میکند بر انکه مردی که فرج او ظاهر باشد و آن شخص بان عالم نبوده باشد
نماز او صحیح است و شیخ محقق شیخ علی رحمه الله در بعضی تصانیف خود
مذکور نموده که اگر در تمام صلوة ستر عورت را فراموش کرده باشد
نسخه نماز او باطلست اما اگر در بعضی از افعال صلوة سهوا کشف عورت [نماید]
نماز او صحیح است **ومنهم من بطل به مطلقا** یعنی از جمله علماء
امامیه است آن کسی که اعتقاد او انست که بمجرد کشف عورت
نماز باطل میشود و اگر چه بر سبیل سهو یا نسیان باشد و مراد باین قول
ابن جنید است رحمه الله زیرا که کشف عورت باعتقاد او مبطل
صلوة است خواه عمدا باشد و خواه نسیانا و خواه در تمام نماز باشد
و خواه در بعضی ازان و خواه قلیلی ازان منکشف شود و خواه کثیری
اما اگر پیشتر از خروج وقت بان عالم نشود اعاده ان نماز را
لازم نمیداند و مستند او این است که ستر عورت باتفاق اصحاب
شرط صحت نماز است و اخلال بشرط موجب اخلال بمشروط است
و حضرت علامه رحمه الله در مختلف ازین استدلال باین نوع جواب
گفته که ما مسلم نمیداریم که ستر عورت مطلقا شرط صحت نماز
باشد بلکه گاهی شرط است که مصلی عالم باشد بانکه او را ستر
عورت واجب است و حدیث علی بن جعفر که سابقا مذکور شد
تضعیف ابن الجنید مینماید و چون مصنف رحمه الله درین رساله
جمیع فرایض که بصلوة خمس متعلق است حصر نمود و عدد انرا
بصریح مذکور میسازد ازین جهة میفرماید که **صار جمیع ما**
یتعلق بالخمس لفا ونشرا یعنی جمیع انچه بصلوات خمس
متعلق است از امور واجبه از افعال و تروک و مقارنات و

مقدمات هزار و نه است زیرا که سابقا مذکور شد که فرایض
مقدمات شصت است و در منافیات بیست و پنج مسئله
مذکور شد و چون عدد این مذکورین را با نهصد و بیست و چهار
که مفروضات مقارنات است جمع نمایند عدد مذکور
حاصل شود و لا یجب التعرض للحصر بل یکفی
المعرفة بها یعنی واجب نیست که مکلف در مقام حصر واجبات
مذکوره آمده او ظهر القلب یا از کتاب بداند که عدد مجموع این چند است
و واجبات هر یک از مقدمات و مقارنات و منافیات را
حصر تواند نمود بلکه او را کافیست که این واجبات علم حاصل نمود
بنوع باشد که حکم هر یک ازین مسایل را بجای تواند آورد و هو
الموفق یعنی خدا تعالی است آنکس که اسباب را موافق مطلوب خیر
میسازد و جز ان دیگری نیست الخاتمة فیها بحثان
بدانکه در اول این رساله مذکور شده بود که این رساله مشتمل است
بر مقدمه و سه فصل و خاتمه و چون مقدمه و فصول ثلاثه متعلق بود سابقا
مذکور گردید اکنون بعون الله در بیان مقام خاتمه در آمده بعضی مسائل
که مذکور نشده بیان می نماید و درین خاتمه دو بحث است الاول
فی الخلل الواقع فی الصلوة یعنی بحث اول در بیان خللی است که در نماز
واقع میشود خواه بسبب زیادتی امری باشد خواه بسبب نقصان ان
وهو خمسة اقسام و او پنج قسم است الاول ما یفسدها
و قد ذکر یعنی قسم اول از اقسام خمسه چیزهای که نماز را
فاسد میسازد ذکر ان در سابق گذشت و ان بر دو نوع است
نوعی ان است که نماز را باطل میسازد خواه عمدا باشد و خواه سهوا

و نوعی

و نوعی ان است که اگر عمدا واقع شود مبطل نماز است و سهوا مبطل نیست
الثانی ما لا یوجب شیئا یعنی قسم دویم از اقسام خللی که در نماز
واقع میشود خللی است که بسبب ان بر مصلی چیزی واجب نیست و بنا برین
کلام ان است که سجده سهو مخصوص است بچند موضع که بعد ازین مذکور میشود
و در غیر ان واجب نیست چنانچه در میانه اصحاب مشهور است و
هو نسیان غیر الرکن من الواجبات و لم یذکر
حتی تجاوز محله یعنی خللی که بسبب ان بر مصلی چیزی واجب
نیست فراموش شدن واجبی است از واجبات صلوة که رکن نبوده باشد
و مصلی را از ان بخاطر نیاید تا وقتی که محل ان واجب فوت شود
یعنی مصلی در رکنی داخل شده باشد زیرا که درین صورت اگر
مصلی عود نموده انچه فوت شده تدارک نماید لازم می اید که رکن
مذکور مکرر شود و تکرار رکن مبطل نماز است و مخفی نیست که نسیان یک سجده
و نسیان تشهد و نسیان صلوة ازین کلیه مستثنی است زیرا که عنقریب مذکور
میشود که اگر یکی از مذکورات را فراموش کند قضای ان واجب است
کنسیان القراءة او ابعاضها او صفاتها یعنی مثل انکه تمام
قراءت را یا بعضی از ان یا صفتی از صفات قراءت مثل رعایت
اعراب یا ادغام یا تفخیم یا ترتیب کلمات و امثال ان را فراموش نموده
چندان متذکر نشود که برکوع رود چه در جمیع این صور بر مصلی چیزی واجب
نیست اما اگر قبل از انکه بحد رکوع رسیده باشد متذکر شود که در
قراءت نقصانی واقع بوده عود نموده قراءت را اعاده نماید
و باید دانست که نسیان جهر و اخفات ازین قبیل است زیرا که اگر

مصلی سهوا جهر یا اخفات را ترک نموده باشد اعاده قراءت لازم
نیست و اگرچه پیشتر از رکوع متذکر شود چنانچه در رساله جعفریه تصریح
بآن واقع است او واجبات لا انحناء فی الرکوع یعنی اگر
یا واجبات انحناء رکوع مثل ذکر و طمأنینه او را تماما یا بعضا
فراموش نموده چندان متذکر نشود که سر از رکوع برآورد او الرفع
او الطمأنینه فیه یعنی یا آنکه سر برآوردن از رکوع یا طمأنینه
که در آن حال واجبست ترک نموده چندان متذکر نشود که بحد
ساجد رسیده باشد او واجبات الانحناء فی السجدتین
او الطمأنینة فی الرفع من الاولی یعنی دیگر مثل آنکه واجبات
انحناء سجدتین یا ذکر سجود یا طمأنینه آن یا سجود بر بعضی
اعضای سبعه سوای جبهه را فراموش نموده چندان متذکر نشود
که سر از سجده برآورده باشد یا آنکه طمأنینه که در رفع رأس است
از سجده اولین واجبست ترک نموده چندان که در سجده ثانیه
داخل شده باشد متذکر نشود چه در جمیع این صور مذکوره بآنچه
سهوا ترک نموده ملتفت نشده نماز را تمام کند و سجده سهو
درین صورت بنا بر قول اکثر اصحاب لازم نیست و شارح محقق را
درین مقام تحقیقی است که ذکر آن مناسب می نماید خلاصه آن کلام
آنکه اقسام افعالی که در نماز فراموش میشود چهار است زیرا که
آنچه در نماز فراموش شود یا رکنی است از ارکان صلوة یا فعلی است
از افعال واجبه آن و به تقدیر فعلی که در آن داخل شده یا رکن است

یا غیر

یا غیر رکن پس مجموع اقسام محتمله چهار باشد قسم اول آنکه آنچه فراموش
شده رکن باشد و ~~وقتی متذکر شود که در فعل غیر رکن~~ و
مصلی در رکنی دیگر داخل شده باشد درین صورت نماز او
باطل است دوم آنکه آنچه فراموش شده رکن باشد و وقتی
متذکر شود که در فعلی غیر رکن داخل شده باشد درین صورت
عود نموده آنچه فوت شده تدارک نماید سیوم آنکه آنچه
فوت شده غیر رکن باشد و مصلی را وقتی بخاطر آید
که در رکنی داخل شده باشد درین صورت بآنچه فراموش شده
التفات ننماید و آن نماز صحیح است و بعد از آن ملاحظه نماید
اگر آنچه فراموش شده از افعالیست که قضای آن واجبست
بعد از اتمام نماز قضای او را بجای آورد و الا سجده
سهو کند چهارم آنکه آنچه فراموش شده غیر رکن باشد و
فعلی که در آن داخل شده نیز رکن نباشد درین صورت عود نماید
و آنچه فراموش شده باشد تلافی نماید و مابعد آن فعل را بجای
آورد الا جهر و خفات که اعاده آن بنا بر قول اکثر اصحاب
لازم نیست و کذا زیادة ما لیس برکن سهوا یعنی همچنین است
زیادتی آنچه رکن نباشد هرگاه سهوا زیاده نموده باشد
باین معنی که بسبب آن بر مصلی چیزی لازم نیست چنانکه بسبب
نقصان واجبی که رکن نباشد چیزی بر مصلی واجب نمیشود و از این کلیه

نیز قیام در موضع قعود و قعود در وقت و تسلیم در غیر
موقع مستثنی است زیرا که بسبب این امور سجده سهو
بر مصلی واجبست چنانچه عنقریب مذکور گردید ان شاء الله
تعالی **والسهو فی موجب السهو** کلمه موجب بفتح
جیم است یعنی همچنین بر مصلی چیزی لازم نیست بسبب سهو
در ان چیزی که بسبب سهو بر مصلی واجب شده مثل انکه در سجده
سهو یا سجده منسیه سهوی از مصلی واقع شود در اینصورت
چیزی بر مصلی واجب نیست و اگرچه ان سهو از ان قبیل
باشد که در غیر موجب سهو واقع شود سجده سهو بسبب ان
واجب گردد و ازین قبیل است اگر در قراءت نماز
احتیاط یا سجود ان نماز یا ذکر سجود سهوی نماید باین معنی
که سجده سهو بسبب ان بر مصلی لازم نیست اما اگر واجبی
از واجبات نماز احتیاط را فراموش کند که انرا قضا کنند
مثل تشهد یا سجده واحده بعد از فراغ از سجده سهو
انرا تلافی نماید و اگر مصلی را یقین شود که در نماز
احتیاط زیاد یا نقصان رکنی بفعل امده در اینصورت
ان نماز باطل و اعاده ان لازم است و اگر در عدد
سجدتی سهو یا در عدد رکعات نماز احتیاط شک نماید
و انچه از کلام مصنف مفهوم میشود انست که در اینصورت
بنا بر اکثر نهد و اگر در وقوع فعلی از افعال نماز

احتیاط

احتیاط شک کند بنا بر وقوع ان فعل نهاده ان حکم بصحت ان کند
او فی حصوله یعنی همچنین بر مصلی چیزی لازم نیست اگر در حصول
سهو نموده شک باین معنی که اگر مصلی شک کند در انکه ایا از او سهوی
در نماز واقع شده یا نشده باین سبب بر او چیزی لازم نیست
زیرا که اصل انست که ذمه او بری باشد از انچه او را تدارک
ان باید نمود و استفاده این معنی از عبارت مصنف باین نوع
میسر است که سهو را مجازا بمعنی شک اخذ نماینده از قبیل اطلاق
سبب بر مسبب **او السهو الکثیر** یعنی همچنین بر مصلی چیزی
واجب نیست هرگاه مصلی کثیر السهو باشد باید که ان سهو را
اعتبار ننموده نماز خود را تمام کند و کثرت سهو باین نوع متحقق
میشود که در سه نماز متعاقب سهو کند یا انکه در یک نماز یا دو نماز
متعاقب سه بار سهو کند و هرگاه مرتبه کثرت سهو متحقق شود
دیگر سجده سهو از مصلی ساقط است و اگرچه موجب سهو از او
سهو واقع شود و حکم کثرت شک نیز ازین قبیل است باین معنی
که اگر مصلی کثیر الشک باشد دیگر ان شک را اعتبار ننماید
باین معنی که در حصول فعل منافی یا وقوع زیاده بر افعال واجبه
شک نماید حکم کند بانکه از او منافی زیاده واقع نشده و اگر
در نقصان واجبی از واجبات صلواة شک نماید بان شک
التفات ننماید بلکه اگر در اینصورت ان فعل مشکوک فیه را بجای
اورد نماز او باطل است زیرا که فعلی در نماز بجای اورده
که در نماز داخل نبوده و شرعا منهی بوده و بدانکه مادام که
سه نماز متعاقب بگذارد که در ان نمازها از وی شکی واقع نشود

حکم مذکوران را ثابت است و بسبب شک بران چیزی لازم نمیشود و
بعد از انکه سه نماز گذارد که از شک خالی باشد شکی که مجدد از ان
واقع شود بحکم ان عمل نماید و حکم کثیر السهو نیز ازین قبیل است

والشک من الامام مع حفظ المأموم وبالعکس

یعنی همچنین چیزی واجب نیست اگر از امام شکی واقع شود و ماموم انرا
حفظ داشته باشد یا بعکس این بان معنی که ماموم را شکی واقع
شود و امام انرا حفظ داشته باشد چه درین دو صورت از هر
کدام شکی واقع شود بحفظ دیگری رجوع نماید و اگر حفظ داشته به
بگفتن تسبیح یا ذکر یا قراءت ایه از ایات قرانی صاحب شک را
واقف سازد و درین صورت مدار بر قول ان نهاده بمقتضای
ان عمل نماید و اگر چه ماموم عادل نباشد و تنها باشد و ایضا
بر ماموم سجده واجب نیست و اگر از ان سهوی واقع شود
و نماز امام از سهو خالی باشد و اگر شخصی منفرد نماز گذارد
و از ان شکی در نماز واقع شود و نزدیک بان ثقه باشد که
حفظ ان نموده و مصلی را اعلام نماید در انکه مصلی را رجوع
بقول او جایز باشد اصحاب مختلف اند انچه از کلام مصنف
مستفاد میشود ان است که درینصورت رجوع بقول او نماید
زیرا که نص مخصوص رجوع امام و ماموم است و حمل منفرد بران
قیاس است و از کلام علامه رحمه الله نیز مستفاد میشود که اگر
قول ان مفید ظن باشد رجوع بقول او میتواند نمود و احتیاط

ان است

ان است که رجوع بقول او نموده نماز را تمام کند و مرتبه دیگر ان
نماز را اعاده نماید **او غلب علی ظنه احد طرفی الشک**
یعنی همچنین چیزی واجب نیست اگر یکطرف از طرفین شک بظن مصلی
غالب باشد زیرا که درینصورت بطرف راجح که ظن ان بران غالب
باشد عمل نموده انچه مرجوح است ترک خواهد نمود خواه ان شک
در میانه افعال باشد و خواه در میانه رکعات و انچه از اطلاق
این کلام مفهوم میشود انست که اگر در عدد دو رکعت اول یا در افعال
دو رکعت اولی نیز شک واقع شده باشد بمقتضای ظن عمل نماید و بعضی
اصحاب درین حکم اختلاف نموده درینصورت حکم ببطلان نماز نموده اند
و احوط انست که درینصورت بمقتضای ظن عمل نموده نماز را تمام کند
و بعد از ان نماز را اعاده کند و باید دانست که هرگاه مصلی را شکی
عارض شود باید که چندان انتظار کشد که او را خوف ان شود که موالات
فوت میشود پس اگر ظن ان یکطرف از طرفین شک غالب شود بان
عمل نماید در ین صورت بران چیزی لازم نیست و اگر از حصول ظن مایوس
شده طرفین شک متساوی باشد بمقتضای حکم او عمل نماید و رعایت باید
که در وقت انتظار فعلی از افعال صلوة بجای اورده نشود و اگر
در انوقت که انتظار می بایست کشید انتظار نکشیده متوجه نماز نیز شده
ملاحظه باید نمود و اگر ان فعل که در ان وقت بجای اورده از ان
قبیل است که در جمیع احوال ان را بجای می بایست اورد نماز ان صحیحست
و الا ان نماز باطل است زیرا که ان فعل در انوقت منهی عنه است مثلا

اکر در میانه دو و سه شک نموده باشد و جایز است که در وقت
انتظار اکمال نماز مینموده باشد و بعد از ان اکر او را ظنی حاصل
شود بان عمل نماید و الا بعد از فراغ نماز بمقتضاء حکم شک عمل
نموده نماز احتیاط بجای اورد و اکر در دو رکعت اول شک
نموده باشد هر فعل که در وقت انتظار بجای اورد غیر مجزی و نماز
او بان سبب باطل است و اکر چه بعد از این او را ظن احد طرفین
حاصل شود زیرا که فعلی که در ان وقت بجای اورده منهی بوده است

الثالث ما یوجب التلافی بغیر سجود یعنی سیم از اقسام
خللی که در نماز واقع میشود خللی است که تلافی ان واجبست
و سجده سهو بان سبب واجب نیست و بنای این کلام بر ان است که
وجوب سجده سهو مخصوص است بچند موضع که ذکر کرده خواهد شد و در غیر
ان مواضع واجب نیست و هی ما نسی من الافعال و ذکر قبل
فوات محله کنسیان الحمد و قرائته حتی قرأ السورة
یعنی انچه تلافی ان بغیر سجده سهو است فراموش شدن فعلی است واجبست ۲
از افعال صلوة هرگاه پیشتر از فوت شدن محل ان مصلی متذکر
شود چه درین صورت عود نموده انچه فراموش شده باشد بجای اورد
مثل نسیان تمام حمد یا بعضی از ان یا صفتی از صفات ان الا جهر و
اخفات تا انکه سوره را بخواند زیرا که درین صورت عود نموده اولا
اکمال حمد نموده نماید و بعد از ان سوره را قرائت نماید زیرا که ما دام که
مصلی بحد رکوع نرسد وقت قرائت فوت نمیشود او لنسیان
الرکوع حتی هوی الی السجود و لما یسجد یعنی دیگر از

انواع خللی که تلافی ان واجبست و سجده سهو بسبب ان واجب نیست
نسیان رکوع است تا وقتی که مصلی متوجه سجود شود و هنوز سجود
نکرده باشد و بحد سجود نیز نرسیده باشد چه درینصورت بقیام عود نموده
بعد از ان رکوع را بجای اورد و لنسیان السجود حتی قام و لما
یرکع یعنی دیگر از انواع خللی که تلافی ان بغیر سجده سهو واجبست
نسیان سجود است تا وقتی که مصلی برخیزد و هنوز رکوع نکرده باشد
زیرا که درینصورت نیز عود نموده سجده که فراموش نموده بجای اورد
و بعد از ان برخواسته قرائت را بفعل اورد و خواه یک سجده را فراموش
نموده باشد و خواه هر دو سجده را فراموش ساخته باشد و اکر
مصلی یک سجده را فراموش کرده باشد و در عقب سجده اول
نشسته جلسه که بین السجدتین واجبست بفعل نیاورده باشد
می باید که بعد از عود اول جلسه مذکوره را بجای اورده بعد از ان
سجده ثانیه را که فراموش شده بفعل اورد و اکر در عقب سجده
اولی جلسه مذکوره بعمل پیوسته باشد اکتفا بهمان نموده
سجود منسی را بفعل اورد و اکر بگمان انکه سجدتین را
بجای اورده جلوس مذکوره را بقصد جلسه استراحت که مندوبست
بجای اورده باشد و بعد از قیام متذکر شود که یک سجده
فراموش کرده است درینصورت احتمال دارد که بهمان جلسه
اکتفا نموده مرتبه دیگر اعاده جلوس ننماید نمود زیرا که جلسه

ان جلسه بر او واجب بوده نیت استحباب مضر نیست بسبب انکه
باین نیت از وجوب اصلی که نظر باصل شرع ان جلوس را ثابت بوده
منحرف نمیشود و احتمال دارد که ان جلسه را اعاده باید نمود
زیرا که مدار اعمال بر نیات است و درین مقام آن جلسه
بقصد ندب بفعل امده پس عوض واجب نتواند بود و مصـ
رحمه الله در ذکری احتیار احتمال اول نموده است و احتیاط
مقتضی احتمال ثانی است **وکذا التشهد** یعنی ازین
قبیل است نسیان تمام تشهد یا بعضی از ان هرگاه مصلی
را بعد از قیام و پیشتر از انکه بحد رکوع رسد بخاطر اید که تشهد
را فراموش نموده چه درینصورت نیز عود نموده تشهد منسی
را بجا اورد **الرابع ما یوجب التلافی مع سجود
السهو** یعنی قسم چهارم از اقسام خللی که در نماز واقع میشود
خللی است که بعد از فراغ صلوة تلافی ان با سجده سهو
واجب است **و هو نسیان السجدة الواحدة
او التشهد او الصلوة علی النبی و اله صلوات
الله علیهم و ینجاوز محلها فانه یفعل بعد
التسلیم و یسجد له** یعنی انچه تلافی ان با سجده سهو واجب است
نسیان یک سجده است یا زیاده از یک سجده هر کدام از رکعتی هرگاه
بوده باشد یا فراموش نمودن صلوات تمام تشهد اول
یا دوم یا بعضی از ان یا فراموش نمودن صلوات بر پیغمبر
و ال او صلوات الله علیهم هرگاه بعد از ان متذکر شود

که وقت

که وقت انها فوت شده باشد باینمعنی که رکنی بمیان
در امده باشد چه در جمیع این صور مصلی بعد از تسلیم ان
فعل را فراموش شده قضا نموده بعد از ان دو سجده سهو
نیز بجای اورد و درین مقام ذکر چند مسئله مناسب است
اول انکه جمیع انچه مراعات ان در نماز واجب است مثل طهارت
و ستر عورت و استقبال قبله و غیر ان رعایت ان در اجزاء
منسیه نیز واجب است زیرا که این افعال بدل افعال صلوة اند
پس انچه در نماز واجب است درین افعال نیز واجب باشد
دوم انکه اگر بعد اتمام صلوة و قبل از تدارک افات حدثی
از مصلی واقع شود احتمال بطلان صلوة دارد زیرا که این افعال از
قبیل اجزاء صلوة اند پس حدثی که واقع شده از قبیل حدثی است
که در اثناء نماز باشد و احتمال صحت نماز هست زیرا که این
افعال حقیقة داخل اجزاء صلوة نیستند و لهذا در خارج صلوة
بجای اورده میشوند پس وقوع ان حدث مبطل نماز نباشد
سیم انکه اگر تدارک افعال منسیه را عمدا ترک نماید چندانکه وقت
نماز فوت شود درینصورت نماز او باتفاق باطل است و اگر سهوا
ترک شده باشد قضای انرا بجای اورده ان نماز صحیح است چهارم
انکه اگر بعضی از تشهد را فراموش کرده باشد درینصورت اعاده
تمام تشهد واجب است تا ترتیب و موالات که از واجبات
تشهد است بفعل امده باشد پنجم انکه از ذکری مفهوم میشود که
تقدیم تدارک جمیع اجزاء منسیه بر سجدات سهو واجب است
باین معنی که اگر چند جزء از اجزاء صلوة را فراموش نموده باشد

اولا جمیع ان اجزا را قضا نموده بعد از ان برای هر یک دو سجده
سهو بجای ورده و در سجود مراعات ترتیب نموده انچه اولا فراموش
شد سجود انرا مقدم بجای ورد ششم انکه اگر سجده سهو بسببی
دیگر سوا نسیان اجزا واجب باشد میباید که قضا اجزا منسیه
را مقدم دارد و اگر چه انکه سجده سهو بسبب ان واجب شده
مقدم بر نسیان جزء صلوة واقع شده باشد هفتم انکه اگر جزو
از اجزاء نماز را فراموش نموده بعد از ان شکی نیز واقع شود که
موجب نماز احتیاط باشد اولا جزء منسی را بجای اورده
بعد از ان نماز احتیاط بگذارد و اگر نسیان جزء بعد از وقوع شک
مذکور باشد درینصورت در تقدیم نماز احتیاط و تاخیر ان
از اجزاء منسیه مخیر است اما در هر دو صورت نماز احتیاط را
بر سجده سهو تقدیم باید هشتم انکه اگر در یک نماز چند سهو واقع
شود که هر کدام موجب سجود سهو باشد در تقدیم و تاخیر هر
یک از سجدات سهو مخیر است و اگر چه افضل انست که
سجده سهو اول را بر دوم و دوم بر سیم تقدیم نماید و علی هذا
القیاس و چون یقین است که تلافی انچه در نماز فوت شده
از جمله عبادات است و در هر عبادت نیتی لازم است پس در
قضاء اجزاء منسیه نیز نیت واجب باشد و در نیت
تعیین ان جزء که فراموش شده و تعیین ان نماز که
سهو در ان واقع شده و ذکر ادا یا قضا نیز واجب است
و مصنف رحمه الله بان اشاره نموده میفرماید که و نیته یعنی
نیت تلافی انچه در نماز فوت شده این چنین است که

شده مقدم

بران نیز ما

که اسجد

ا اسجد السجدة المنسیة او التشهد المنسیة
او اصلی الصلوة المنسیة فی فرض کذا اداء او قضاء
لوجوبه قربة الی الله یعنی سجده منسیه را بجای می اورم یا تشهد منسی
بجای می اورم یا صلوة منسیه را بجای می اورم در نماز ظهر مثلا ادا
یا قضاء از برای رضای خدا و گاهی ادا نیت کند که نمازی که سهو در ان
واقع شده در وقت گذارده شود و سجده منسیه را نیز در وقت
نماز بجای می آورده باشد اما سجده منسیه را و اگر نمازی که سهو
در ان واقع شده قضا باشد یا اگر ان نماز ادا باشد اما سجده
منسیه را در خارج وقت ان نماز بجای می اورده باشد درین
دو صورت در سجده منسیه قضا نیت کند و اگر ان نماز بنیابت
شخصی میگذارده باشد در قضاء اجزاء منسیه و در نماز احتیاط نیز
تعیین منوب نماید اما در سجده سهو قصد نیابت لازم نیست زیرا
که سجده سهو داخل اجزاء نماز نیست بلکه بسبب سهوی که در نماز
واقع شده بر او واجب شده است و در کلام شیخ محقق شیخ
علی رحمه الله مذکور است که در سجده سهو نیز قصد نیابت و تعیین
منوب نیز لازم است و نیته سجدة السهو اسجد
سجدتی السهو فی فرض کذا اداء لوجوبه قربة الی الله
یعنی نیت دو سجده چنین است که دو سجده سهو بجا می اورم
بسبب سهوی که در نماز ظهر از من واقع شده قربة الی الله
و از این کلام مفهوم میشود که در سجده سهو لازم نیست که سببی که
موجب سجده است تعیین کرده شود و این نیز لازم نیست که
قصد نماید که این سجده بواسطه قعود یا کلام بی محل است یا مثل

آن بلکه همین قدر کافی است که قصد کند که سجده سهو بواسطه
سهوی که از خلال نماز از و واقع شده بجای می آورم قربة
الی الله و در کلام بعضی اصحاب یافت میشود که اگر در این نماز
سهو متعدد واقع شده باشد که هر کدام موجب سجده سهو
باشد لازم است که در هر مرتبه تعیین کنند که این سجده از
برای کدام سهو است و اگر یک سهو زیاده واقع نشده باشد
تعیین موجب سجده سهو لازم نیست و در ذکری مذکور است
که تعیین سببی که سجده سهو از جهة آن واجب شده در نیت
لازم است و اگرچه یک سهو زیاده واقع نشده باشد و این قول
باحتیاط اقرب است و میباید که نیت را مقارن سازد با وضع جبهه
بر ارض زیرا که اول افعال سجده سهو همین است و یجب فیهما
ما یجب فی سجود الصلوة یعنی در دو سجده سهو واجب است
جمیع آنچه در سجود صلوة واجب است مثل آنکه بر اعضای سبعه سجود
کند و پیشانی بر چیزی نهد که سجود بدان جایز باشد و استقبال قبله
و ستر عورت و جمیع شروط که در سجده نماز مذکور شده در سجده
سهو نیز مراعات نماید الا آنکه ذکر سجده سهو غیر ذکری است
که در سجود نماز واجب است از این جهت میفرماید و ذکرهما
یعنی ذکر دو سجده سهو این است که بسم الله و بالله
و صلی الله علی محمد و آل محمد و جایز است که چنین بگوید که
بسم الله و بالله اللهم صل علی محمد و آل محمد یا آنکه بگوید

بسم الله و بالله السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته چنانچه
در ذکری و در دروس تصریح بآن واقع است و از کلام علامه رحمه الله
در مختلف مفهوم میشود که در سجده سهو تشهد و ذکر و تسلیم واجب نیست
و مصنف رحمه الله در ذکری تضعیف این قول نموده از این جهة
میفرماید که ثم یتشهد و یسلم یعنی میباید که بعد از آنکه
دو سجده سهو را بجای آورده ذکر آنرا چنانچه مذکور شد بخواند
بنشیند و تشهد خفیف بخواند و مراد بتشهد خفیف اقل تشهدی است
که در نماز بهم اکتفا بآن جایز است و صورت آن این است
اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله اللهم
صل علی محمد و آل محمد و بعد از آن تسلیمی که در نماز معهود است
بخواند و یجبان للتسلیم فی غیر محله نسیانا و
الکلام کذلک یعنی همچنین دو سجده سهو واجب است بسبب
تسلیم در غیر محل هرگاه نسیانا از مصلی واقع شده باشد و
اگر تسلیم در غیر محل عمدا واقع شود البته مبطل صلوة است
و از برای کلامی که شرعا منهی باشد نیز سجده سهو لازم است
هرگاه آن نیز نسیانا واقع شده باشد و قرآن و ذکر و دعا
آنچه خوانده شود مبطل صلوة و موجب سجده سهو نیست
و للشک بین الاربع والخمس یعنی هم چنین دو سجده سهو واجب
میشود هرگاه میانه چهار و پنج شک بهم رسد و باید دانست که
مستند این حکم حدیث است که از عبد الله بن سنان از حضرت
صادق علیه السلام روایت کرده مضمون آن حدیث این است که هرگاه ندانی

که چهار رکعت نماز گذارده یا پنج رکعت باید که دو سجده سهو کند
بعد از آن که از سلام نماز فارغ شوی و هیچ شک نیست که
این حدیث محتمل چند وجه است زیرا که می تواند که شک مذکور در
حالت قیام باشد پیشتر از آنکه رکوع کند و همچنین تواند بود که
بعد از اکمال سجدتین بوده باشد و می تواند بود که بعد از رکوع و قبل
از سجدتین باشد و چون عبارت مصنف طاب ثراه درین مقام
کمال اجمال است ما حکم هر یک از این مسایل ثلاثه را بیان کنیم
ان شاء الله تعالی اول آنکه شک میانه چهار و پنج در حالت قیام بود
پیشتر از آنکه برکوع رود خواه شروع در قراءت نموده باشد و خواه
در نشده و قراءت یا بعد از اتمام قراءت نموده باشد درین صورت
می باید که بحالت جلوس عود نموده تشهد و تسلیم را بجای آورد و
بعد از اتمام نماز یک رکعت نماز احتیاط کرده تا یا دو رکعت نماز
نشسته زیرا که شک مذکور در حقیقت از قبیل شک میانه سه و
چهار است و سجده سهو نیز بجای آورد بسبب زیاده که
محتمل است که بفعل آمده باشد و درین صورت اصلا حکم — سه صورت
مذکور مختلف نمیشود الا آنکه می تواند بود که اگر شروع
در قراءت نموده سجده های سهو را متعدد می باید کرد
و بسبب آنکه آنچه زیاده شده دو فعل است دویم آنکه
شک مذکور بعد از اکمال سجدتین بوده باشد و حکم این مسئله
ظاهر است که درین صورت نماز را تمام نموده بعد از فراغ دو سجده

سهو

سهو بجای آورد و اگر وقوع شک مذکور بین السجدتین باشد
حکم او نیز همین است چنانچه از ذکری مفهوم می شود سیم آنکه
شک مذکور بعد از اکمال رکوع و قبل از حصول سجود باشد و مشکل ترین
مباحث این مقام اینست که از بعضی تصانیف علامه طاب ثراه
مفهوم میشود که درین صورت نماز باطل است زیرا که بر هر یک از
محذور — طرفین شک که بنا نهاده شود محظور لازم می آورد بسبب آنکه اگر بنا بر
چهار نهاده نماز را تمام کند محتمل است که این رکعت پنجم بوده باشد پس
زیاده که درین رکعت بفعل آمده مستلزم بطلان نماز بوده باشد و ظاهر است
که بنا بر رکعت پنجم متعذر است زیرا که وقوع زیادتی رکنی که او رکوع است
مبطل نماز است پس بر هر تقدیر نماز باطل باشد و در ذکری
مذکور است که احتمال زیادتی رکن مضر نیست و این در صورتی که
شک مذکور بعد از اکمال سجدتین باشد ایضا زیاده شدن رکن
محتمل است با آنکه صحت نماز در آن حالت متفق علیه است پس در
صورت مذکوره بنا بر چهار نهاده نماز را تمام کند و بعد از اتمام
نماز سجدتین سهو بجای آورد ظاهر عبارت این رساله نیز مفید
این قول است و للقیام فی موضع قعود و بالعکس
یعنی سجدتین سهو واجب میشود بسبب قیام در وقتی که قعود
بجای باید آورد و در عکس این یعنی بسبب قعود در وقتی

که قیام باید نمود هرگاه قعود نکرده صلاحیت جلسه استراحة داشته
باشد باین طریق که در اثناء رکعت بوده باشد یا طول آن چندان
بوده باشد که زیاده از قدر جلسه استراحه باشد و اگر بعد از سجده
ثانیه بنشیند زیاده از قدر جلسه استراحه بنشیند سجده سهو بسبب او
واجب نیست و باید دانست که مقتضای این کلام آنست که اگر
یک سجده یا تشهد را فراموش کند برخیزد پیش از رکوع بنشیند و آورد
بعد از عود آنچه فراموش شده بجای آورد درین صورت بر مصلی
سجده سهو واجب است زیرا که این صورت نیز از قبیل قیام در
غیر محل است با آنکه قبل ازین مذکور گردیده که صورت مذکوره از جمله
صوری است که تلافی آن واجبست و سجده سهو واجب نیست و باید
دانست که میانه اصحاب رضوان الله علیهم در موجبات سجده سهو اختلاف
بسیار واقع است و از الجمله آنچه اکثر اصحاب معتقدند که بسبب آن
سجده سهو واجب می شود شش موضع است اول ترک تشهد یا
ناسیا دوم ترک سجده واحده ناسیا سیم کلام ناسیا
چهارم شک میانه چهار و پنج بتفصیلی که مذکور شد پنجم قعود
نا بموقع ششم قیام در غیر موقع و مصنف رحمه الله مجموع
این صور سته سابقا اشاره نموده است و بعضی اصحاب را
اعتقاد آنست که همچنانکه در صور مذکوره سجدتین سهو واجبست
همچنان بسبب هر زیاده و نقصان که در نماز واقع شود

سجده دهند

سجده واجبست و چون مص رحمه الله این قول را در اکثر کتب خود
ترجیح فرموده است ازین جهة درین مقام نیز میفرماید که والا
حوط وجوبهما لکل زیادة ونقیصة غیر مبطلتین
یعنی آنچه باحتیاط اقربست آنست که سجدتین سهو را بسبب
زیاده و نقصان مبطل صلوة نباشد که نقصان بعض قراءة و
ایضا آن نقصان از آن قبیل نباشد که آنرا عمدا در صلوة ترک
توان نمود مثل قنوت که ترک آن اختیارا جایز است و آن زیاده
نیز چنان نباشد که آنرا اختیارا در نماز توان افزود مثل دعا
و ذکر و قرآن که از زیاد آن عمدا در نماز جایز است و مستند این حکم
بعضی روایات است که برین مضمون دلالت مینماید دیگر
آنکه مصنف در ذکری از علامه نقل نموده که سجده سهو واجبست
برای هر زیاده و نقصان خواه معلوم الوقوع باشد و خواه در وقوع
شک داشته باشد و مص این قول را اعدل اقوال دانسته
پس بنا برین مجرد شک در وقوع زیاده و نقصان غیر مبطل سجدتین
سهو واجب باشد و یقین است که این قول باحتیاط اقربست
و بعضی اصحاب برا اعتقاد آنست که اگر سجده سهو بسبب نقصان
واجبی واجب شده باشد میباید که پیشتر از اتمام نماز سجده سهو را
بجای آورد و این قول نزد اکثر اصحاب ضعیف است ازین جهة
مص رحمه الله میفرماید که وهما بعد التسلیم مطلقا یعنی وقت
این دو سجده بعد از تسلیم و فراغ از صلوة است خواه بسبب زیادتی
امری واجب شده باشد و خواه بسبب نقصان آن زیرا که اگر سجده
سهو در اثناء نماز بجای آورده شود هیات نماز از نهجی که شارع مقرر

فرموده تعرض نمی باید پس باید که آن را بعد از اتمام صلوة بجای آورد و
ولا یجب فعلهما فی الوقت ولا قبل الکلام یعنی واجب نیست
که سجدتین سهو را در وقت نمازی که سهو در آن واقع شده
بجا آورد و ایضا واجب نیست که آن را پیشتر از وقوع کلام
و باقی منافیات نماز بجای آورد زیرا که سجدتین سهو جزء
نماز نیست بلکه واجبیست علیحده که بسبب سهو بر مکلف واجب شده
پس اگر بعد از خروج وقت یا بعد از وقوع حدث یا کلام یا
استدبار قبله و امثال آن بجای آورد با صحت صلوة منافات
نداشته باشد و مصنف رحمه الله در ذکری اختیار نموده که واجب است
که سجده را بعد از فراغ از صلوه علی الفور بجای آورد مستند
شده بآنکه از اصحاب عصمت سلام الله علیهم مرویست که
وهما بعد السلام وقبل الکلام و مخفی نیست که استفاده
وجوب فوریت ازین حدیث محل کلام است بر تقدیر وجوب
فوریت تاخیر آن بصحت نماز مضر نیست چنانچه از ذکری
مفهوم میگردد والاولی وجوبه یعنی اولی آن است که بجای وجوبهما
آوردن سجده سهو پیش از بیرون رفتن وقت نماز و وقوع
منافیات واجب باشد چه بعضی اخبار برین مضمون دلالت
دارد مثل آنکه از حضرت صادق ع مرویست که فاذا اسلمت
فاسجد و کلمه فا مفید تعقیب است بدون تراخی چنانکه در
کتب اصول مقرر شده ولا یجب التعرض فی نیتهما
للاداء والقضاء یعنی واجب نیست که در نیت سجدتین سهو

متعرض

متعرض ادا و قضا شوند و اگرچه قایل شویم که سجده سهو از واجبات
فوریه است زیرا که شرعا وقتی از برای آن معین و محدود نشده
تا هرگاه ایشان در آن وقت بجای آورند ادا و در غیر آن وقت
قضا بوده باشد بلکه امریست علیحده که بر ذمه مکلف واجب
وان کان اجود یعنی اگرچه بهتر آن است که در نیت
سجدتین سهو قصد ادا یا قضا نماید چنانچه شیخ محقق شیخ علی
و بعضی اصحاب ایشان واجب دانسته اند بدلیل آنکه سجده سهو
تابع صلوتی است که سهو در آن واقع شده زیرا که این سجده
تلافی آن سهو مینماید پس در ادا و قضا تابع آن نماز باشد پس
اگر آن نمازی که سهو در آن واقع شده ادا باشد و سجده سهو را
نیز در وقت همان نماز بجای آورد در سجده سهو ادای نیت نماید
و اگر سجده سهو را بعد از خروج وقت آن نماز بجای آورد در
نیت آن قضا قصد نماید و اگر آن نمازی که سهو در آن واقع شده
قضا بوده نیت قضا نماید و مصنف رحمه الله در بیان اختیار این قول
نموده و لهذا در بیان صفت نیت ادا یا قضا را مندرج ساخته
ویجب فی الاجزاء المنسیة ذلک یعنی واجب است که در اجزاء منسیه
قصد ادا یا قضا نماید زیرا که بی شبهه اجزاء منسیه از امورات
که داخل نماز است پس اگر در وقت آن نماز اجزاء منسیه را
بجای می آورده باشد ادا خواهد بود و اگر در خارج وقت بعمل آید
البته قضا خواهد بود و در نیت قصد آن لازم است و در این مقام
در میانه اصحاب اختلافی نیست و همچنان جمیع آنچه در مقدم
مذکور شده مراعات آن ظاهرا در اجزاء منسیه واجب است

مثل انکه می باید که پیش از خروج وقت و در وقوع کلام
و سایر منافیات ان را بجای اورد و اما الطهاره
والستر والاستقبال فتشرط فی الجمیع یعنی طهارت از حدث
وخبث وستر عورت واستقبال قبله در سجده سهو و اجزاء
منسیه تمام شرط است و اخلال باین شروط جایز نیست
و درین مقام ایراد چند مسئله مناسبست اول انکه اگر در
یک نماز بسبب سجده سهو متعدد بفعل اید اقرب انست
که سجده سهو را متعدد بجای باید اورد خواه سبب سجده با
لنوع نیز متعدد باشد مثل سلام و قعود و قیام یا انکه اسباب
از یک نوع باشد مثل انکه سلام مکرر در غیر موقع از و واقع
شود و ابن ادریس رحمه الله در صورت اختلاف بالنوع سهو را
سجده متعدد میداند و اگر اسباب سجده از یک جنس
متحد باشد بیک سجده اکتفا مینماید دوم انکه در ذکری
مذکورست که اگر بعد از سجده ثانیه رکعت اول یا
رکعت سیم که موضع قیام است سهوا بنشیند اما تشهد نخواند
ان جلوس بجلسه استراحه منصرف می شود براو سجده سهو
درین صورت لازم نیست و اگر تشهد را نیز خوانده باشد
بسبب ازدیاد سجده سهو لازمست نه از برای جلوس و از
کتاب خلاف نقل نموده که اگر جلوس مذکور زیاده بر قدر
جلسه استراحه نباشد و تشهد نخوانده باشد سجده سهو لازم
نیست اما اگر تشهد خوانده شده یا زیاده بر قدر جلسه استراحه

نشسته باشد

نشسته باشد سجده سهو واجبست بلکه انکه بسبب ترک افعال منویه
سجده سهو واجبست خواه انچه فراموش شده قنوت باشد و
خواه غیر ان بلی اگر قنوت را فراموش نموده باشد سنتست
که بعد از انکه سر از رکوع بردارد انرا تلافی نماید چهارم انکه
سجده سهو را مرغمتان میگویند زیرا که معنی ارغام بینی
بر خاک مالیدنست و گویا بسبب وقوع این دو سجده
بینی شیطان بر خاک مالیده میشود یعنی خوار و ذلیل میشود
مثل انکسی که بینی او را بخاک بمالند

الخامس ما یوجب الاحتیاط فی الرباعیات

یعنی پنجم از اقسام خللی که در نماز واقع میشود خللی است
دکه موجب نماز احتیاط میشود در نمازهای چهار رکعتی
وان گاهی است که مصلی در عدد رکعات نماز رباعیه
شک نموده باشد وچون عبارت مص رحمه الله درغایت
اجمال است مناسب است که چند مسئله که نهایت احتیاج
بان واقع میشود از ذکری نقل کرده شود اول انکه اگر طرف
از طرفین شک برظن مصلی غالب بوده باشد میباید که
که بطرف راجح عمل نموده جانب مرجوح را ترک نماید زیرا
که در اکثر مسایل فقهیه بسبب رفع حرج اکتفا بظن نموده اند
دوم انکه هرگاه مصلی در سه نماز متعاقب شک نماید یا در نماز
سه مرتبه شک او را کثیر الشک میگویند و دیگر شک او را حکمی
نیست باین معنی که اگر بعد ازین از او شکی واقع شود
انرا اعتبار ننموده فرض مینماید که انچه از او واقع شده صحیح بوده است
واخلال واجبی یا فعل مبطلی حاصل نشده سیم انکه اگر نداند
که انچه گذارده شده چند است باین معنی که وهم او اصلا
منتقل نشود بانچه گذارده شده چند رکعت است نماز را
اعاده می باید نمود زیرا که سوا اعاده درین مقام قسمی
متصور نیست چهارم انکه اگر در نماز مغرب یا نمازهای
دو رکعتی مثل نماز صبح وجمعه وعیدین ونماز سفر شک نماید

نماز را اعاده کند و هم محتمل است اگر در دو رکعت اول نماز
رباعیه شک نموده باشد پس ظاهر شد که انچه موجب نماز
احتیاط است شکی است که در صلوة رباعیه واقع شود
بعد ازان که سجدهٔ ثانیه رکعت دوم را اکمال نموده باشد
و چند احتمال در صورت شک متصورست و از انجمله دوازده
قسم را که کثیر الوقوع است تا درین مقام ذکر شده چنانچه میفرماید
که وهو اثنا عشر یعنی انچه موجب احتیاط است دوازده
صورت است و باید دانست که جمیع اقسام دوازده گانه
که درین رساله مذکورست ازین قبیل نیست که سبب ان نماز
احتیاط واجب باشد بلکه در بعضی ازین اقسام نماز باطلست
و در بعضی اقسام سوای مرغمتین چیزی دیگر واجب نیست چنانچه
پس مجموع این اقسام را موجب نماز احتیاط دانستن چنانچه
مفاد ظاهر این عبارتست از قبیل تجویز و تغلیب است و
در هنگام بیان احکام اقسام مذکوره حکم هر یک مذکور
خواهد شد و وجه انکه صور شک دوازده است و زیاده
یا کم نیست انست که اگر شک بزیاده از رکعت پنجم
نگرفته باشد یا زده احتمال متصور است زیرا که میتواند
بود که ان شک ثنائی باشد یعنی تجویز دو احتمال نماید

و زیاده

زیاده بران محتمل نداند و ان شش قسم است اول شک میانه
دو و سه دویم شک میانه دو و چهار سیم شک میانه دو و پنج
چهارم شک میانه سه و چهار پنجم شک میانه سه و پنج ششم
شک میانه چهار و پنج میتواند بود که ان شک ثلاثی باشد
و ان چهار صورت است اول شک میانه دو و سه و چهار دویم
شک میانه دو و سه و پنج سیم شک میانه دو و چهار و پنج چهارم
شک میانه سه و چهار و پنج و میتواند بود که ان شک رباعی
باشد و ان زیاده از یک صورت نیست و ان شک میانه دو
و سه و چهار و پنج است و مجموع اقسام مذکوره یازده صورتست
و اگر شک برکعت ششم یا زیاده متعلق شده باشد ان را
مص رحمه الله یک قسم شمرده و اگرچه درین صورت نیز چند احتمال
متصورست زیرا که مجموع صور یک حکم که ان بطلان صلوة است
چنانچه بعد ازین میفرماید که وفیه وجه بالبطلان پس مجموع اقسام
شک ها دوازده صورت داشته باشد و حکم مجموع این صور بتفصیل
بیان کرده خواهد شد ان شاء الله تعالی الاول ان یشک بین
الاثنین والثلث بعد اکمال السجدتین یعنی قسم اول
انست که شک کند میانه دو و سه بعد از انکه سجدتین را بجا
اورده باشد زیرا که در هر صورت که شک برکعت دوم
تعلق گیرد میباید که بعد از اکمال سجدتین باشد و الا ان نماز
باطل است و باید دانست که هرگاه ذکر سجدهٔ ثانیه را اتمام

نموده باشد سجده ثانیه و اگرچه سر از سجده بر نیاورده باشد
چنانچه مصنف و اکثر اصحاب بان تصریح فرموده اند الثانی
الشك بين الثلث والاربع مطلقا یعنی قسم دویم
از اقسام شک ان است که شک کند میانه سه و چهار خواه
بعد از اکمال سجدتین باشد و خواه قبل از ان زیرا که هرگاه
که دو رکعت اول ان محفوظ شده باشد و اگر شک او
قبل از اتمام سجدتین باشد مضر نیست والبناء على الاكثر
فيهما فيتم ما بقي ويسلم ثم يصلي ركعة قائما او ركعتين جالسا
یعنی درین دو صورت بنا بر عدد اکثر نهاده انچه از نماز
باقی باشد تمام کند و بعد از تسلیم یکرکعت نماز کند ایستاده
یا دو رکعت نشسته و مستند این حکم حدیثی است که عمار
از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده مضمونش
انست که هرگاه سهو کنی باید که بنا نهی بر عدد اکثر و پس انکه
از نماز فارغ شوی و تسلیم بجای اوری برخیزی و بگذاری
انچه ظن تو باشد که از نماز نقصان نموده پس اگر نماز خود را
تمام بجا اورده بوده ازین نماز که اخر گذارده باشی بر تو
بر تو چیزی دیگر واجب نیست و اگر در نماز تو نقصانی بوده باشد
این نماز احتیاط گذارده متمم نماز تست این است ترجمه
حدیث مذکور و در بعض احادیث دیگر وارد است

که اگر

که اگر ان نماز تمام گذارده شده باشد نماز احتیاط بمنزله نماز
نافله است یعنی مصلی نماز نافله در می یابد و ابن بابویه را اعتقاد
چنانست که درین دو صورت مصلی مخیر است اگر خواهد بنا
بر اقل نهد و نماز را تمام کند و درین صورت چیزی بر او لازم
نیست و اگر خواهد بنا بر اکثر نهد و بنوعی که مذکور شد نماز
احتیاط را بجای اورد اما انچه میانه اصحاب مشهور است انست
که مصنف ذکر نموده الثالث الشك بين الاثنين
والاربع بعد السجدتين والبناء على الاربع والاحتياط
بركعتين قائما یعنی سیم انست که شک کند میانه
دو و چهار بعد از انکه سجدتین را اکمال نموده باشد زیرا که
که مذکور شد که در هر مقام که شک بر رکعت دوم متعلق شود
میباید بعد از اکمال سجدتین شود الا ان نماز باطل است و درین
صورت بنا بر چهار نهاده نماز را تمام کند و بعد از فراغ از نماز
دو رکعت احتیاط قایما بجای اورد و ابن بابویه رحمه الله
درین صورت نماز را باطل دانسته حکم بر اعاده ان فرموده
الرابع الشك بين الاثنين والثلث والاربع بعد
الاكمال والبناء على الاربع والاحتياط بركعتين
جالسا وركعتين قائما قبلهما یعنی چهارم انست که شک
کند میانه دو و سه و چهار بعد از انکه اکمال سجدتین نموده باشد و
درین مقام نیز بنا بر چهار نهد و دو رکعت نماز احتیاط کند جالسا
که یک رکعت است محسوب است تا اگر لازم بجای اورده

سه رکعت بوده باشد این رکعت تلافی آن نماید و دو رکعت
دیگر کند قائما زیرا که محتمل است که آنچه گذارده شده
دو رکعت باشد پس این دو رکعت تلافی نقصان دو رکعت مذکوره نماید
اما می باید که اول دو رکعت ایستاده را بجا آورد زیرا که در روایت
که دلالت برین حکم دارد واقع است که ثم یصلی رکعتین
من جلوس و یسلم و کلمه ثم مفید ترتیب است پس باید که اول
دو رکعت ایستاده را بجا آورد و در ذکری از اکثر اصحاب منقول است
که مصلی در تقدیم هر کدام ازین دو نماز که خواهد مخیر است و اگر
رعایت ترتیب باحتیاط اقرب است و اگرچه درین مقام عوض دو رکعت
نشسته یک رکعت ایستاده بجای آورد آنچه از ذکری مفهوم میشود
آنست که مجزی باشد زیرا که یک رکعت ایستاده در بدلیت با دو رکعت
مساوی است و ایضا یک رکعت قائما در هیأت اقرب است با آنچه
فوت آن محتمل است و احوط آنست که اکتفا نماید بآنچه در روایت
تصریح باو واقع است الخامس الشک بین الاثنین
والخمس بعد الاکمال یعنی پنجم آنست که شک کند میانه دو و پنج
بعد از آنکه سجدتین را اتمام نموده باشد السادس بین الاثنین
الثلاث والخمس بعد الرکوع او بعد السجود یعنی ششم
آنست

آنست که شک کند میانه سه و پنج بشرط آنکه شک مذکور بعد از
رکوع و قبل از سجود یا بعد از وقوع سجدتین بوده باشد و وجه
شرط مذکور آنست که اگر شک میانه سه و پنج قبل از رکوع بوده
باشد میباید که قیام را بطرف نموده نماز را تمام کند و در صورت
شک مذکور از قبیل شک میانه سه و چهار خواهد بود پس دو رکعت
نماز احتیاط کند قائما و سجده سهو نیز کند بسبب قیام زیاده
که بجای آورده است و باید دانست که هرگاه بحد رکوع
رسد بعد نیت رکوع متحقق شده و اگرچه ذکر رکوع بجای نیاورده
باشد السابع الشک بین الاثنین والثلاث
والخمس یعنی قسم هفتم از اقسام شک آنست که شک
کند میانه دو و سه و پنج و درین مقام نیز میباید که شک
مذکور بعد از اکمال سجدتین بوده باشد والا سو بطلان نماز
احتمالی متصور است الثامن الشک بین الاثنین
والاربع والخمس هشتم آنست که شک کند میانه دو
و چهار و پنج بعد از آنکه سجود را بجا آورده باشد و فیه الا
ربعة
وجه بالبناء علی الاقل لانه المتیقن یعنی درین صورت
دو وجه محتمل است وجه اول آنکه بنا بر عدد اقل نهاده نماز را
تمام کند زیرا که آنچه یقینی است که بجای آمده همین است
و اصل آنست که نماز او صحیح باشد و مبطلی بآن لاحق شده

باشد پس با نچه متیقن است عمل نموده طرف مشکوک را طرح نماید مثلا در صورت اول اعتبار نماید که انچه گذارده شده دو رکعت زیاده نیست و برد و رکعت بنا نهاده دو رکعت دیگر

و وجه بالبطلان فی الثلاثة الاول احتیاطا

یعنی وجه دوم انست که در سه صورت اول نماز او باطل بوده باشد زیرا که هر یک ازین سه صورت مشتمل است بر یکی از دو محذور که هر کدام باطل کننده نماز است بسبب انکه اگر بنا بر طرف اقل نهاده نماز را تمام کند محتمل است که انچه در واقع گذارده شده طرف زیاده باشد و انچه بعد از شک بجای می اورده افعال زیاده باشد که عمدا در نماز بفعل امده پس نماز باطل باشد و اگر بر طرف اکثر بنا نهاده برانچه گذارده شده اقتصار نماید و دیگر فعلی بجای نیاورد محتمل است که انچه گذارده شده طرف اقل بوده باشد و نقصان افعال واجبه نیز مبطل صلوة است و شیخ محقق شیخ علی در رساله جعفریه اختیار قول اخیر نموده است و بنای دلیل انست که حدیثی که درین مقام واقع است انست که هر چه مبطل نماز است زیادتی افعالی است که مصلی را در وقوع ان تعیین بوده باشد و احتمال زیاده مضر نیست وازین جهت شارح رساله جعفریه ایراد نموده که ظاهر انست که گویم که

که وجه

که وجه بطلان صلوة در صورت مذکوره انست که روایات دلالت دارد برانکه هرگاه در نماز یومیه شکی واقع شود واجبست که بنا بر اکثر نهد و یقین است که درین مقام بنا بر اکثر متعذر است زیرا که اگر بنا بر رکعت پنجم نهد نماز او البته باطل است

و البناء فی الثامن علی الاربع

یعنی در صورت اخیره که مسئله هشتم از مسایل شک است بنا بر چهار نهد و نماز را تمام کند و وجه صحت نماز درین صورت انست که صورت مذکوره مشتمل است بر دو نوع شک که نص صریح بر صحت هر کدام وارد است اول شک میانه دو و چهار چنانچه مذکور شد دوم شک میانه دو و پنج و حکم ان مذکور خواهد شد که درین صورت نماز باطل نیست پس بتقدیر ان نماز صحیح باشد احتیاط و سجده سهو بجای میباید آورد چنانچه میفرماید

والاحتیاط برکعتین قائما و سجود السهو

یعنی درین هنگام در صورت اخیره که ان شک میانه دو و چهار و پنج است بنا بر چهار نهد میباید که دو رکعت نماز احتیاط کند ایستاده زیرا که محتمل است که انچه گذارده شده دو رکعت باشد پس باید که بسبب تلافی ان دو رکعت نماز احتیاط بجا اورد و سجده سهو نیز باید کرد زیرا که درین صورت شک برکعت پنجم متعلق شده

پس بسبب احتمال زیادتی سجده سهو کجا باید آورد **التاسع**
الشك بين الاثنين والثلث والاربع والخمس
بعد السجود وحكمه حكم الثامن ويزيد فى الاحتياط
بركعتين جالسا یعنی نهم از اقسام شک آنست که شک کند
میانه دو و سه و چهار و پنج بعد از آنکه سجدتین را اکمال
نموده باشد و حکم این صورت نیز مثل صورت هشتم است
یعنی میتواند بود که بنا بر عدد اقل که آن دو است نهاده
نماز را تمام کند و میتواند بود که بنا بر چهار نهاده
دو رکعت نماز احتیاط کند ایستاده بسبب آنکه احتمال
دارد که آنچه گذارده شده دو رکعت باشد پس بسبب
تدارک این دو رکعت نماز احتیاط را باید گذارد و سجده
سهو نیز لازم است که شک برکعت پنجم نیز متعلق شده چنانکه
در صورت هشتم مذکور شد و درین صورت دو رکعت
نماز جالسا زیاده برآنچه مذکور شد لازم است زیرا که محتمل
که آنچه گذارده شده سه رکعت بوده باشد و اگر در عوض
دو رکعت نشسته یک رکعت ایستاده کند نیز جایز است چنانکه
اکثر اصحاب بان تصریح نموده اند و وجه صحت نماز
درینصورت آنست که هیچ بحث نیست در آنکه شک
مذکور یکی از سه صورت راجع میشود که نص بر صحت
آن هرسه واقع است زیرا که صورت مذکوره

یا شک است

یا شک است میانه دو و سه یا میانه دو و چهار یا میانه دو و پنج و
صحت صلوة در جمیع صور مذکوره بنص ائمه معصومین سلام الله
علیهم اجمعین ثابت است پس درینصورت نیز صحیح باشد
و یقینی است که حکم این مسئله از قبیل قیاس بر صور مذکوره
نیست زیرا که هرگاه بر صحت نماز در صور ثلث نص وارد
شده باشد و این صورت نیز یکی از آن سه صورت باشد
صحت صلوة درینصورت نیز بطریق نص خواهد بود نه از قبیل
قیاس کما لا یخفی **العاشر الشك بين الاربع**
والخمس بعد السجود وهو يوجب للمرغمتين كما
مر یعنی دهم آنست که شک کند میانه چهار و پنج
و شک مذکور بعد از اکمال سجدتین باشد و این صورت موجب آنست
که دو سجده سهو که آنرا مرغمتین نامیده اند بجای آورد چنانکه سبق
وجوب سجده سهو در صورت مذکوره و وجه آنکه آنرا مرغمتین
میگویند سابقا در بیان قسم رابع از اقسام خلل مذکور شده **و قبل الركوع**
يكون شكا بين الثلث والاربع یعنی اگر شک قبل از اتمام رکوع
بوده باشد و خواه در اثنای آن پس باید که دو رکعت نماز
احتیاط کند جالسا یا یک رکعت قائما و سجده سهو نیز بجای آورد
بسبب زیاده که درین مقام محتمل است که واقع شده باشد و

و بعد الرکوع فیه قول بالبطلان یعنی اگر وقوع شک
مذکور در میانه رکوع و سجود باشد بطریقی که مصلی بحد رکوع
رسیده باشد و هنوز سجود را بجای نیاورده باشد در این صورت
قول بعضی اصحاب اینست که آن نماز باطل است و این اشاره است
بمذهب علامه و وجه البطلان در صورت مذکوره آنکه مصنف طاب
ثراه در این صورت نیز صحت نماز را قوی دانسته سابقاً مفصلاً
مذکور شده از اینجهة میفرماید که والاصح الحاقه بالاول
یعنی پس وجهی اصح اینست که شکی که بعد از رکوع و قبل
از سجود باشد بصورت اول ملحق سازیم یعنی چنانچه آن سهو
بعد از سجود باشد حکم بصحت صلوة و وجوب سجده سهو نمودیم
و در صورتیکه آن شک بعد از رکوع و قبل از سجود باشد
ایضاً نماز را صحیح دانسته سجده سهو واجب دانیم چنانچه
میفرماید که فیجب الاتمام والمرغمتان یعنی پس واجبست
که نماز را تمام نموده بعد از اتمام دو سجده سهو بجای آورد

الحادی عشر الشک بین الاثنین والثلث
والاربع والخمس وفیه وجه بالبناء علی الاقل

یعنی یازدهم از صور شک آنست که شک کند میانه سه و چهار
و پنج و خواه بعد از سجود باشد و خواه قبل از آن و در این

صورت

صورت نیز دو وجه محتمل است وجه اول آنکه بنا بر عدد اقل
نهاده نماز را تمام کند زیرا که آنچه یقین است که بفعل آمده همین
است و در حصول زیاده برین یقین حاصل نیست پس باید
که بآنچه یقین است عمل نموده طرف مشکوک فیه را باز گذارد
چنانچه در بعضی صور سابقه اشاره بمثل این کلام واقع شده
واخر بالبناء علی الاربع والاحتیاط برکعة قائماً والمرغمتان
یعنی وجه دوم آنست که مصلی در صورت مذکوره بنا بر چهار
نهاده نماز را تمام کند و بعد از اتمام یک رکعت نماز کند ایستاده یا
دو رکعت نشسته بسبب آنکه محتمل است که آنچه گذارده باشد
سه رکعت زیاده نباشد و سجدتین سهو نیز بجای آورد زیرا
که محتمل است که زیاده از چهار رکعت بفعل آمده باشد و این
وجه احتمالیست که شک مذکور نیز شکی از دو صورت
راجع میشود که نماز در آن هر دو صورت صحیح است زیرا که
این صورت از قبیل شک میانه سه و چهار یا از قبیل شک میانه چهار
و پنج است پس باید که نماز او صحیح باشد و سوای آنکه حکم آن دو صورت
را بجای آورد چیزی لازم نباشد و اگر شک مذکور قبل از رکوع
واقع شده باشد باید که در این صورت قیام را برطرف نموده بحالت
جلوس عود نماید و صورت مذکوره از قبیل شک میانه دو و سه و چهار
باشد پس حکم شک مذکور را بجای آورده بسبب حصول زیاده محتمله

دو سجده سهو کند **الثاني ان نيعلق الشك بالسادسه وفيه وجه بالبطلان** يعني دوازدهم از اقسام شک انست که شک مذکور برکعت ششم متعلق شود و درين صورت اصحاب رضوان الله عليهم چند وجه محتمل دانسته اند وجه اول انکه نماز باطل بوده باشد زيراکه وقوع زيادتي رکن محتمل است وهيچ شک نيست که زيادتي رکن صلوة است پس حصول برائت ذمه يقيناً براعادهٔ ان نماز موقوف باشد و وجه ضعف اين احتمال واضح است زيراکه در صورتي که شک برکعت پنجم متعلق شده باشد ايضاً احتمال ازدياد رکن واقع است با انکه مذکور شد که دران صورت نماز باطل نيست **واخر بالبناء علی الاقل** يعني وجه دوم انست که بنا بر طرف اقل نمايد انچه مانده باشد تمام کند زيراکه انچه در وقوع ان يقين حاصل است همين است وحصول زياده برين يقين نيست پس بايد که بيقين عمل نموده طرف مشکوک فيه را طرح نمايد واين احتمال نيز خالي از ضعيفي نيست زيراکه انچه در نصوص وارد شده انست که اگر در صلوة رباعيه شکي واقع شود بنا بر طرف کثر نهد و درين مقام بر طرف اکثر متعذر است **ويجعل حکمه ما يتعلق بالخمس** يعني ثالث انست که حکم شکي که برکعت ششم شود مثل حکم شکي دانسته که

حکم

برکعت

برکعت پنجم تعلق ميگيرد پس در هر صورت که شک متعلق برکعت پنجم شود مبطل نماز است و درين مقام نيز مبطل است و هر صورت که دران مقام موجب نماز احتياط و سجده سهو است و درين مقام نيز ازين قبيل است و تفصيل ان در ضمن حکايات سابقه مذکور شده و وجه اين احتمال انست که ظاهر النصوص دلالت دارد برانکه مجرد احتمال زيادتي رکن مبطل نماز نيست پس بايد که درين مقام نيز نماز باطل نشود **ولابد في الاحتياط من النية** يعني نماز احتياط از نيت ناچار است زيراکه بي شک اين نماز نيز از جمله عبادات است و هيچ عبادت بي نيت نمي باشد و صفت نيت اين نماز چنين است که **اصلي رکعة احتياطاً او رکعتين قائماً او جالساً في الفرض المعين اداء او قضاء لوجوبه قربة الی الله** يعني يک رکعت نماز احتياط ميگذارم ايستاده يا دو رکعت نماز ايستاده يا نشسته بسبب شکي که در نماز ظهر از من واقع شده ادا يا قضا براي انکه اين نماز احتياط بر من واجبست قربة الی الله و بايد دانست که در نماز احتياط گاهي ادا قصد مي بايد نمود که ان نمازي که شک دران واقع شده نماز احتياط هر دو را در وقت معين او نماز ميگذارده باشد واگر نماز اصلي قضا باشد يا انکه ان نماز ادا يا شده

ناچار است

حکم احتياط

اما نماز احتیاط را چندان تاخیر نموده باشد که وقت آن نماز
گذشته باشد درین دو صورت در نماز احتیاط نیت قضا کند
و یکبر و یقرا الحمد وحدها اخفاتا یعنی واجبست که تکبیر
احرام را بمقارن نیت بشروطی که مذکور شده بجای آورد و
بعد از ان فاتحة الکتاب را بدون سوره آهسته بخواند زیرا
که نماز احتیاط بدل از رکعتین اخیرتین واقع میشود و حکم
دران دو رکعت واجبست که فاتحه را بدون سوره اخفاتا قراءت
نماید میباید که در نماز احتیاط نیز چنین کند تا بدل برخلاف مبدل
واقع نشده باشد و باید دانست که اصحاب رضوان الله علیهم
اختلاف نموده اند دران که آیا جایزست که در نماز احتیاط
بدل سوره فاتحه تسبیحات اربع قراءت نماید یا نه
درین نماز قراءت فاتحه لازم است وعدول از ان
جایز نیست و شیخ مفید و ابن ادریس رحمهما الله را اعتقاد
انست که در نماز احتیاط مصلی میانه قراءت فاتحه و تسبیحات
اربع مخیر است زیرا که چون نماز احتیاط بدل از دو رکعت
اخیرست میباید که همچنانکه دران دو رکعت مصلی میانه فاتحه
و تسبیحات اربع مخیر است در نماز احتیاط نیز ازین قبیل
باشد و الا لازم می آید که بدل با مبدل منه مساوی

نبوده باشد

مساوی نبوده باشد و اکثر اصحاب خصوصا علامه در مختلف
و منتهی رحمه الله درنده کرده این قول را ضعیف میدانند زیرا
که در اکثر اخبار امر بقراءت فاتحه در نماز احتیاط واقع است
پس عدول از ان جایز نباشد دیگر آنکه یقین است
که اگر درین نماز فاتحة الکتاب بخواند از عهده تکلیف
بیرون آمده و در صورت قراءت تسبیحات
براءت ذمه متیقن نیست ازینجهة مصنف رحمه الله میفرماید
که و لا یجزی التسبیح یعنی جایز نیست در نماز
احتیاط بدل فاتحه تسبیحات اربع بخواند زیرا که این نماز
نیز مستقلا نمازی است و الا صلوة الا بفاتحة الکتاب
و یعتبر فیه جمیع ما یعتبر فی الصلوة یعنی واجبست
که مراعات کند در نماز احتیاط جمیع چیزهای که مراعات
ان در نماز واجب است مثل طهارت از حدث و خبث
و ستر عورت و استقبال قبله و امثال آن و التشهد
و التسلیم یعنی واجبست که در نماز احتیاط جمیع
افعال صلوة مثل رکوع و سجود و تشهد و تسلیم را بجای
آورده هیچ فعل را ترک نکند و لا اثر لتخلل المبطل
بینه و بین الصلوه یعنی هیچ اثری ندارد اگر در
میانه نماز احتیاط و نماز اصل که خلل دران واقع شده
حدث یا مبطلی دیگر بفعل آید باین معنی که نماز اصل
بسبب وقوع ان خلل فاسد نمیگردد زیرا که نماز

احتیاط علیحده نماز مستقلی است که بر مکلف واجب شده
و جزء نماز اول نیت ولهذا درین نماز نیت و تکبیر احرام
علیحده واجبست واگر فی الحقیقه جزء نماز اول باشد میباید
که زیادتی ارکان مذکوره که عمداً بفعل امده مبطل بوده
باشد وحال انکه جمیع اصحاب در وجوب نیت و تکبیر
احرام درین نماز متفق اند پس باید که وقوع مبطل
درمیانه این نماز و نماز اصل بصحت نماز اول مضر نباشد
پس اگر حدثی واقع شود وضو ساخته بعد از ان نماز
احتیاط را بگذارد و درین مقام ایراد بحثی که میانه
بعضی از علماء اعلام واقع است مناسب مینماید بیان
این سخن انکه مصنف رحمه الله در کتاب ذکری بیان نموده
که انچه از اخبار و فتاوی اصحاب ظاهر میشود انست که واجبست
که نماز احتیاط را در عقب نمازی که شک در ان واقع شده فی الفور
بفعل اورده پس اگر در میانه حدث یا کلام یا امثال
ان واقع شود چنانچه در بعضی اخبار وارد است که اگر پیشتر
از انکه نماز احتیاط را بگذارد ناسیاً از او کلامی واقع شود
سجده سهو بر مصلی واجبست و ابن ادریس را اعتقاد
انست که وقوع حدث قبل از گذاردن نماز احتیاط

مبطل

مبطل ان نماز نیست زیرا که مصلی بتسلیم از نماز اول بیرون
آمده و نماز احتیاط واجب علیحده است پس وقوع حدث
درمیانه این دو نماز قصوری ندهشته باشد واین قولی است
ضعیف زیرا که نماز احتیاط برای استدراک ان
چیزهایی است که در نماز اول فوت شده پس بمنزله
جزء ان نماز باشد و حدثی که واقع شده بمنزله انست
که در اثناء نماز واقع شده باشد پس باید که مبطل ان نماز
باشد تا اینجا ترجمه کلام ذکری است و علامه رحمه الله در مختلف
اورده که عجب از ابن ادریس رحمه الله که فتاوی او بایکدیگر
متناقض اند زیرا که باعتقاد او جایز است که در نماز
احتیاط بدل فاتحه تسبیحات خوانده شود و این کلام دلالت
دارد بر انکه نماز احتیاط جزء نماز اصل بوده باشد و اگر در میانه
نماز احتیاط و نماز اصل حدثی واقع شود نماز را بان سبب
باطل نمیدانند و ازینجا مفهوم میشود که نماز احتیاط علیحده
واجبی باشد که او را بنماز اصل مطلقاً تعلقی نباشد و ظاهر است
که این هر دو حکم با یکدیگر متناقض اند و مخفی نماند که ممکن است
که بر علامه رحمه الله نیز مثل انچه براین ابن ادریس وارد
ساخته لازم اید زیرا که نزد علامه در نماز احتیاط
قراءت فاتحه متعین است و تسبیحات مجزی نیست
و ازینجا مفهوم میشود که نماز احتیاط واجبی
بما

بما سه و جزء نماز اصلی نباشد و وقوع حدث را در میانه
این دو نماز مبطل میداند و این دلالت بر جزئیت دارد
پس میانه این دو حکم نیز تدافع و تناقض باشد و در مختلف
باین دو حکم تصریح فرموده است و اگر کسی گوید که اگرچه
نماز احتیاط حقیقة جزء نماز اول نیست اما یقین است
که بمنزله جزء آن نماز است پس حضرت علامه رحمه الله
ملاحظه هر دو طرف نموده فاتحه را لازم میداند و بسبب
وقوع این حدث حکم ببطلان نماز اول مینماید جواب گوئیم
از جانب ابن ادریس نیز مثل این عذر میتوان گفت
زیرا که بر تقدیر آنکه نماز احتیاط واجبی علیحده باشد
و وقوع حدث در میانه او و نماز اصل مبطل نباشد میتواند
بود که در بعضی احکام تابع نماز اول باشد و باین سبب
تسبیحات را عوض فاتحه نتوان خواند پس میانه این
دو حکم نیز اصلا تناقضی نیست و لا خروج الوقت
نعم ینوی القضا یعنی هم چنین اثری ندارد بیرون
رفتن وقت نماز اصل باین معنی که اگر نماز احتیاط را چندان
تاخیر نماید که وقت نماز اصل بیرون رود بصحت او اصلا
ضرری نمیرسد و اگرچه ترک فوریت نموده و بسبب
آن آثم است بلی میباید که درین صورت نیت قضا
نیت نماید چنانچه سابقا مذکور شد که هرگاه وقت فریضه

که شک

که شک در آن واقع شده بیرون رفته باشد واجبست که در نماز
که در نماز احتیاط قضا نیت کند و لو ذکر بعده او فی اثنائه
النقصان لم یلتفت یعنی بعد از آنکه از نماز احتیاط فارغ شده باشد
یا در اثنا نماز احتیاط مصلی را بخاطر آید که در نماز اصل نقصان نموده
بوده است باین معنی که او را یقین حاصل شود در آنکه آن نماز
را کم گذارده بوده است درینصورت اصلا التفات ننموده
نماز احتیاط را تمام کند و نماز او صحیح است و آنکه نیت و تکبیر
احرام که رکن اند درینصورت زیاده واقع شده ضرری ندارد
زیرا که مصلی از عهده آنچه بآن مامور بوده بیرون آمده است
پس میباید که او را مجزی باشد چنانچه در علم اصول مقرر شده
و در ذکری مذکور شده که حکم مذکور مشکل است در صورتی
که مصلی میانه دو و سه و چهار شک نموده و اول دو رکعت ایستاده
را بجای آورده و بعد از آن بخاطرش آید که نماز اصل را سه رکعت
گذارده بوده چه درینصورت یک رکعت در نماز زیاده واقع شده
بلی آنکه در عقب رکعت رابعه بقدر تشهد نشسته باشد
یا آنکه اول دو رکعت نشسته را بجای آورده بعد از آن
بعد از آن او را یقین شود که آنچه گذارده شده دو رکعت
بوده است زیرا که درینصورت تغییر فاحش بهیئات

صلوة راه یابند و اقوی انست که درین صورت نیز
نماز او صحیح باشد بسبب انکه مصلی امتثال مامور به نموده
بانچه شرعًا مامور بوده عمل نموده است پس میباید که مجزی
باشد تا اینجا ملخص ترجمه عبارت ذکری است و از جمله انچه تایید
اینمقام مینماید انست که مکرر مذکور شده که نماز احتیاط
واجبی است علیحده و لازم نیست که با انچه فوت شده مطابق
باشد و الا لازم می اید که نماز احتیاط را جالسًا بجا نتوان
اورد و حال انکه باتفاق اصحاب دو رکعت نشسته درین
مقام بمنزله یکرکعت ایستاده است و از اینجا مفهوم
میشود که نماز احتیاط شرعًا قایم مقام ان چیزیست که در نماز
فوت شده و اگرچه در هیئات و عدد رکعات با ان مطابق
نباشد وقیل لو ذکر فی اثنائه النقصان اعاد الصلوة
یعنی بعضی از اصحاب گفته اند که اگر در اثنای نماز احتیاط مصلی
را یقین شود که در نماز اصل نقصانی واقع بوده درینصورت
نماز اول را از سر گیرد و گویا وجه این قول انست که چون
نماز احتیاط جزو نماز اول است نیت و تکبیر احرام که بجای
اورده زیاده بر افعال صلوة بفعل امده و زیادتی رکن
مبطل صلوة است و بعد از تامل انچه در مباحث سابقه
مذکور شده ضعف این کلام و وضوح تمام میباید و

لو

و لو ذکر التمام تخیر بین القطع و الاتمام یعنی اگر
در اثناء نماز احتیاط مصلی را یقین شود که نماز اول را تمام کرده
بوده و اصلا نقصانی در ان واقع نشده است درین هنگام
میانه قطع نماز احتیاط و اتمام ان مخیر است زیرا که در بعضی
اخبار وارد است که درین حالت ان نماز بمنزله نماز نافله است
و مصلی در بجای اوردن ان ادراک ثواب نماز نافله مینماید
و اگرچه در نیت قصد وجوب نموده است و درین مقام نیز
چند مسئله در ذکری مذکور است اول انکه جایز نیست انکسی
را که بر او نماز احتیاط واجب باشد که پیش از گذاردن ان
نماز شروع در نماز دیگر نماید خواه نماز فرض باشد
و خواه نفل و اگر پیشتر از ان نمازی بگذارد ان نماز
باطل است دوم انکه اگر از مصلی در نماز ظهر شکی واقع
شود که موجب نماز احتیاط باشد و وقت نماز عصر تنگ شده
شده باشد اگر ان مقدار از وقت باقی باشد که نماز احتیاط
را بجای اورده از نماز عصر نیز یک رکعت را در وقت
دریابد درینصورت نماز احتیاط را مقدم نموده عصر را
بعد از ان ادراک نماید و الا نماز احتیاط را ترک نموده
متوجه نماز عصر شود و درینصورت نماز ظهر احتمال صحت
و بطلان دارد سیم انکه کسی که نماز احتیاط بر او واجب

باشد جایز نیست او را ترک نماز احتیاط نموده نماز اصل را
اعاده نماید زیرا که درینصورت از عهده انچه بان مامور
بوده بیرون امده است و اگرچه محتمل است که اعاده
ان نماز نیز مجزی باشد زیرا که درینصورت انچه واجب
بوده مع شی زاید بفعل آمده و مخفی نماند که ضعف احتمال اخیر
درغایت ظهور است والله اعلم **البحث الثانی فی**
خصوصیات الصلوة بالنسبة الی الیومیة
بدانکه سابقاً مذکور شده بود که خاتمه این رساله مشتمل است
بر دو بحث بحث اول در بیان خللی است که در نماز واقع شود
وچون در ضمن سیاق کلام گذشته تفصیل آن بوضوح
پیوست اکنون مصنف رحمه الله شروع در بحث دوم نمود این
بحث در بیان خصوصیات باقی صلوة است نسبت
بنماز یومیه یعنی آنچه مخصوص بباقی صلوات مفروضه در نماز
یومیه یافت نمیشود و چون بعد از نماز یومیه نماز جمعه از باقی صلوات
اهم است زیرا که در هر هفته یکبار مکرر میشود و باقی صلوات
این قسم نیست از آنجهت او را تقدیم نموده میفرماید که **تختص**
الجمعة بامور عشرة یعنی مخصوص است نماز جمعه بده
امر که هیچکدام از ان امور در نماز یومیه یافت نمیشود

الاول

الاول خروج وقتها بصیرورة الظل مثله یعنی
اول از خصوصیات نماز جمعه انست که وقت نماز جمعه بیرون
میرود هرگاه ظلی که بعد از زوال حادث میشود مثل ان
شاخص شود که ذی ظل است و چون اول وقت نماز جمعه
ابتداء زوال است پس ابتداء وقت نماز جمعه از ابتداء
زوال باشد تا وقتی که سایه شخص مثل ان شخص شود
الثانی صحتها بالتلبس ولو بالتکبیر قبله یعنی
دوم از خصوصیات نماز جمعه انست که نماز جمعه صحیح است
هرگاه مصلی پیشتر از خروج وقت شروع در ان نماز
نموده باشد و اگرچه همین تکبیر احرام را در وقت دریافته
باشد و نماز یومیه ازین قبیل نیست بلکه میباید که لااقل
یک رکعت را در وقت دریافته باشد و بعضی اصحاب
را اعتقاد انست که نماز جمعه درین حکم مثل نماز یومیه
واگر کمتر از یک رکعت را در وقت ادراک نماید نماز او
صحیح نیست چنانچه در نماز یومیه مقرر است **الثالث استحباب**
الجهر فیها یعنی سیم از خصوصیات نماز جمعه انست
که سنت است که قراءت را درین نماز بلند بخواند
و معنی این کلام انست که بلند خواندن در نماز جمعه از قبیل
واجبی است باین معنی که مصلی درین نماز میانه جهر

واخفات مخیراست و هرکدام را اختیار نماید نسبت
باو واجبست اما افضل است که اختیار جهر کند پس
ذکر این مسئله با موضوع این رساله مخالفتی نداشته
باشد و براین حکم اجماع اصحاب منعقد است و بعضی
گفته اند که در ظهر روز جمعه نیز جهر بقراءت مستحب است
پس بنابراین این حکم مخصوص نماز جمعه باشد الرابع
تقدیم الخطبتین علیها یعنی چهارم از خصوصیات
نماز جمعه اینست که واجبست که مقدم بر نماز جمعه دو خطبه
بخواند بطریقی که تفصیل ان در کتب مبسوط مذکور است
الخامس الاجزاء عن الظهر یعنی پنجم از خصوصیات
نماز جمعه اینست که این نماز در عوض نماز ظهر مجزی است
یعنی بگذاردن نماز جمعه نماز ظهر از ذمه مصلی ساقط میشود
برین حکم اجماع اهل اسلام منعقد است و اکثر در زمان
غیبت امام علیه السلام نماز ظهر را احتیاطاً با نماز جمعه جمع
مینمایند با این حکم منافاتی ندارد زیرا که اعاده ظهر
بسبب اینست که مکلف بیقین بری الذمه و مخرج شده از
عهده خلافی که در انعقاد نماز جمعه در حال غیبت امام
در میانه اصحاب واقع است بیرون اید چنانچه بعضی
اوقات نماز یومیه را احتیاط اعاده مینمایند السادس

السادس

السادس وجوب الجماعة فیها یعنی ششم
از خصوصیات نماز جمعه اینست که واجب است که نماز
جمعه بجماعت گذارده شود و این نماز منفرداً منعقد نمیست
پس بر مأمومین واجب باشد که قید اقتدا درین
نماز اخذ نمایند و اگر قصد اقتدا را ترک نمایند نماز ایشان
باطل است و ایضا بر امام نیز واجب است که در نیت
این نماز قصد امامت نماز گوید چنانچه مصنف رحمه الله بان تصریح
نموده است و اگر بعد از انعقاد نماز جمعه مأمومین
متفرق شوند چنانچه اهل عددی که در نماز مذکور
لازم است نمانده باشد امام تنها نماز را تمام کند
السابع اشتراطها بالامام او من نصبه
یعنی هفتم از خصوصیات نماز جمعه اینست که انعقاد
این نماز مشروط است بانکه امام علیه السلام یا شخصی که امام
اورا جهة امامت نماز جمعه تعیین نموده باشد حاضر
باشد و بی وجود امام یا نائب او این نماز منعقد
نیست و در زمان ~~غیبت امام علیه السلام مثل این~~
~~زمان~~ حضور امام ع مثل ~~این زمان~~ درین شرط
خلافی نیست اما در زمان غیبت امام علیه السلام
مثل این زمان در اشتراط شرط مذکور اصحاب
مختلف اند و از اقوال اصحاب رضوان الله علیهم
درین مقام سه قول مستخلص میگردد اول انکه در ایام

غیبت امام ۴ نماز جمعه بدون نایب امام منعقد است هرگاه
عادل حاضر باشد و باقی شروط متحقق شود و در امام
نماز جمعه زیاده از عدالت و اموری که در امام باقی
صلوات معتبر است چیزی دیگر نیست و این قول را باکثر
اصحاب نسبت داده اند دوم آنکه چون در این وقت
وجود نایب خاص متعذر است می باید که نایب عام حاضر
باشد و مراد به نایب عام فقیهی است که مستجمع
شرایط فتوی باشد و بدون چنین شخصی نماز جمعه منعقد نیست [جمع]
و این قول مصرح است در بعضی تصانیف ان سیم آنکه
در زمان غیبت امام علیه السلام این نماز مطلقا منعقد نیست
و این قول سید مرتضی و ابن ادریس رحمهما الله و احادیث
که بحسب ظاهر بر قول اول دلالت مینماید بسیار است و ایضا
اکثر اصحاب این قول قایل اند و طعنی که مخالفین خذلهم الله
بر شیعیان دارند اینست که ایشان که فریضه از فروض
خدا را که قرآن عظیم بصریح دلالت بر آن دارد ترک [عزیز]
این جماعه پس اولی و احوط آنست که بقدر امکان
آنرا ترک ننماید و اگر کسی خواهد که دلیل هر قول را ملاحظه
نماید باید که کتب استدلال و رسایل معده که اصحاب

بخصوصه برای این مسئله وضع نموده اند رجوع کند زیرا که
این مختصر احتمال ایراد ندارد الثامن توقفه علی
خمسة فصاعدا احدهم الامام یعنی هشتم از خصوصیات نماز جمعه
آنست که انعقاد آن نماز موقوفست بر پنج نفر
که یکی امام است و باجماع اصحاب نماز جمعه کمتر ازین عدد
منعقد نیست و بعضی را اعتقاد آنست که اقل عددی که
در نماز جمعه باید اکتفا توان نمود هفت است اما روایتی که بر قول
اول دلالت دارد میان اصحاب مشهورتر و قایلان بآن بیشترند
التاسع سقوطها عن المرأة والعبد والاعمی
والشیخ والاعرج والمریض والمسافر ومن هو
علی راس ازید من فرسخین یعنی نهم از خصوصیات نماز جمعه
آنست که این نماز را هشت کس ضعیف ساقط است که
مصنف طاب ثراه بآن اشاره نموده اول مرأة و خنثی
دوم عبد اگرچه مدبر باشد سیم اعمی اگرچه او را حضور میسر [یا مکاتب]
باشد چهارم پیر عاجز پنجم اعرج که او را قدرت حرکت
نباشد یا آنکه مستلزم مشقت بسیار باشد ششم مریض
که حاضر نتواند شد یا آنکه اگر حاضر شود متضرر شود هفتم
مسافری که او را واجب باشد که نماز را قصر کند پس اگر
که به نیت معصیت میرفته باشد و بران اتمام نماز واجب باشد

حضور نماز جمعه برا و واجبست هشتم انکسی که بزیاده
از دو فرسخ شرعی از موضعی که نماز جمعه در انجا منعقد
شده دور باشد پس برین اشت صنف واجب
نیست که بنماز جمعه شوند اما اگر ارتکاب مشقت نموده
حاضر شوند بعد از حضور برایشان نماز جمعه واجبست
و عددی که در حصول ان در نماز جمعه شرط است
بایشان تمام میشود الا امرأة که با وجود حضور
نماز جمعه برا و واجب نیست چنانچه مصنف رحمه الله میفرماید الا
ان یحضر غیر المرأة یعنی نماز جمعه از اصناف مذکوره
ساقط است مگر انکه بموضعی که نماز جمعه در انجا منعقد
شده حاضر شوند زیراکه درین هنگام نماز جمعه
برایشان واجبست الا زنان که با وجود
انکه حاضر شوند این نماز برایشان واجب نیست
و در عددی که در جمعه شرط است داخل نمیتوانند
بود و اما ان لا یکون جمعتان اقل من
فرسخ یعنی دهم از خصوصیات نماز جمعه انست
که در کمتر از یک فرسخ شرعی دو نماز جمعه قایم شود
پس اگر مسافت میانه ایشان از یک فرسخ کمتر
باشد برایشان واجبست که در یکجا جمع شده
باتفاق نماز جمعه بگذارند یا انکه بقدر یک فرسخ یا زیاده

از یکدیگر دور شده انجا نماز گذارند والا نماز ان جماعت
که از عقب دیگری تکبیر احرام سوادا نموده باشد باطل است
و نماز ان جماعت که سابقا متلبس بتکبیر احرام شده باشد
صحیح است و اگر هر دو فرقه یک دفعه به تلفظ تکبیر احرام
شوند درین صورت نماز هر دو فرقه باطل است و برایشان
واجبست که در یک مکان جمع شده نماز جمعه را مرتبه
دیگر اعاده نمایند و اگر حال مشتبه باشد یعنی معلوم نباشد که
کدام فرقه سابقه بوده اند درین صورت هر دو فریق نماز ظهر اعاده
نمایند زیراکه چون یقین است که یک نماز جمعه صحیح واقع شد جایز
نیست که مرتبه دیگر نماز جمعه بگذارند زیراکه در بلد واحد زیاده
از یک جمعه منعقد نیست و اما العید بدانکه لفظ عید مشتق است
از عود که معنی ان تکرار است و چون درین روز سرور و نشاط
بسیار بقلب مردمان عود مینمایند ازینجهة این روز را عید
نامیده اند و میتواند بود که سبب تسمیه ان باشد که درین
روز عواید و انعامات الهی نسبت به بندگان بسیار
واقع میشود باجماع اصحاب رضوان الله علیهم در روز
عیدین که عبارت از روز عید فطر و روز اضحی است دو
رکعت نماز بهیات و شروط خاص که ذکر کرده میشود
واجب است و مصنف رحمه الله تعالی بیان شروط اشاره نموده
میفرماید که فتختص بثلثة اشیاء یعنی نماز عید مخصوص است

بسیار امر که هیچ یک از ان امور در نماز یومیه یافت نمیشود الاول الوقت
طلوع الشمس الی الزوال یعنی از خصوصیات نماز عید آن است
که وقت نماز عید از طلوع آفتابست تا وقت زوال و بعضی
گفته اند که اول وقت نماز عید گاهی است که آفتاب
منبسط شود الثانی خمس تکبیرات بعد القراءة
فی الاول واربع فی الثانیة بعد القراءة
دوم از خصوصیات نماز عید انست که در رکعت
اول این نماز پنج تکبیر واجبست بعد از انکه قراءت فاتحه
وسوره را بتمام بجای اورده ودر رکعت ثانیه چهار تکبیر
واجبست وان نیز بعد از انکه از قراءت فارغ شده باشد
و بر تقدیر وجوب نماز عید در وجوب تکبیرات مذکوره اصحاب
مختلفند والقنوت بینها یعنی همچنین واجبست که در میان
هر تکبیر از تکبیرات تسعه مذکوره قنوت که از اصحاب عصمت صلوات الله علیهم
منقول شده بخواند باینطریق که بعد از نیت تکبیر احرام گفته
فاتحه وسوره کامله بخواند وبعد از ان تکبیر دوم گفته قنوت بخواند
پس تکبیر سیم گفته قنوت بخواند وبرین قیاس تا انکه در رکعت اول پنج
قنوت خوانده میشود ودر رکعت ثانیه بعد از اتمام قراءت فاتحه
وسوره تکبیر گفته قنوت بخواند پس تکبیر دوم گفته قنوت دویم
بخواند وعلی هذا القیاس تا انکه درین رکعت چهار قنوت خوانده شود

پس در

پس در مجموع این دو رکعت نه قنوت خوانده شود و سوای تکبیر احرام
نه تکبیر گفته شود واگر مصنف رحمه الله ضمن مکث القنوت بعد کل تکبیرة اولی
والانسب می بود زیرا که بظاهر عبارت رساله دلالت ندارد بر انکه بعد از
تکبیر نهم قنوت واجب باشد وباید دانست که در قنوت نماز عید دعای
معینی واجب نیست که عدول از ان جایز نباشد بلکه هر دعا که
خوانده شود جایز است اما افضل انست که از ادعیه ماثوره
که از حضرات ائمه معصومین سلام الله علیهم منقول شده عدول
ننماید الثالث الخطبتان بعدها یعنی سیم از خصوصیات
نماز عید که درین نماز دو خطبه بخواند بعد از انکه از نماز فارغ شده
باشد واین بخلاف نماز جمعه است زیرا که تقدیم خطبه بر نماز جمعه
واجبست ودر نماز عید تاخیر ان باید نمود وتقدیم خطبه
عید از جمله بدعتهای عثمانیه است واصحاب رضوان الله علیهم
در وجوب واستحباب خطبتین عید اختلاف نموده اند
تا انکه شارح این رساله از معتبر نقل نموده که اجماع اصحاب
بر استحباب خطبه عید منعقد است وایضا در شرح مذکور
از شیخ مدقق زین الدین رحمه الله منقولست که اینکه مصنف رحمه الله
خطبتین را از جمله خصوصیات نماز عید شمرده مشعر است بانکه
خطبتین را واجب میداند وبرین کلام وارد ساخته

که این کلام محل تامل است زیرا که مصنف رحمه الله بعضی مستحبات را درین رساله
ازجمله خصوصیات دانسته مثل آنکه جهر بقراءت عید و جمعه را با آنکه
مستحبند در سلک خصوصیات مندرج ساخته پس میتواند بود که کو اهیده
ذکر خطبتین نیز ازین قبیل باشد و مخفی نماند که این کلام بر شیخ ما
وارد نیست زیرا که درین رساله بسبب آنکه موضوع آن واجبات
صلوات مفروضه است مستحبات مذکور نمیشود الا نادرا و یقین است
که هرچه در شرح ذکر خصوصیت هر نماز مذکور میشود مشعر بر وجوب
آن است مگر جایی که عبارت در نفی وجوب صریح باشد و انکار
این مضمون نزد اهل انصاف مسموع نیست و جهر قراءت
نماز جمعه ازین قبیل نیست زیرا که قبل ازین مذکور شد
که جهر بقراءت نماز جمعه از قبیل افضل فردین واجب
تخییری است چنانچه شارح محقق تصریح نموده بانکه جهر قراءت
را ازجمله خصوصیات نماز جمعه دانستن با موضوع
رساله که در بیان واجبات صلوة است منافات
ندارد و زیرا که مصلی در قراءت نماز جمعه میانه جهر
و اخفات مخیر است و اختیار نماید بر او واجب است پس هر کدام را ۲
ظاهر شد که جهر قراءت فی الحقیقه از مستحبات نماز جمعه
نیست بلکه از افراد واجب است وَیَجِبُ عَلَی مَن تَجِبُ
الجمعه وَ مَن لَا فَلَا و بشروطها کلهم بشرطها متعلق است

تجب

تجب اول و معنی این کلام آنست که واجبست نماز
عید بر کسی که نماز جمعه بر او واجب است بشروطی که در نماز
جمعه مذکور شده و از هر کس که نماز جمعه بسبب فقد شرط
از شروط آن ساقط باشد نماز عید نیز ساقط است و
تفاوتی که میانه نماز عید افرادی بگذارند و نماز جمعه ازین
قبیل نیست **وامّا الآیات فهی الکسوفان و
الزلزلة و کل ریح مظلمة سوداء او صفراء
مخوفة** بدانکه آیات جمع آیه است که معنی آن علامت است
و درین مقام عبارتست از گرفتن آفتاب و ماه و آمدن
زلزله و وزیدن بادهای سیاه یا زرد که مخوف باشند و ظاهر
معنی این کلام آنست که اگر ریح مخوف باشد اما یکی ازین
دو رنگ اتفاق نیافتد بسبب نماز آیات واجب نیست
و آنچه از ذکری مفهوم میشود آنست از برای جمیع اخاویف
آسمانی مثل ریاح عظیمه و حمره شدیده و صیحه و صاعقه و هرچه
خوفی داشته باشد نماز آیات واجبست و بالجمله نماز آیات
باجماع اصحاب واجبست و این نماز دو رکعت است و
در اکثر شروط و تروک مثل نماز یومیه است الا آنکه
این نماز مخصوص است بچند چیز چنانچه مصنف رحمه الله

سیفرماید که وی مختص باموراربعة یعنی نمازایات
مخصوص است بچهار امرکه هیچیک ازان امور در نماز
یومیه یافت نمیشود الاول تعدد الرکوع ففی کل
رکعة خمس رکوعات یعنی اول ازخصوصیات
نمازایات انست که واجب است درین نماز
رکوع را متعدد بجای اورد باین معنی طریق که در هر
رکعت پنج رکوع بفعل آورده شود بعد ازانکه از رکوع
پنجم سر براورد بسجود رفته دو سجده بجای اورد
الثانی تعدد الحمد فی الرکعة الواحدة اذا
اتم السورة یعنی دوم ازخصوصیات نمازایات انست
که واجبست که در هر رکعت ازین دو رکعت فاتحه را
متعدد بخواند هرگاه سوره را بعد تمام خوانده باشد
والا که بعضی ازسوره را خوانده برکوع رفته باشد
بعد ازانکه سر از رکوع براورد از انجا که سوره
را قطع نموده شروع نماید و بعضی دیگر ازسوره را
بخواند و بالجمله بعد از هر رکوع پاره ازسوره
را بخواند

بخواند تا هر مرتبه آخر سوره را تمام نماید و درین صورت تعدد فاتحه
لازم نیست پس ظاهر شد که نمازایات را بدو طریق میتوان
گذارد اول انکه بعد از نیت و تکبیر احرام فاتحه و سوره بتمام
خوانده برکوع رود بعد ازانکه سر از رکوع بردارد فاتحه و سوره
دیگر خوانده برکوع رود و همچنین نماید تا انکه پنج رکوع کرده
پنج سوره و پنج رکوع فاتحه تمام خوانده شده باشد طریق دویم
آنست که بعد از تکبیر احرام فاتحه را بتمام بخواند و بعد ازان
بعضی ازسوره که خواهد بخواند و رکوع کند و سر از رکوع براورد
و از انجا که سوره را قطع نموده شروع نماید و بعضی دیگر
ازان سوره را خوانده برکوع دویم رود و همچنان نماید تا در مرتبه
پنجم سوره تمام شده باشد و بعد از رکوع پنجم سمع الله لمن
حمده گوید و بسجود رود و مصنف رحمه الله باین طریق نیز اشاره
نموده میفرماید که الثالث جواز تبعیض السورة و
فی الخامس والعاشر یتمها یعنی سیم ازخصوصیات نماز
ایات انست که در قیام که در میانه رکوعات این نماز واجبست
جایز است که نمازگزار سوره را مبعض ساخته بعد از رکوع پاره
ازسوره بخواند و در قیام پنجم و دهم سوره را البته تمام کند

ولم يكن اتم السوره قبله يعني جواز تبعيض سوره مشروط
بان است كه اگر در قيام اول سوره را اتمام نموده باشد
اگر در قيام اول سوره را تمام بخواند مي بايد كه در هر قيام سوره را
بتمام بخواند چه حكم كيفيت تمام سوره وتبعيض ان در مسئله سابقه
بتفصيل مذكور شد الرابع البناء على الاقل واذا
شك في عدد ركوعاتها يعني چهارم از خصوصيات نماز ايات
انست كه اگر در عدد ركوعات انها شك نمايد واجب است
كه بنا بر اقل نهاده تتمه ركوعات را بجاي اورد ووقتها
حصولها يعني وقت نماز ايات گاهي بهست كه يكي از
امور مذكوره كه اخاويف سماويه اند حادث شود واگر
وقت ان چندان امتداد نيابد كه نماز ايات را توان
گذارد درينصورت نماز ساقط است زيرا كه محال است
كه خداي تعالى تكليف نموده باشد بعبادتي كه وقت
كه وسعت اداء ان نداشته باشد ونماز زلزله
باتفاق اصحاب ازين قبيل نيست بلكه وقت ان مدة العمر است
باين معني كه در تمام عمر هر گاه اين نماز را بگذارد
نيت ادا نمايد واگرچه واجب است كه انرا على الفور
بجاي اورد واگر در ابتداء حصول يكي ازين امور

كه بسبب

كه بسبب نماز ايات اند شروع نموده اند قبل از اتمام نماز ان
سبب برطرف شود اتمام نماز واجب نيست وممكن است
كه گوييم كه اگر يك ركعت يا يك ركوع را در وقت دريافته
باشد نماز را اتمام نمايد والا فلا اول وقت نماز كسوفين
باتفاق اصحاب گاهي است كه شروع در كسوف يا خسوف
شده باشد ودر اخر وقت ان اختلاف نموده اند
بعضي را اعتقاد انست كه بمجرد شروع در انكشاف قرص
وقت ان فوت ميشود وبعضي تا وقتي كه تمام قرص منجلي شود
وقت انرا ممتد ميدانند واحوط انست كه پيش از شروع
در انجلاء از نماز فارغ شده باشد وهرگاه نماز ايات
بر مكلف واجب شود وانرا بعمد يا بنسيان تاخير نموده باشد
كه وقت ان نماز بيرون رود درينصورت قضاء ان نماز
واجب است واگر مكلف را علم بشمس يا قمر حاصل نشده باشد
وجاهلا نماز را ترك نموده بعد از ان اورا علم بانكشاف
ان حاصل شود درينصورت اگر تمام قرص گرفته شده باشد
نماز را قضا كند واگر بعضي از قرص گرفته باشد قضاء

ان نماز نزد اکثر اصحاب لازم نیست وانچه از ذکری مفهوم میشود
آنست که اگر جاهل نماز باقی ایات را فوت نموده باشد عدم
وجوب قضاء اوجه است والله اعلم اما صلوة الطواف فامرین فيختص
دیگر از نمازهای واجبه نماز طوافست وان نیز دو رکعتست و در شرط
و تروک مثل نماز یومیه است الا انکه این نماز مخصوص است بدو امر که
هیچکدام در نماز یومیه موجود نیست الاول فعلها فی المقام یعنی
اول از خصوصیات نماز طواف انست که واجبست که نماز
طواف را در مقام ابرهیم ع بجای اورد و مقام بفتح میم عبارتست از
صخره که حضرت ع بر انجا ایستاده و اثر اقدام مبارک او بران ظاهر شده
است و یقینی است که ان صخره وسعت ان ندارد که در انجا نماز توان
گذارد پس میباید که گوئیم که مراد ان است که این نماز را نزدیک بمقام
بجای اورد لهذا در عبارت اکثر اصحاب واقع است که و یجب فعلها
عند مقام ابرهیم ع پس از لفظ مقام بطریق مجاز یا قرب منه
اراده شده باشد یا انکه گوئیم مراد بمقام مکانی معروفی است
که الان معروف و معین است و بجهت نماز گذاردن
مهیا شده زیرا که ان مکان را درین ازمنه مقام
ابرهیم ع میگویند و عجب است در شرح محقق
که میفرماید که عبارت مصنف رحمه الله درین مقام
بنوعی واقع شده که احتمال تجوز نیز ندارد او وراءه
او احد جانبیها یعنی اگر مقدور نباشد که نماز را
در اصل مقام بگذارد از کلام بعضی مفهوم میشود
که اگر

که اگر در عقب مقام نماز گذارد اولیست از انکه در
احد الجانبین ان الثانی جعلها بعد الطواف قبل
السعی ان وجب یعنی دویم از خصوصیات نماز طواف آنست که واجبست
که این نماز را بعد از ان بگذارد که از طواف فارغ شده باشد و
قبل از انکه میانه صفا و مروه سعی نموده باشد هرگاه سعی واجب باشد
واین در طواف حج و عمره است و طواف نسا از این قبیل نیست زیرا که
در طواف نسا سعی میانه صفا و مروه واجب نیست و اما
صلوة الجنازه فیختص بثلثة اشیاء لفظ جنازه بکسر و فتح
جیم امده است و گویا اگر بکسر باشد بمعنی سریر میت و اگر
بفتح باشد بمعنی میت است و نماز جنازه بهیات و وضع
معین که ذکر کرده میشود باتفاق اصحاب از واجبات کفائیه
است و معنی واجب کفائی انست که بفعل آوردن آن
بر عامه مکلفین واجب است اما اگر یک فرد از افراد
مکلفین واجب است انرا بجای اورد از باقی ساقط است
پس وجوب بر جمیع این معنی داشته باشد که اگر تمام مکلفین
انرا ترک نمایند خدای تعالی تمام را بر ترک ان مواخذه
خواهد نمود و این نماز واجب است بسبب میتی که مسلمان
یا در حکم مسلمان باشد و ان طفلی است که او را شش
سال رسیده باشد و این نماز مخصوص است به چیز

که هیچکدام در نماز یومیه یافت **الاول وجوب تکبیرات اربع غیر تکبیرة الاحرام** یعنی اول از خصوصیات
نماز جنازه اینست که درین نماز سوای تکبیر احرام چهار تکبیر
واجب است که با تکبیر احرام پنج تکبیر تمام شود واین کاهی است
که آن میت از اهل خلاف نبوده باشد زیرا که اگر مخالف
باشد واجبست که در تکبیر چهارم انصراف نماید واین
تکبیرات خمس از ارکان نماز میت است پس مجموع ارکان این
نماز با نیت وقیام هفت باشد که اخلال بهر یک از آن
عمدا وسهوا مبطل نماز است واگر در عدد تکبیرات شک
نماید بنابر اقل نهاده مابقی را بجای آورد زیرا که محل
تدارک آن فوت نشده است **الثانی التشهد عقیب الاولی والصلوة علی النبی وآله عقیب الثانیة والدعا للمؤمنین عقیب الثالثة والدعا للمیت عقیب الرابعة**
یعنی دوم از خصوصیات نماز جنازه آن است که در عقب تکبیر اول
که او تکبیر احرام است شهادتین بخواند ودر عقب تکبیر دوم
بر حضرت رسالت وآل او صلوات الله علیه صلوات فرستد
ودر عقب تکبیر سیم از برای مومنان دعا کند ودر عقب

ودر عقب تکبیر چهارم از برای میت دعا کند هرگاه میت
مومن باشد واگر منافق باشد او را نفرین کند چنانچه
از حضرت امام حسین علیه السلام مرویست که بر جنازه یکی
از منافقین نماز گذارده در عقب تکبیر چهارم او را
لعنت ونفرین نموده است وبعد از آن تکبیر پنجم گفته
گفته از نماز منصرف شوند وبباید دانست که در اذکار اربعه
مذکوره لفظ معینی که از آن عدول جایز نباشد واقع
نیست بلکه هرچه مفید این معانی باشد قرائت میتوان
کرد واگرچه افضل اینست که ادعیه ماثوره که از حضرات ائمه
معصومین صلوات الله علیهم منقول است خوانده از آن تجاوز ننماید
الثالث لا رکوع فیها ولا سجود ولا تشهد ولا تسلیم یعنی سیم از خصوصیات نماز جنازه اینست که
درین نماز رکوع وسجود وتشهد وتسلیم نیست باین معنی که بجا
آوردن هیچکدام از مذکورات در نماز جنازه مشروع و
مجوز نیست **ولا یشترط فیها الطهارة** یعنی همچنان
در نماز جنازه طهارت از حدث اصغر واکبر شرط نیست
بلکه محدث وجنب وحایض را نیز جایز است که بر میت

نماز کذارنده زیراکه فی الحقیقه نماز میت بمنزله دعااست
که کفته میشود پس چنانچه واجب نیست که در وقت
خواندن ادعیه باطهارت باشد درین نماز نیز ازین قبیل است
اما افضل آنست که این نماز را با وضو بجای آورد
و وجوب ازاله نجاست از جامه و بدن مصلی درین نماز
مصنف رحمه الله در ذکری توقف فرموده میفرمایند که درین
باب نصی یا فتوای بنظر من نرسیده و از ظاهر
عبارت این رساله مفهوم میشود که باقی شروط
صلوه که غیر طهارت اند مثل طهارت و ستر عورت
و استقبال قبله و اباحت مکان و ازاله نجاست
همه همچنین باقی افعال صلوه مثل نیت و تکبیر احرام
و قیام درین نماز معتبر است

واما الملتزم فبحسب الملتزم وهی دیگر از صلوة واجبه
نمازی است که مکلف آنرا بر خود لازم کردانیده باشد
و این نماز را خصوصیتی نیست که زیاده بر باقی صلوات
باشد الا آنچه مکلف بر خود لازم کردانیده باشد
فمنها نذره من الهیات المشروعه انعقد
و وجب الوفاء به یعنی هر چیزی که مکلف آنرا نذر
نموده باشد از کیفیات و هیئات مشروعه که از
شرع شریف ماخوذ و منقول شده منعقد است و وفا
بتمام آن واجبست مثل آنکه نذر کند که در فلان وقت
معین مثل روز جمعه یا فلان مکان معین مثل مسجد جامع
فلان بلده چند رکعت نماز کذارد همچنین اکر نذر نماید
دو رکعت نماز کند عمداً یا بفاتحه بی سوره آن
نذر صحیح منعقد است زیراکه آن از کیفیات مشروعه
که از شارع منقول و ماخوذ شده بخلاف آنکه نذر کند
که عاریا نماز کذارد با آنکه قدرت بر ساتر داشته باشد
یا در مکان مغصوب یا مستدبر قبله یا بی طهارت نماز
کذارد چه در جمیع این صور نذر منعقد نمیشود و ازین
٧ نبینه قبیل است اکر نذر کند که با وجود قدرت بر قیام مستلقیا

نماز گذارد و لو عین زمانا فاخل به
عمدا قضی و کفر یعنی اگر نذر کند که در زمان معین
مثل روز جمعهٔ اول رمضان دو رکعت نماز بگذارد پس بان نذر اخلال
نموده ان نماز را بی انکه عذری داشته باشد ترک نماید
واجبست که نماز مذکور را قضا نموده کفارهٔ خلف
نذر نیز بدهد اما اگر نسیانا ترک نموده باشد قضا و کفاره
واجب نیست و یدخل فی شبه النذر العهد
والیمین یعنی داخلست در شبه نذر هر نمازی
که بعهد و یمین بر مکلف واجب شده باشد و در جمیع احکام
مثل نذرست و صلاة الاحتیاط والتحمل عن الاب
یعنی همچنین داخل شبه نذرست نماز احتیاط که بسبب
وقوع شک بر مصلی واجب میشود و نمازی که بر ولد اکبر
میت واجبست که از نیابت پدر خود بگذارد هر گاه
ازاو فوت شده باشد و وجه انکه این صلوة داخل
در شبه نذر اند اینست که هیچ کدام ازین صلوة
نظر باصل شرع بر مکلف واجب نیست بلکه وجوب این
صلوات عارضیست که بفعل مکلف براو واجب شده
و بعضی نماز احتیاط را در نماز یومیه فوت شده و

والمستاجر علیه همچنین داخل شبه نذرست نمازی
که مکلف خود را باجاره داده باشد که از نیابت شخصی
بگذارد و این قسم ظاهرترین اقسام شبه نذرست
والقضا فانه لیس عین المقضی وانما هو
فعل مثله یعنی همچنین داخل شبه نذرست نماز قضا
زیرا که نماز قضا عین ان نمازی نیست که فوت شده
و این ظاهرست بسبب انکه چه گونه تواند بود که بالفعل
گذارده میشود عین همان نمازی باشد که در روز گذشته
ازاو فوت شده بلکه فعل مثل ان نمازیست که فوت
شده و عین ان نیست و این نیز نمازیست
که وجوب ان عارضیست که بسبب تقصیر مکلف
براو واجب شده پس در شبه نذر داخل باشد و چون
کلام مصنف طاب ثراه درین مقام بذکر نماز قضا منجر
شد اراده ان نمود بعضی احکام نماز قضا را نیز بمبحث
مندرج سازد وازین جهت میفرماید که ویجب فیه
مراعات الترتیب کما فات یعنی واجبست که در نماز
قضا مراعات ترتیب نماید میانه صلواتی که ازاو
فوت شده مثلا اگر نماز عصر یک روز دیگر ازاو
فوت شده باشد میباید که اول نماز عصر روز

اوّل را قضا کند بعد از ان نماز عصر روز دیگر را قضا کند
و علی هذه القیاس وَمُرَاعَاةِ الْعَدَدِ تَمَامًا وَ
نماز فوت شده را
قصرًا یعنی واجبست که مصلّی که مراعات نماید عدد نماز
فوت شده را و بهمان عدد قضای انرا بگذارد خواه
ان نماز که فوت شده قصر هم باشد و خواه تمام یعنی
نمازی که در حضر ازاو فوت شده باشد اگر در سفر انرا
میگذارده باشد واجبست که انرا تمام بگذارد و اگر
برعکس این باشد باین طریق که نمازی که در سفر ازاو
فوت شده در حضر قضای انرا میگذارده باشد
انرا قصر نماید این حکم باتفاق اصحابست
مراعاة الهیئة کهیئة الخوف یعنی واجب نیست
که مصلّی در قضاء صلوات ملاحظه هیئات خوف
که مستلزم نقصان بعضی افعال صلوة است چه اگر دران
حالت از مصلّی نمازی فوت شود واجب نیست که از قضاء
ان هیچ فعل از افعال صلوات را ناقص نماید و همچنین
بیمار مریضی که قیام ازاو ساقط شده و دران حالت
نمازی ازو فوت شود زیرا که واجبست که در
وقت قضاء اگر قدرت بر قیام داشته باشد

قضای انرا قائمًا بجای آورد و چون این کلام بذکر خوف
منجر گردید مصنف طاب ثراه اراده نمود که بعضی از احکام نماز
خوف را نیز سازد چه در هنگام بیان نماز قصر مذکور نشده بود
که حالت خوف موجب قصر صلوة است از بهر آن درین مقام
میفرماید که وَاِنْ وَجَبَ قَصْرُ الْعَدَدِ بعد اگر چه
واجبست که در قضای نمازی که در وقت خوف فوت
شده باشد مراعات قصر نموده صلواة رباعیه را دو
رکعت بگذارد زیرا که در حالت خوف قصر صلواة
واجبست خواه خوف بسبب سبعی باشد از سباع و خواه
بسبب عدوی از اعداء و لازم نیست که خوف و سفر
با یکدیگر جمع شوند بلکه اگر در حالت حضر نیز خوف حاصل شود
قصر صلوة واجبست اِلَّا اَنَّهُ لَوْ عَجَزَ عَنْ اسْتِیفَاءِ
اَفْعَالِ الصَّلٰوةِ اَوْمَأَ یعنی اگر مصلّی کثرت خوف
از بجا اوردن بعضی افعال صلوة مثل قیام و رکوع و سجود
عاجز شود درین حالت در وقت رکوع و سجود
ایما نموده انرا بحرکت سر ادا نماید اما میباید که در حالت
سجود بیشتر از حالت رکوع سر بزیر افکند وَیَسْقُطُ مِنْهُ
لَوْ تَعَذَّرَ وَیُجْزِی عَنْ الرَّکْعَةِ تَسْبِیحَاتٌ لِلْاَرْبَعِ الرکوع
یعنی اگر کثرة خوف بمرتبه باشد که مصلی را قدرت ایما

براس نباشد دران حالت ان نیز ساقط است و
جایز است مصلی را که دربیوقت درعوض هر یک یکرکعت
از رکعات صلوة تسبیحات اربع که ان سبحان الله
والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر است یکبار
بخواند ۷ اماسی باید که نیت و تکبیر احرام و تشهد و تسلیم بطریق
مقرر بجا آورد واین نمازیست که حضرت امیر المؤمنین
در واقعه صفین در لیلة الهریر گذارده اند
وانما المعتبر فی الهیئة والفعل اداء وقضاء
یعنی انچه از هیئات نماز معتبر و مراعات او واجبست
ان هیئات وکیفیتی است که در زمان بجای آوردن ان
نماز مصلی را ممکن و مقدور باشد خواه ان نماز ادا باشد
وخواه قضا باین معنی که اگر مصلی را در وقت گذاردن
نماز خوفی نباشد میباید که جمیع افعال وکیفیات
صلوات را استیفا نموده هیچ فعل را ترک نکند ۷ نماز
واگر این نماز عوض قضای ان نمازی باشد که در حالت
خوف از ان فوت شده باشد و دران وقت استیفای
بعضی افعال بروی واجب نباشد واگر عکس این باشد

باین نوع

باین نوع که در حالت اختیار و قدرت از او نمازی
فوت شده باشد و در وقت گذاردن قضای ان مخوف
باشد واجب نیست که انتظار زوال خوف کشیده قضا
انرا تاخیر نماید بلکه بهر نوع که الحال که انرا مقدور باشد
ان نماز را قضا کند وکذا فی الشروط یعنی
همچنین است شروط نماز مثل استقبال قبله وستر عورت
وامثال ان باین معنی که وجوب مراعات شروط نماز
و عدم وجوب ان نسبت بزمان گذاردن نماز است
پس اگر در وقت بجای آوردن نماز بر استیفای شروط
تماما یا بعضا قادر باشد واجبست که انرا مراعات
نماید واگرچه ان نماز قضای باشد که در وقت ادای ان
مراعات شروط مقدور نباشد واگر در وقت گذاردن
نماز استیفای شروط مقدور نباشد مراعات آن ساقط است
واگرچه قضای نمازی باشد که در ادای ان مراعات
جمیع شروط واجب باشد فیصح القضاء من
فاقدها یعنی پس صحیحست کسی را که شروط نماز او را
حاصل نباشد و قدرت بر تحصیل ان نداشته باشد

۷ ویکفی التسلیم الاخیر والسلام علیکم

۷ نماز

که قضاء نمازی که بر ذمه دارد بجای آورد و اگرچه در وقت
اداء آن نماز بشروط قادر باشد **الا فاقد الطهارة**
یعنی ازین کلیه مستثنی است **فاقد الطهارة** یعنی
آنکسی که قدرت بر تحصیل هیچیک از طهارت ثلث
که وضو و غسل و تیمم است نداشته باشد و اورا فاقد
الطهورین نیز میگویند زیرا که جایز نیست او را که قضاء
صلوات فایته را درین وقت بجای آورد بلکه بر آن
واجبست که تاخیر نماید تا وقتی که قدرت بر
تحصیل طهارت داشته باشد زیرا که طهارت از شروط
مطلقه است خواه در وقت و خواه در وقت اختیار
خواه در وقت اضطرار و بدون طهارت نماز صحیح نیست
والمریض المومی بعینیه لفظ والمریض مجرور است
باین طریق که عطف باشد بر کلمهٔ فاقد یعنی همچنین صحیح است
قضاء صلوات فایته از مریضی که قدرت بر استیفای
افعال صلوات نداشته باشد و بسبب ضعف رکوع
و سجود بایما و اشاره چشم بجای می آورده باشد و اگرچه
قضاء نمازی باشد که در حال صحت از او فوت شده

١۶١

احتیاطا

فتغمیضهما للرکوع والسجود و فتحهما رفعهما والتشهد
یعنی مریض عاجز باین نوع نماز گذارد که پوشیدن چشمان
خود را عوض رکوع و سجود اعتبار نماید و گشودن
چشمان را بمنزله رفع راس از رکوع و سجود داند اما
می باید که در وقت سجود چشم را بیشتر پوشیده انخفاض
عاین را زیاده بجای آورد تا میانه رکوع و سجود تفرقه
حاصل شود و بباید دانست که ایماء چشم گاهی است که مریض
را قدرت حرکت راس نبوده باشد و الا میباید که رکوع
و سجود را بحرکت سر ادا نماید و اگر مصلی را قدرت اشاره
چشم نیز نباشد درینصورت کافی است که افعال صلوة
را بر قلب خود گذرانیده اذکار را بر زبان آورد و کذا
الاداء یعنی همچنین است طریق بجا آوردن نماز ادا
نسبت بکسی که مریض باشد و قدرت بر استیفاء افعال صلوة
نداشته باشد باین معنی که بروی لازم است که اگر تواند
بسر حرکت نموده رکوع و سجود را بحرکت سر ادا نماید و
اگر نتواند از آن عاجز باشد بچشم اشاره نماید و در
دو حالت سجود را از رکوع اخفض نماید **ولو جهل الترتیب**
کرر حتی یحصل احتیاطا یعنی اگر مکلف داند که چند
نماز قضا بر ذمه دارد و ترتیب آن نمازها را نداند میباید که
احتیاطا قضای آن نماز را چندان مکرر نماید که ترتیب

ان صلوات که فوت شده حاصل شود تا از عهده خلاف که
درین مسئله میانه اصحاب واقعست بیرون امده باشد مثلا اگر
نماز ظهر و عصر از دو روز بردمه ذمه داشته باشد و نداند که بعلم
کدام مقدم فوت شده اند می باید یک نماز عصر درمیانه دو نماز
ظهر یا یک نماز ظهر درمیان دو عصر بگذارد چه درینصورت ترتیبی
که میان پنج صلوات منظورست یقیناً بفعل امده واگر نماز
مغرب با ظهرین فوت شده باشد و ترتیب را نداند
می باید که سه نماز مذکور را بعد از مغرب و قبل از مغرب
بجای اورد پس باید که عصری درمیانه دو ظهر بگذارد
و بعد ازان نماز مغرب را گذارده مرتبه دیگر عصری در
میانه ظهرین بجا می اورد و می تواند بود که پیش از مغرب
ظهری و درمیانه دو عصر گذارده بعد از مغرب نیز
چنین کند پس بهر طریق درینصورت هفت نماز باید گذارد تا ترتیب
بیقین حاصل شده باشد واگر با سه نماز مذکور نماز عشا
نیز فوت شود و ترتیب را نداند باید که هفت نماز که درصورت
ثانیه مذکور شد قبل از نماز عشا و هفت دیگر بعد از نماز عشا
بجای اورد که مجموع پانزده نماز باشد واگر بصلوات
اربعه مذکوره نماز صبح نیز فوت شده باشد درینصورت

باید که پانزده نماز مذکور را قبل از قضای نماز صبح و یکمرتبه
بعد از قضای نماز صبح بگذارد که مجموع ان سی و یک نماز باشد
وَالسُّقُوطُ اَوْلٰى یعنی اولی انست که هرگاه مکلف ترتیب
نمازهای فوت شده را نداند مراعات ترتیب ازاو
ساقط باشد زیرا که اصل برائت ذمه است و نفی دلالت
بر وجوب ترتیب درینصورت داشته باشد و اقع
نیست وَاِنَّمَا یَجِبُ عَلَى التَّارِكِ مَعَ بُلُوغِهِ وَعَقْلِهِ
وَاِسْلَامِهِ وَطَهَارَةِ الْمَرْاَةِ مِنَ الْحَیْضِ وَالنِّفَاسِ
یعنی واجب نیست قضاء صلوات فایته مگر بر کسی که نماز
را ترک نموده باشد درحالت که بالغ و عاقل و مسلمان
باشد و زنی که از حیض و نفاس طاهر بوده باشد پس بر
اطفال و مجانین واجب نیست که نمازی که از ایشان فوت
شده قضا نمایند و همچنین نمازی که از کفار درحالت کفر
فوت شده بعد از اسلام قضاء ان بر ایشان واجب نیست
و ایضاً نمازی که از زن حایض و نفسا فوت میشود قضاء ان
واجب نیست و باید دانست که در وجوب قضا بر کسی
که بسبب فقدان طهورین نماز او فوت شده باشد اصحاب
رضوان الله علیهم مختلف اند و صحیح نزد مصنف اقوی انست
که قضای ان نماز ساقط نیست ازین جهة میفرماید

این تمام واقع است و بالجمله اقوال اصحاب درین مسئله
اختلاف ندارد و هیچ شکی نیست که قضای آن
اوسط است **ولو لم یحصی قدر الفوائت او**
کررحتی یغلب علی الظن الوفاء یعنی اگر مکلف
مستحضر نباشد و نداند که قدر نمازهای که ازان
فوت شده چند است باین طریق که نماز یومیه چندان
فوت شده باشد که حصای آن نتواند کرد یا که
نداند که قدر ان یکنماز که ازان فوت شده چند است باین طریق که
یکنماز مثل نماز صبح مکررا ازان فوت شده تا چند که بدین
که قدر ان چند است درین صورت بر مکلف واجب است که نمازها
فوت شده را چندان بخواند که ظن غالب او را حاصل شود
براکه قضای انچه فوت شده بفعل آمده است زیرا که
براءت ذمه بغیر این طریق متصور نیست **ویقضی المرتد**
والسکران وشارب المرقد ما فاتهم یعنی واجب است
بر مرتد که نمازی که درحالت ارتداد ازان فوت شده
بعد از توبه قضا کند وخواه مرتد فطری وخواه غیر فطری
وهمچنین کسی که درحالت مستی ازان نماز فوت شده

که **اما عادم المطهور فالاولی وجوب القضاء علیه**
یعنی اما ان کسی که مطلقا بر مطهری قادر نباشد وبسبب انکه
قدرت بر تحصیل طهارت مائیه و ترابیه هیچکدام نداشته
نمازهای که ازاو فوت شده باشد اولی انست که قضای
ان نماز بروی واجب باشد واگرچه در وقت ادا نمازی
براو واجب نبوده است ومستند این حکم حدیثی است
که منقول است از حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم
ومعنیش انست که هرکس فوت شود ازاو نمازی فریضه
باید که ان فریضه را بگذارد بمثل انچه ازاو فوت شده و
در بعضی تصانیف شیخ محقق شیخ علی رحمه الله واقع است
که این حدیث دلالت بر مطلوب ندارد زیرا که مفاد
معنی این حدیث آنست که اگر نماز فریضه از کسی فوت
شود ازا قضا باید گذارد و هیچ شکی نیست که ادای
این نماز بر مکلف واجب نبوده است پس قضای او
نیز واجب نباشد وبعضی اصحاب را اعتقاد انست که
برفاقد طهورین قضای انچه دران حالت ازان فوت
شده واجب نیست زیرا که اصل براءت ذمه است
از وجوب قضا و امری که بر وجوب قضا دلالت کند

درین مقام

قضاء آن نماز براو واجبست و ایضاً کسی که مرقدی بیاشامد
یعنی داروئی بخورد که او را بیهوش کند قضاء نمازی که
در آن حالت ازاو فوت شده باشد براو واجبست و از اطلاق
این کلام مفهوم میشود که توبه مرتد فطری باطناً مقبولست
باین معنی که عبادات او عند الله مقبولست و روز قیامت
آن را از آن توبه نفعی خواهد بود و اگرچه جمیع احکام کفر
مثل وجوب قتل و بینونت زوجه و قسمت متروکات او
در میانه ورثه باقی است و بباید دانست که قضای نماز
فائته بر مسکر شارب مرقد گاهی واجبست که مرقد و مسکر را
بقصد و اختیار خود آشامیده باشند والا قضای آن براو
واجب نیست چنانچه شارح ذکری نقل نموده ولو فاته فریضة
مجهولة من الخمس قضى الحاضر صبحاً ومغرباً
واربعاً مطلقة یعنی اگر فوت شود از مکلف یک نماز
فریضه از فرایض خمس و نداند آنچه فوت شده کدام
نماز بوده اگر آن شخص مقیم بوده یعنی براو واجب باشد
که نماز را تمام کند میباید که نماز صبح و مغرب را قضا
بگذارد و بعد از آن یک نماز چهار رکعتی بجای آورده
او را میانه سه نماز که نماز ظهرین و عشاء است اطلاق

نماید و هرگاه چنین کند مکلف بیقین بری الذمت
میشود و در نیت میانه این سه نماز تردید نماید و در
واجب نیست که در نیت تعیین نماز کند زیرا که فی الحقیقه
این نماز نزد او معین نیست پس تکلیف او بتعیین آن
او نوعی است از تکلیف ما لا یطاق و در این نماز میانه
جهر و اخفات مخیر است والمسافر ثنائیة مطلقة
اطلاقاً مردداً رباعیاً و مغرباً یعنی اگر آن شخص که
یکنماز از او فوت شده و تعیین آن را نمیداند مسافر
باشد و او را قصر باید نمود باید که یک نماز دو رکعتی
بگذارد و آن را میانه چهار نماز که صبح و ظهرین و عشاست
اطلاق نموده نماز مغرب را نیز قضا کند و در این هنگام
او را برائت ذمه حاصل شود والمشتبه ثنائیة
مطلقة و رباعیة مطلقة و مغرباً یعنی اگر
آنکس که یک نماز از او فوت شده و تعیین آن را نمیداند
قصر و اتمام براو مشتبه شده و نداند که آنچه از او فوت شده
در حالت سفر بوده یا در حالت حضر باید که یکبار دو رکعتی
گذارده آن را میانه چهار نماز که ظهرین و صبح و عشاء است
اطلاق نماید چنانچه در حالت سفر مذکور شده

و یک نماز چهار رکعتی گذارده انرا میانه نماز که
ظهرین و عشا است اطلاق نماید و مغرب را نیز بگذارد و در اینصورت
بیقین بری الذمه میشود و لو کانتا اثنتین قضی
الحاضر صبحا و مغربا و اربعا مرتین یعنی اگر
آنچه فوت شده دو نماز باشد از نمازهای یکروزه و از
تعیین نتواند نمود باید که کسی که مقیم باشد نماز صبح و مغرب
و دو نماز رباعیه قضا کند اما میباید که صبح را تقدیم
نموده بعد ازان یک نماز رباعیه بگذارد و انرا
میانه ظهر و عصر و عشا اطلاق نماید و بعد ازان نماز مغرب
قضا نموده یک نماز رباعیه دیگر بگذارد و انرا میانه عصر
و عشا اطلاق کند تا بر جمیع احتمالات ترتیب بالفعل آمده
باشد زیرا که در اینصورت ده احتمال متصور است
باین طریق که گوئیم که آنچه فوت شده ازان دو نماز
که نماز صبح است با یکی از چهار نماز دیگر یا ظهر است با یکی
از سه نماز دیگر یا عصر است با یکی از دو نماز دیگر یا مغرب است
با نماز عشا و مجموع این احتمالات ده است و بر نحوی که
مذکور شد بجای آورد بر جمیع احتمالات بری الذمه گردد

والمسافر

والمسافر ثنائیتین و بینهما المغرب یعنی اگر کسی
دو نماز ازان فوت شده و در تعیین ان عاجز است اگر مسافر
باشد باید که دو نماز دو رکعتی بجا آورد در میانه او نماز مغرب قضا
کند باین طریق که یکنماز ثنائیه گذارده انرا میانه صبح و ظهر و عصر و عشا اطلاق
نماید بعد ازان نماز مغرب را قضا نموده ثنائیه دیگر گذارد و انرا در میانه
ظهر و عصر و عشا اطلاق نماید و درین صورت بر جمیع احتمالات دوگانه
که در اینصورت محتمل است بر وجه مشهور والمشتبه یزید
علی الحاضر ثنائیة یعنی اگر انکس که دو نماز ازان فوت شده
و تعیین او را نمیداند وجوب قصر و اتمام بر ان نماز نیز بر ان مشتبه
باشد باید که یک نماز دو رکعتی اضافه نماید بانچه مذکور شد
که حاضر بجای می آورد پس او نماز دو رکعتی که مسافر برای قضا
صبح میگذارد این شخص که قصر و اتمام بر او مشتبه است آن
دو رکعتی را میانه صبح و ظهر و عصر اطلاق نماید و بعد ازان
نماز چهار رکعتی را گذارده انرا میانه ظهرین اطلاق نماید
چنانچه مذکور شد پس نماز مغرب را قضا نموده بعد ازان
دو رکعتی بگذارد و انرا میانه ظهر و عشا اطلاق کند

و بعد ازان رباعیه دیکر را کذارده انرا میانه عصر و عشا اطلاق
کند **ولو کانت الفائتة ثلثا قضى الحاضر الخمس**
یعنی اکر انچه فوت شده سه نماز از جمله نمازهای پنجکانه باشد
و مکلف از تعیین ان عاجز باشد باید که اکر ان شخص حاضر بوده واتمام نماز
نسبت باو واجب بوده است که تمامی نمازهای یومیه را قضا کند
زیرا که برائت ذمه بغیر ازین نوع حاصل نمیشود و وجه این ظاهر است
والمسافر ثنائیتین ثم مغربا ثم ثنائیة یعنی اکر ان کس
که از او سه نماز فوت شده و از تعیین او عاجز است مسافر باشد در حالت
براو قصر نماز واجب بوده است باید که دو نماز دو رکعتی بکذارد
اول را میانه صبح و ظهر و دوم را میانه ظهر و عصر مطلق سازد
و بعد ازان نماز مغرب کذارده یک دو رکعتی دیکر بکذارد و انرا
عصر و عشا اطلاق نماید و درین هنکام بنا بر جمیع احتمالات که متصور است
نخست او را برائت ذمه حاصل شود و تفصیل این مقام است
که درین صورت در نمازهای فوت شده او نه احتمال متصور است
اول انکه فوت شده صبح و ظهرین باشد دوم انکه صبح
و ظهر و مغرب باشد سیم انکه صبح و ظهر و عشا باشد چهارم
انکه

انکه صبح و عصر و مغرب باشد پنجم انکه صبح و عصر و عشا باشد ششم انکه
صبح و عشائین باشد هفتم انکه ظهر و عصر و مغرب باشد هشتم انکه ظهر
و عشائین بوده باشد نهم انکه عصر و عشائین باشد و بعد از انکه
دو ثنائیه اول مغرب را بکذارد و بر سه احتمال دوم و چهارم و هفتم است
بری ذمه میشود و بعد از انکه دو ثنائیه اخیر را بکذارد بطرقی که
مذکور شد مطلق سازد بر جمیع احتمالات تسعه مذکوره او را برائت
ذمه حاصل کردد **والمشتبه یزید على الحاضر ثنائیة
قبل المغرب وثنائیة بعدها** یعنی اکر انکس که سه فریضه فوت
شده از او در تعیین ان عاجز است وجوب قصر و اتمام نیز بر
او مشتبه باشد باید که زیاده بر انکه حاضر را بجای میبایست اورد
دو نماز دو رکعتی بکذارد و یکی را مقدم بر مغرب و یکی را مؤخر از ان
و مذکور شده بود که بر حاضر واجبست که تمام فرائض خمس را قضا کند
پس در حالت اشتباه واجبست که دو ثنائیه مذکوره را زیاده
بر فرائض خمس بجا اورد پس او را سه نماز ثنائیه مطلقه با چهار نماز
معین باید کذارد و این سه نماز ثنائیه را مثل انکه مسافر اطلاق
مینماید او نیز اطلاق کند پس ثنائیه اول را میانه صبح و ظهر و دوم را

میانه ظهر وعصر وسیم را میانه عصر وعشا مطلق کرداند و هرکاه
چنین کند بیقین بری الذمه میشود وان کانت اربعا
وقضی الحاضر والمسافر الخمس یعنی اکر انچه فوت شده تعیین
او مقدور نیست چهار فریضه از فرایض خمس باشد باید که فرایض
خمس را بتمام قضا کند خواه انچه فوت شده قصر باشد و خواه تمام زیرا
که بی انکه تمام فرایض خمس را بجای اورا برائت ذمه یقیناً حاصل
نمیشود والمشتبه یزید علی الحاضر ثنائیتین قبل المغرب
وثنائیة بعدها وفرضه التعیین یعنی اکر انکسی که ازاو
چهار نماز فوت شد ودر تعیین ان عاجز است واکر قصر وا تمام براو
مشتبه باشد باید که زیاده بر فرایض خمس که مقیم را بجای میباید
اورد سه نماز دو رکعتی بکذارد باین طریق که دو ثنائیه را مقدم بر مغرب
بجای اورده یکی را عوض ظهر مقصوره و دیکری را عوض عصر مقصوره
نیت کند و بعد از نماز مغرب یک ثنائیه دیکر کذارده عوض عشای مقصوره
نیت کند پس اورا هشت نماز بجای باید اورد ودر نیت جمیع این فرایض
واجب است که تعیین نموده هیچکدام را اطلاق ننماید چنانچه قول مصنف رحمه الله

که وفرضه التعیین

که وفرضه التعیین اشاره باینست ودر تقدیم وتاخیر ظهرین مقصوره
بر ظهرین تمام یا توسط ان درمیانه ظهرین تمام مصلی مخیر است و
لو فاته الخمس واشتبه الیومان اجزاء ثمان یعنی
اکر تمام فرایض خمس از شخصی فوت شود ونداند که دران روز مسافر
بوده یا مقیم جایز است که به هشت نماز اکتفا کند باین طریق که پنج
نماز یومیه را بجای اورده بعد از ان سه نماز دو رکعتی عوض ظهر
وعصر وعشا مقصوره بکذارد ولا تقضی الجمعه یعنی اکر نماز
جمعه فوت شود ان نماز قضا کرده نمیشود باین معنی که عوض نماز جمعه
فوت شده نماز ظهر میباید کذارد والعید یعنی ایضاً نماز عید
قضا ندارد باین معنی که اکر نماز عید فوت شود قضای ان
واجب نیست والایات لغیر العالم ما لم یستوعب الاحتراق
یعنی همچنین قضای نماز ایات واجب نیست هرکاه مکلف باسباب ان
نماز عالم نشده باشد الا انکه تمام قرص شمس قمر منکسف شود چه درین
صورت بعد از علم قضای نماز ایات واجب است ونزد بعضی
اصحاب مستحب است که درین صورت غسل نموده بعد از ان
نماز ایات را قضا نماید واکر تمام قرص منکسف نشده باشد
قضای نماز ایات لازم نیست هرکاه او دران حالت از کسوف
یا خسوف اکاه نشده باشد و باید دانست که قضا عبارتست

ازان نماز که در خارج وقت معین شرعی ان کذارد شود پس نماز
که شرعًا انرا وقت معین محدودی نباشد مثل نماز طواف
و نماز جنازه فی الحقیقه متصف باداء و قضا نتواند شد و مصنف رحمه الله
باین مضمون اشاره نموده میفرماید که و لو اطلق القضا
علی صلوة الطواف والجنازة فمجاز یعنی اگر لفظ قضا بر نماز
طواف یا بر نماز جنازه اطلاق کرده شود نوعی از مجاز خواهد بود
زیرا که اگر چه واجبست که نماز طواف را مقدم بر سعی میانه صفا و مروه
بجا آورد و نماز جنازه را بعد از غسل و قبل از تکفین بجای
اما فی الحقیقه دو نماز موقت باین دو وقت نیستند بلکه تعیین
دو وقت مذکور از قبیل ترتیب بعض اجزاء عبادات است
و در تقدیم و تاخیر نسبت به بعض دیگر پس اگر نماز طواف را
بعد از سعی یا نماز میت را بعد از دفن بگذارد در حقیقت هیچ کدام
قضا نیست و اگر چه مکلف در تاخیر ان آثم است و کذا
النذر المطلق یعنی هم چنین است نذر مطلق که مقید بوقتی
از اوقات نباشد چه هر گاه وقت ان مضیق شود بنوعی
که او را ظن متحقق شود و در اداء ان تقصیر نموده ان نماز را از نر

کنند

کنند بعد از انکه او را ظن حاصل شود ان نماز را مجازًا قضا میگویند
و اگر چه فی الحقیقه قضا نیست اللهم وفقنا لقضاء ما علینا
من شکر مواهبک العظام و ایادیک التی لا تعد و لا تحصی
بالنبی والوصی و اله الانقیاء الانجباء علیهم صلوات الله
مادامت الغبراء و مادارت الخضراء وسلم تسلیما کثیرا کثیرا

تمت

کتابخانه آستان قدس

یک نماز از و فوت شده

یک نماز از و فوت شده

یک نماز از و فوت شده

یک نماز از و فوت شده

یک نماز از و فوت شده

ان الذین

الذین یکنزون الذهب والفضة

والله

قل هو الله احد
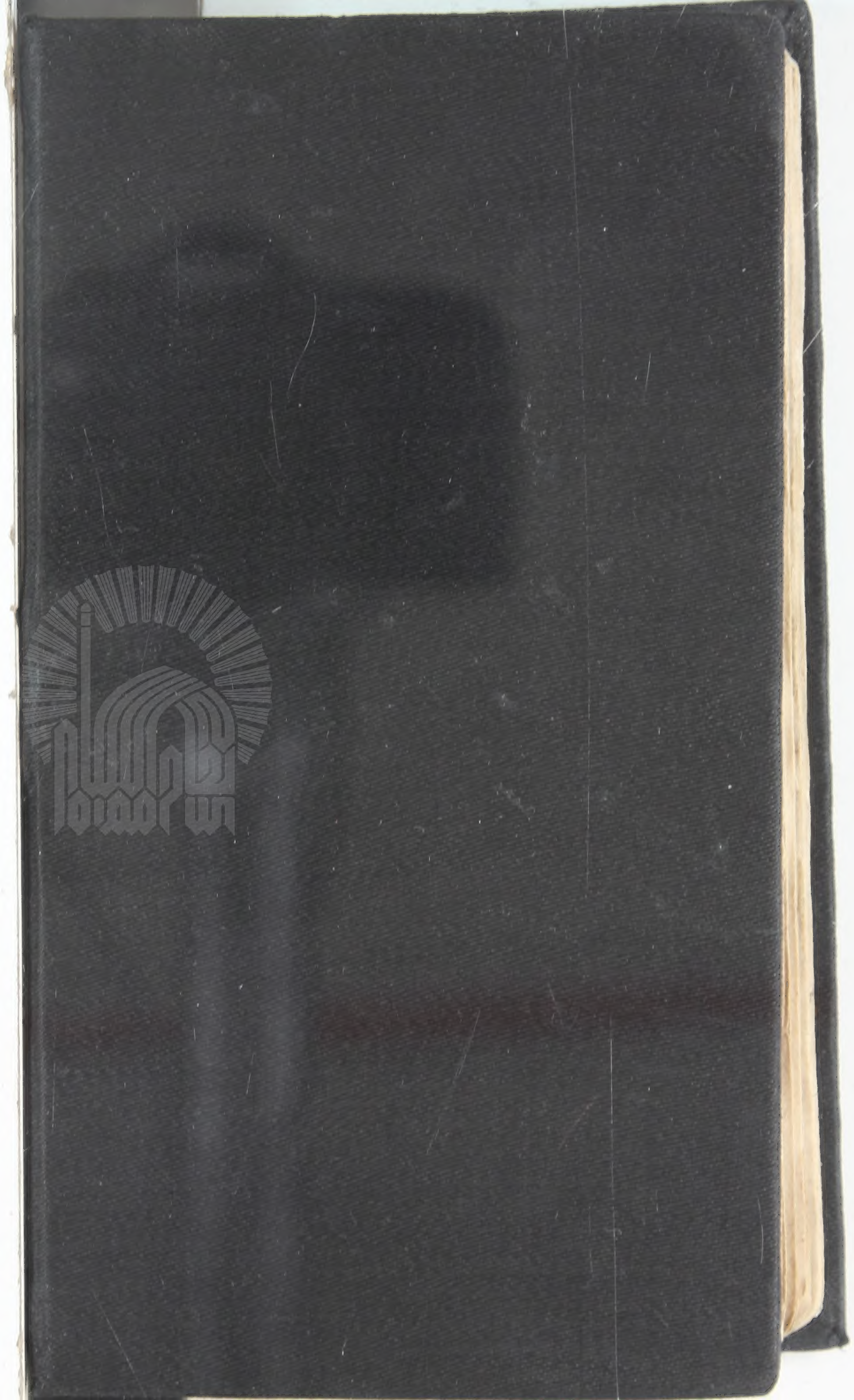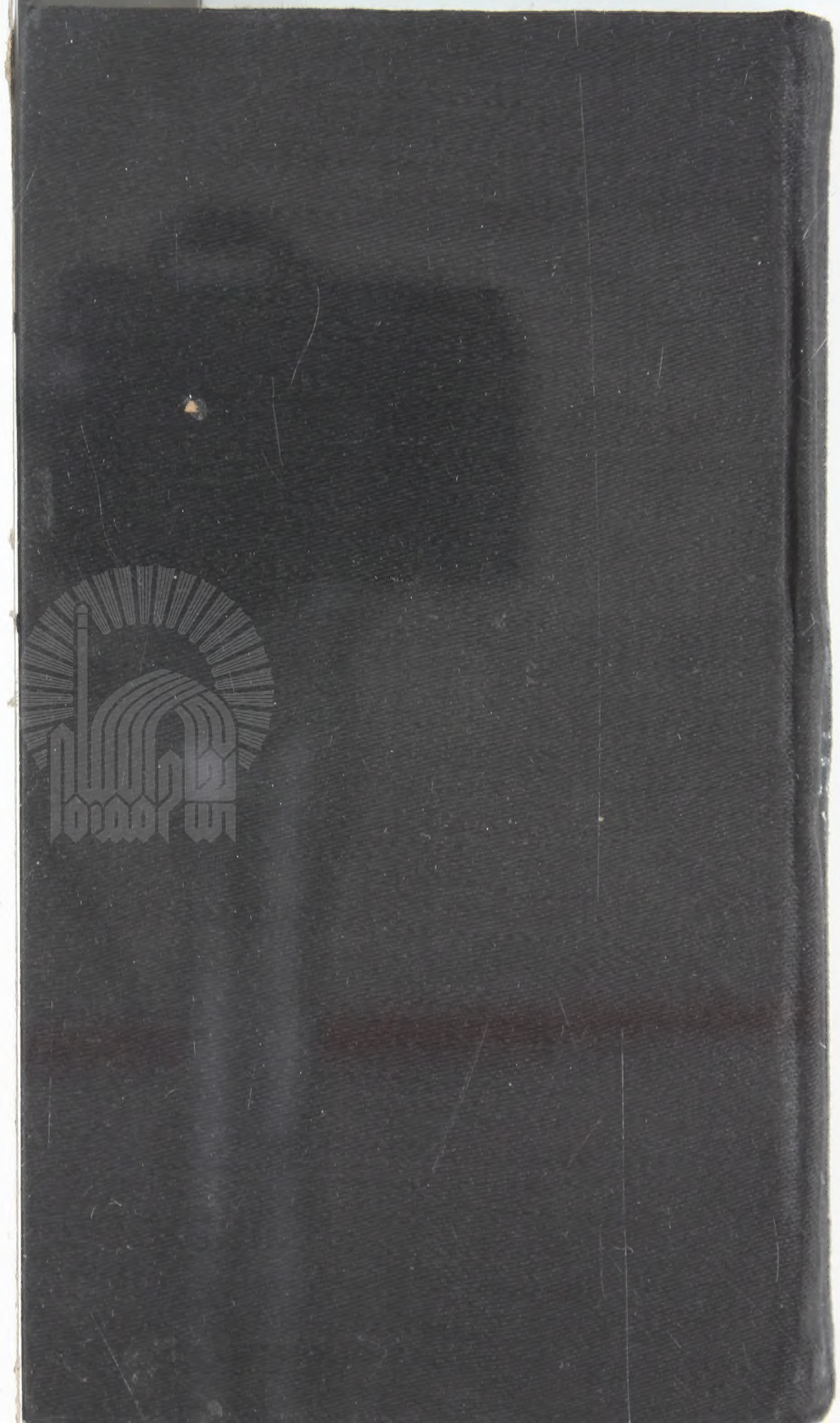
سال ۱۳٤۸ خورشیدی
بازبینی شد